#پارت596
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

خواست حرفشو کامل کنه که دستمو گذاشتم رو دهنش و گفتم:

+ خب بابا فهمیدیم بابات خیییییلی حساسه

مالشی به چشماش داد و خمیازه ای کشید

+ میخوای بریم خونه من؟

_ نه باید برم خونه دیگه ، مامانم ده بار زنگ زد
مرسی که منو بردی دکتر

+ وظیفم بود خانوم خانوما

از ماشین پیاده شد که با دیدن داروهاش شیشه رو پایین دادم و گفتم:

+ دریا صب کن داروهاتو یادت رفت

تلو تلو خوران چند قدمی که رفته بودو برگشت و داروهارو ازم گرفت

_ مرسییی

+ مراقب خودت باش نخوری زمین
شبت بخیر

دستی برام تکون داد و بعد از اینکه مطمعن شدم رفته داخل حرکت کردم ، آخر شب بود و جاده خلوت

تا جایی که میتونستم گاز میدادم و تند رانندگی میکردم تا زودتر برسم خونه

جلوی خونه رسیده بودم و خواستم ماشینو داخل حیاط پارت کنم که با دیدن مهرسانا تعجب کردم
این اینجا چیکار میکرد این موقع شب؟؟

از ماشین پیاده شدم و به سمتش رفتم ، قیافش یه جوری بود، مشخص بود حالت طبیعی نداره

با لبخند به سمتم اومد و دستشو دراز کرد

_ سلام امیرجان

+ سلام
اینجا چیکارمیکنی این وقت شب؟؟

وقتی دید باهاش دست نداد دستشو انداخت پایین و گفت:

_ راستش مهمونی بودم ، یکمی زیاده روی کردم گفتم با این حال نرم خونه ، اگه میشه امشبو پیش تو بمونم

اخم غلیظی کردم و گفتم:

+ نخیر نمیشه
ماشین میگیرم برات برو خونه

مثل سمجا خودشو تو بغلم انداخت

_ وای تورخدا خوابم میاد امیر
حداقل بریم بالا تا حالم اوکی شه

از چندش بازیاش اصلا خوشم نمیومد ولی نمیتونستم این موقع شب با این حالش تنهاش بزارم

به ناچار قبول کردم تا بیاد بالا
با هم دیگه وارد خونه که شدیم....
شخصیتِ امیر:sunglasses::heart::fire: 🤞
NEW🦊

▯

------------------

* * *

▯

------------------

* * *

▯

------------------

* * *

▯

------------------

* * *

▯

------------------

* * *

دریای نازمونووو🥰 ♡ 🫧
:strawberry:😱G.N:

▯

------------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

▯

-----------------

༺💚 💚༻

🤞 :Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes

بریم پیشرو!:joy_cat::open_hands:▨
بابا رفتم بقالی کالباس نداد:sob::sparkles:
اینجا مثل کاروانسرانست🥸🫛
خاله قرار بود هدفون بیتز بای درَی بیاره از آلمان
برام:smirk_cat::headphones:
هومن و کامران الان منتظرن برم توی هتلشون:grin::bus:
بریم پارت:joy::helicopter:
#پارت597
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به ناچار قبول کردم تا بیاد بالا
با هم دیگه وارد خونه که شدیم با پیچیدن بوی عطر دریا دوباره عصبی شدم

+ بیا یه آبلمویی چیزی بخور حالت خوب شه بری خونه زودتر

_ باشه عشقم چرا انقد خشنی حالا؟ آروم باش

یهو رد دادم و بهش توپیدم:

+ من عشق تو نیستما مهرسانا
جمع کن خودتو!! هی هیچی بهت نمیگم پرو تر شدی؟

_ باشه باشه داد نزن

به سمت اشپزخونه رفتم و کمی آب لیمو از داخل یخچال برداشتم و به پذیرایی برگشتم

با دیدن مهرسانا که لباسشو درآورده بود و آزادانه روی مبل مبل لم داده بود اخمی بهش کردم

لیوانو محکم روی میز کوبیدم و گفتم:

+ بخور برو

قری به گردنش داد و موهاشو انداخت پشت گوشش

_ چشم میخورم الان

+ زودتر

دستشو به سمت لیوان برد و نزدیک لبش گرفت ، خواست بخوره اما منصرف شد

_ ترشه امیر

+ چیکارکنم من؟؟ شیرینش کنم برات؟ یا مزه بیارم واست؟

_ امشب عصاب نداریا

+ آره عصاب تورو ندارم

از حرفم جاخورد ولی پوست کلفت تر از این حرفا بود که به روی خودش بیاره! اه چقد بدم میاد از دخترای آویزوون

_ چرا سرپا واستادی؟ بشین دیگه

+ میخوام بدرقت کنم چون
میل به رفتن نداری نه؟

با عشوه لب زد:

_ کجا برم عشقم؟ تازه اومدم که

هوفی کشیدم که به سمتم اومد و خودشو انداخت تو بغلم و دستش رفت جایی که نباید میرفت....
دریای ناز و جذابمون... ✿ :two_hearts:
اوه پارت جدیدو:fire: 💗 :scream_cat:
G.n💗

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

༄ஃ🩶 🩶ஃ༄
HI:sunglasses:🕊
عزیزای من بالا باشن🫣 🫧
پارت داریم چه پارتی😝 🤣
اصن باقلوا:yum: 🧁
خب بریم پارت🤓:books:
#پارت598
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به زور از خودم جداش کردم و هولش دادم

+ چه گهی داری میخوری؟ گمشو از خونم بیرون دختره ی دوهزاری

خنده ی مستانه ای کرد و به سمتم اومد و لب ورچید:

_ ای بابا تو چرا انقد سفتی ؟

دستامو مشت کرده بودم و با حرص نگاش میکردم ، چطور میتونست انقد پست باشه؟

+ د برو بیرون تا نزدم سیاه و کبودت نکردم

_ چطور میتونی منو پس بزنی؟ یه نگاه بهم بنداز!! من میتونم

هرچیزی که میخوای در اختیارت بزارم

+ خفه شو برو بیرون ، انقد مثل میمون از این شاخه به اون شاخه پریدی فک کردی همه مثل همن؟ نخیر اشتباه فک کردی

_ ولی من دوست دارم امیر!!

خواست دستمو بگیره که خودمو عقب کشیدم و گفتم:

+ دستت بهم بخوره اون روی سگمو میبینیا ، میدونی که چقد روانیم

به زور اشک تمساحی ریخت و با ناراحتی گفت:

_ بیا بریم تو اتاق قول میدم اروم شی
د آخه چیم از اون دختره ی ایکبیری کم تره؟
اون دریای...

نزاشتم ادامه بده و محکم کوبیدم تو دهنش که لبش خون اومد

+ اسم دریای منو نیار کثافط لجن!! اسمشو نیار به اون دهنت کثیفت

مهرسانا دستشو جلوی دهنش گذاشته بود و با بُهت داشت نگام میکرد

_ لیاقتت همون دختره ی اسکله ، اون عقب مونده

به سمتش خیز برداشتم تا دوباره بزنمش که جیغی کشید و با همون لباس فرار کرد ،

مانتو و شالشو به همراه کیفش پرت کردم بیرون و درو قفل کردم

روی مبل نشستم و دستمو بردم لای موهام ، داشتم به این دختره ی وقیح و کاراش فک میکردم که صدای پیامک گوشیم بلند شد
شخصیتِ مهرسانا😱❤⫯
:NEW:cherry_blossom
G.N❤ 🥂
⌧
---------------
ঔৣ❤ ❤ঔৣ
⌧
---------------
ঔৣ❤ ❤ঔৣ
⌧

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

00:00 پارت داریم🥱:bomb::two_hearts:

☒

-----------------

༺💜 💜༻

Hi💜

حالتون چطوره عسلا؟! 😌 ✿

نه که فک کنی زدم به برق... 🔌
گهگاهی تنگ میشه منم دلم:/
اما زندگی کلاغ پره...❌🐦‍⬛
قانونشم میگه پرنده پر...🤷‍♀️🖖
خب خب بریم پارت قند های من؟!🤓🍓
#پارت599
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

روی مبل نشستم و دستمو بردم لای موهام ، داشتم به این دختره ی وقیح و کاراش فک میکردم که صدای پیامک گوشیم بلند شد

حوصله ی نگاه به گوشیمو انداختم بخاطر همین توجهی بهش نکردم که پیامک دومیم اومد

نظرم جلب شد ببینم کیه که یکسره کرده و هی پیام‌میده؟ نگاهی به گوشیم انداختم که با دیدن پیامک مهرسانا کفری تر شدم

تهدیدای پوچ و تو خالی کرده بود که بیشتر خنده دار بود

توجهی به پیاماش نکردم و همونجا روی کاناپه دراز کشیدم ، ساعدمو روی چشمام گذاشتم تا کمی استراحت کنم

سرم به شدت درد میکرد ، یکم چشمامو بستم ولی خواب از سرم پریده بود ، کاش دریا اینجا بود

فقط اون میدونست چجوری آروممم کنه!!
وارد گالریم شدم و روی یکی از عکسای دوتاییمون که خیلی وقت پیش گرفته بودم زوم شدم

روی عکس دریارو بو سیدم و عکسو روی قلبم گذاشتم ، اگه اینجا بود بغلش میکردم و میخوابیدم

آهی زیر لب گفتم و گوشیو کنار گذاشتم ، به تختم رفتم و به پهلو دراز کشیدم....

نمیدونم ساعت چند صبح بود که از خواب بیدار شدم ، سر دردم خوب شده بود خداروشکر

آبی به دستو صورتم زدم و بعد از اینکه آماده شدم به دریا پیام دادم:

+ صبح بخیر قشنگم

جوابی نداد که دوباره براش نوشتم:

+ توله خوابی؟

بازم جوابی نداد که طاقت نیاوردم و زنگ زدم بهش ، سر پنجمین بوق جواب داد
صدای خواب آلودش پیچپید تو گوشی

_ هوممم

+ بیدار شو خوشگلم صبح شدها

_ اوم

+ بهتر شدی ؟ دیگه شکمت درد نمیکنه؟

_ اوم

+ پس بلند شو آماده شو که میخوام ببرمت یه جای خوب

صداشو کمی صاف کرد و گفت:

_ کجا؟

+ شما آماده شو میگم بهت حالا

_ عههه اذیت نکن دیگه بگو

+ یک ساعت دیگه اونجاممم بای

خواست اعتراض کنه که گوشیو قط کردم و برای خوردن صبونه به آشپزخونه رفتم
عاخا امیرِ جذاب😎❤🕸
nEw PaRt...💜🐸
G.n:purple_heart:
⌧
-----------------
꧁💜 💜꧂
⌧
-----------------
꧁💜 💜꧂
⌧
-----------------
꧁💜 💜꧂
⌧
-----------------
꧁💜 💜꧂

⌧

----------------

༺💚 💚༻

⌧

----------------

༺💚 💚༻

⌧

----------------

༺💚 💚༻

🫂 💚 :sparkles:

⌧

----------------

༺💚 💚༻

ساعت 23:00 پارت
داریمممم:stuck_out_tongue_closed_eyes::ferris_wheel:
خب بریم یکم از تهی بخونیم:
همه چی از اونجا شروع
شد:stuck_out_tongue_closed_eyes::fire:
که دلم زیرو رو شد🥺:heartpulse:
از  تابستونی که دیدمت قلبِ تاریکم پُره نور
شد:heart_eyes_cat::sparkles:
عین فلاشِ عکس جفت چشامو بست😱 🦋
یه قلب دو دست

اومدیم توی عکس🥳🫶
بریم پارت:scream:🪸
#پارت600
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

یه صبحونه ی مفصل زدم بر بدن و بعد از اینکه وسایلمو جمع کردم نشستم تو ماشین

آهنگی پلی کردم و تا رسیدن به خونه ی دریا اینا همراه آهنگا لبخونی میکردم ،

کوچه بغلی توقف کردم و خواستم زنگ بزنم به دریا که دیدم داره میاد سمتم

بوقی براش زدم و از ماشین پیاده شدم تا درو براش باز کنم

+ سلامم صبح بخیر

در ماشینو براش کردم که کیفشو به دستم داد و گفت:

ـ جِسی بیارش

+ بی ادب مگه من سگم که بم میگی جسی...

تک خنده ای کرد و چشمکی زد:

+ اوره

+ پدرسوخته....
بشین بریم

هردو نشستیم و منم حرکت کردم ، دریا کمی ضبطو کم کرد و گفت :

_ خب کجا قراره بریم؟؟

+ یه جای خوب
تو خیلی دوسش داری

متفکرانه گفت:

_ عااا شهربازی؟

+ دریا ساعت ۷صب کدوم خری میره شهره بازی که ما بریم؟؟

_ خب پس باغ وحش!! قسمت میمون هاااا

وای من عاشق میمونم امیر

+ پناه برخدا...
حیوون دیگه ای نبود تو عاشقش بشی؟؟ آخه میمون؟؟

_ خب میمونا مهربونن دیگه، حالا ولش کجا میریم؟

+ شرکت عزیزم شرکت

با حرفم بادش خالی شد و پوفی کشید

_ منو از خواب ناز بیدار کردی که ببری سرکار؟؟ خدا بگم چیکارت نکنه

+ امروز وقت حقوقه ها

_ جدیییی؟؟ ایولاااا پس پیش به سوی شرکت

تا آخر مسیر دریا مسخره بازی در آورد و جوک های خنده دار تعریف کرد که روده بر شدم
به شرکت که رسیدیم به اتاق کارم رفتیم و مشغول شدیم

داشتم با دقت به نقشه ها نگاه میکردم و وارسیشون میکردم

دریاهم دستش زیر چونش بود و زل زده بود به من که کلافه گفتم:

+ دِهَههه میزاری کارمو بکنم یا نه؟

دریا بسم اللهی زیر لب گفت و ادامه داد:

_ وا من چیکارت دارم؟؟ منکه کاری نکردم

+ د همین دیگ
کاری نمیکنی ولی یه جوری نگام میکنی که دلم واست میره

با ناز لب ورچید:

_ مگه چجوری نگاه کردم؟

+همینجوری مظلوم و خواستنی! آدم دلش میخواد بغلت کنه بچلونتت

_ خب چرا بغلم نمیکنی؟

+ اینجا ؟ وسط شرکت؟

با حرفم از روی صندلیش بلند شد و به سمتم اومد.....
اوه چه ژشتی....:sob::joy:💗
:NEW:fire

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

سلام:relieved:💗

Hi♥
پارت داریمم خشجلا🤓 🍓
گذر ماها سخت بود {ناراحت} بود...
یکی کنارش تا آخر بود:)♥ ∞
حتی اگه باز باهاش قهر بود:)))
#پارت601
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

دستشو روی شونه ام گذاشت و خم شد به سمتم ، زیر گوشم آروم گفت:

_ واسه یه سامورایی همه جا ژاپنه عشقم

+ درسته ولی اینجام شرکته
میدونی که ماهان ترمز نداره و یهو میاد داخل

_ خب دوباره میسوزونمش که نتونه بیاد

+ عه شیطون نشو

صندلیمو کشید عقب و....
دریای خوشگلمون🥺 ♡ :hatching_chick:
:NEW:scream_cat::sunflower

[illegible]

---

* * *

[illegible]

---

* * *

🍓 ♡G.n

[illegible]

---

* * *

[illegible]

---

* * *

[illegible]

---

* * *

[illegible]

---

* * *

[illegible]

---

* * *

[illegible]

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

Hi😱
هستین پارت بخونیم؟!:hatching_chick::chocolate_bar:
بقول شایع:
نازتونو میخرم تمام🥺🫶
خب خب بریم پارت؟!🥰:hearts:
#پارت602
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

خواست حرفشو بزنه که در محکم کوبیده شد.....
ماهان دست گیره رو بالا و پایین کرد اما خوشبختانه قفلش کرده بودم

+ امیر؟

اه چرا ول کن نیست؟؟ همیشه سرجاهای حساس سرمیرسید

خودمو به در رسوندم و بازش کردم ، یه دستمو به دیوار زدم و گفتم:

+ جانم

ماهان نگاهی به گردنم انداخت و گفت:

_ چرا در قفل بود؟

+ داشتیم طراحی میکردیم گفتم تمرکز داشته باشیم ، چطور حالا؟؟

ماهان به لبام اشاره ای کرد و گفت:

_ مشخصه!! طراحیتون پاچیده رو لبتون!

هول شده دستی به لبم کشیدم که قرمز شد! اوه اوه بد شد که....
جای رژ لب دریا روش بود

ولی کم نیاوردم و با پرویی گفتم:

+ آها اینو میگی؟ ماژیکه

_ برو پدر صلواتی انگار ما خریم
بگیر این نقشه هارو یه نگاهی بهش بنداز
در ضمن شرکت جای این کارا نیس امیر جمع کن خودتو

سری تکون دادم و برگه هارو ازش گرفتم ، ماهان که رفت درو
بستم و نگاه دریا کردم
هردو باهم خندمون گرفت و دریا گفت:

_ وای تر زدیم اونم چه تری
خیلی زشت شد نه؟؟

+ ولش مهم نیست

_ آخه این ماهان همش اینجاس
حالا چجوری تو چشماش نگاه کنم؟ خجالت میکشم

+ ولش بابا ، عادی باش

نقشه هارو روی میز گذاشتم و مشغول شدیم....
بعد از دوساعت کار کردن خسته و کوفته مالشی به گردنم دادم و گفتم:

+ میرم اینارو بدم ماهان
چایی میخوری برات بیارم؟

_ آره اگه زحمتی نیست

+ چشم

نقشه هارو از روی میز جمع کردم و به سمت اتاق ماهان رفتم ، نزدیک که شدیم با شنیدن صدای ماچ و بو س آروم آروم به سمت در رفتم....

مطمعن بودم که دوست دختر ماهانه و باید اینجا انتقام حرفشو میگرفتم ازش.....
امیر بدون عینک😳🤣:heartpulse:
NEW🐱
:strawberry: 💜G.n:
▯
----------------

ৎ୭💜   💜୨ৎ

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

23:00 ميام سراغتون:stuck_out_tongue_closed_eyes: ♡

▯

----------------

༺ 💗 💗 ༻
:Hi:sunglasses::pineapple
اومدم سراغتون🫢 🗻
دست پراومدم:laughing::cherries:
با یه چند تا شاخه گل🙀⚘
اسمتو چیدم😝:rabbit:
بریم پارت🫡 🐱
#پارت603
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

مطمعن بودم که دوست دختر ماهانه و باید اینجا انتقام حرفشو میگرفتم ازش.....

بدون اینکه در بزنم ناگهان وارد شدم و با دیدن ماهان و دوست دخترش که تو بغل هم بودن سرمو انداختم پایین و رفتم بیرون

خنده ی زیر زیرکی کردم و منتظر شدم تا ماهان بیاد

_ چیه امیر چی میخوای!

سیس خودشو گرفتم و با طعنه گفتم:

+ داداش زشته بخدا
شرکت جای این کاراس؟ از شما که مدیری بعیده والا

ماهان درو بست و گفت:

_ حرفای خودمو به خودم میزنی

چشمکی بهش زدم و ادامه دادم:

+ ولی خدایی کارمارو میبینی؟ خوب موقعی خرتو گرفت

انگشت زیر بینیش کشید و اخمشو پررنگ تر کرد

_ باشه دیگه حالا ، چیکار داشتی؟ بگو باید برم

+ آها بعله ، شرمنده وسط عملیات ولفجرتون مزاحم شدم استاد ، نقشه هایی که خواسته بودی آمادس

نقشه هارو به دستش دادم و اشاره ای به اتاق کردم تا زودتر بره ، دوتا چایی ریختم و برگشتم پیش دریا

+ خب خب بفرمایید چایی تا سرد نشده

_ وای دستت دردنکنه خیلی لازم داشتم به یه چیز گرم

+ بخور که میخوام ببرمت یه جای با صفا

_ هوف امیر بیخیال!!
اصن رمق ندارم ، میخوام برم خونه

چایی برداشتم و قندی انداختم دهنم

+ یعنی میخوای بگی تور یک روزه ی کویر با آقا امیر نمیای؟ نچ نچ نچ

با حرفم چایی پرید تو گلوش و تمامشو تف کرد روی لباسم

_ چییی؟ کوییییر؟؟

+خفه نشیییی

_ نه! کویر؟ این وقت شب؟؟ شوخی میکنی دیگه؟

+ نه! سوپرایزم این بود ، وسایل مورد نیازم جمع کردم پشت ماشینه ، زنگ بزن به مامانت بگو امشب میری خونه پری اینا

_ لباس چی؟ لباس نیاوردم که

+ من اوردم بهت میدم ، زنگ بزن سریع هماهنگ کن فقط

بعد از اینکه دریا با مادرش صحبت کرد و اجازه های لازم رو ازش گرفت ، دوتایی باهم سمت ماشین رفتیم و حرکت کردیم....
رو آب بخندی:dizzy_face::joy::droplet:
اوه اوه پارت
جدید:stuck_out_tongue_closed_eyes::tangerine:
G.n:dizzy_face: 💙
▯
---------------
༺💙 💙༻
حالتون خوبه قلبام؟🫢:fire:
▯
---------------
༺💙 💙༻
▯
---------------
༺💙 💙༻
▯
---------------
༺💙 💙༻

⌧

-----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

-----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

-----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

-----------------

꧁🩶 🩶꧂
23:00میام براتون:sunglasses:🐱

♡♡

⌧

-----------------

꧁🩶 🩶꧂
سلامممم🥺 ♡
عسلای من:honey_pot::stuck_out_tongue_closed_eyes:
پارت داریم 😭:jack_o_lantern:
دیر شد ولی خب...🤓:coffee:
#پارت604
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

، دوتایی باهم سمت ماشین رفتیم و حرکت کردیم....

#رمان_از_زبان_دریا

گوشیمو روی حالت هواپیما گذاشتم تا هیچکس مزاحمم نشه و یه امشب برای خودم باشم

خیلی ذوق داشتمممم ؛ وای اولین تجربه ی کویرم با امیر اوف چه شود!!

امیر یه ماشین افرود کرایه کرده بود که خیلی خفن بود ، چپ و راست از خودم عکس و فیلم میگرفتم

+ میخوای یکم استراحت کن!! تا برسیم طول میکشه

_ نه نه اصلا
باید از مسیر لذت ببرم بیبی

خارشی به دماغم دادم و گفتم:

_ امیر کی میرسیم؟؟ خیلی دوسدارم زودتر ببینم کویرو

+ صبرداشته باش کوچولو
راه درازه فعلا

بعد از مسیر بسیار سخت و طولانی ، دل به دلدار رسید و کویرو دیدم ، یه لحظه خوف کردم و بازوی امیرو چنگ زدم

_ وای چقد اینجا ترسناکه نه؟

+ نه
به این قشنگی!! از آرامشش استفاده کن

امیرچادر زد و منم بهش کمک کردن ، کمی خوراکی برداشت و داخل چادر گذاشت تا گشنم شد بخورم

بمیرم برای این پسر یعنی فکر همه جارو کرده بود!! گوگولی مگولی منههه

بعد از اینکه دراز کشیدیم ، بالشتمو زیر سرم گذاشتم و رو به امیر گفتم:

_ میگن کویر شباش قشنگه!! ستاره هارو ببین!!

امیر دستشو زیر سرش گذاشت و برگشت به سمتم

_+کو ستاره؟ کوفتم تو آسمون نیست از شانس ما

_خب میمیری حالا یکم احساسی تر برخورد کنی؟ تصور کن ستاره هارو خبر مرگت

+من تنها چیزی که میتونم تصور کنم فقط تویی عشقم!!

تک خنده ای کردم و گفتم:

_دونفره اومدیم سه نفره برنگردیم صلواتتتتت....

با فهمیدن منظورم لپمو کشید و مهربون گفت:

+ آخ که من میمیرم برای نفر سووممم.....
دریای زیبامون🥺:heartpulse::grapes:
:NEW:tangerine
G.n💜 🍓
⌧
-----------------
ৎ୭ 💜 💜 ୨ৎ
⌧
-----------------

୨🩶 🩶୧
☒

-----------------

୨🩶 🩶୧
☒

-----------------

୨🩶 🩶୧
بین ما فوق العاده بود🥺 🪐
همه چی رک و ساده بود:new_moon_with_face::fire:
انگار دنیا به ما این رلو داده بود🤓 🦋
بریم تا آخر خط بشیم ما از همه رد👻 🫳
این بار خدا اما ناراحته بد:pouting_cat::sparkles:
بریم پارت:relieved::tangerine:
#پارت605
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

خودمو تو بغلش انداختم و داشتیم از فضا لذت میبردیم که دسشوییم گرفت

ای تف الان وقت کار کردنت بود کلیه؟؟ تو این فضای عشقولانه واقعا همینو کم داشتم فقط

خودمو از امیر جداکردم و گفتم:

_ دسشویی دارم ، میشه باهام بیای؟ میترسم گم شم

+ باشه عزیزم بریم

دمپایی پوشیدم و به سمتی رفتیم

دستشوی رفتن تو کویر یکی از فوبیاهای من بود حالا چطوری جیش کنم؟!

با ترس به دورورم نگاه کردم و دست امیرو رو محکم گرفتم

_امیر
من میترسم...

نور چراغ قوه رو به سمتم گرفت

+از چی می‌ترسی ؟چرا مثل بچه ها پاهاتو به هم فشار میدی؟؟؟

با خجالت زمزمه کردم :

_جیش دارم..!!

+بو پشت اون بوته ها کارتو بکن سریع بیا

با ترس نگاهش کردم که با چشم غره ای ک رفت مجبور شدم
حرفشو گوش بدم

شلوارمو دراوردم نشستم پشت بوته ها کارم که تموم شد
خواستم بلند بشم که سوزش عجیبی تو ساق پام حس کردم

ترسیده جیغی کشیدم و همونطوری رو شن ها افتادم

امیر خودشو بهم رسوند و بازومو گرفت

+چیشدههه دریاا

-ی.. یه چیزی نیشم زد.. امیرنی.. نیشم زد

اشک تو چشمام جمع شده بود امیر ترسیده گوشیشو داد دستم

+بگیرش رو جایی که نیش خوردی

وقتی نور گوشی رو روی بدنم گرفتم حس کردم حرارت بدنش بالا
رفت

_لعنتی چه جایی هم نیش زده..!!

سرشو گرفتم با ترس به سمت پام فشار دادم

_امیر میکش بزن سَمش دربیاد
میمیرما..!!

بسم اللهی گفت و شروع کرد به درآوردن سَم که....
این پسر خیلی گَنگه....😎🤌:leaves:
nEw PaRt...🦊💚
⊠

-----------------

༄💚   💚࿐
⊠

-----------------

༄💚   💚࿐
⊠

-----------------

༄💚   💚࿐
دریامووون🥰💚🤌
⊠

-----------------

༄💚   💚࿐

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

----------------

* * *

Hi🥺:fire:
بریم یه آهنگ از امیرا
بخونیم؟!:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy:
اسمش امیره:yum::heartpulse:
امیر از اساطیره:relieved::grapes:
از دخترا سیره🤣🥂
خیلیم خرکینه:joy::leaves:
به دل میگیره:unamused:🤍
بریم پارتتتت:smile:🪂
#پارت606
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

شروع کرد به درآوردن سم که یه حس عجیب غریبی بهم دست داد ، امیر تف کرد و گفت:

+ چه حسی داری؟! میسوزه بازم یا نه؟؟

_ نمیدونمممم ، سمش شور بود یا شیرین؟!

عاقل اندر سهیفانه نگام کرد و گفت:

+ دریا سم شیرینه؟ نه خدایی این چه سوالیه!!

خارشی به کلم دادم و سرمو انداختم پایین

+ بده من گوشیو ببینم که

گوشیو از دستم‌گرفت و نورشو انداخت روی پاهام ، سرشو نزدیک برد و گفت:

+ وای از دست تووو
خار رفته تو پات دختر

_ عه وا جدی؟؟ خب درش بیار

امیر خارو از توی پام در آورد و نشونم داد

+ بفرما این بود

_ خخخ فک‌کردم ماری عقربی رتیلی چیزی نیشم زده!!

+ شانس آوردی نیش نخوری

_ عاسیسمممم
من انقد شیرینم که همه نیشم میزنن

+ عه جدی؟ یعنی منم میتونم نیشت بزنم؟

متعجب گفتم:

_ با چی نیش بزنی؟

اشاره ای به جای خاصی از بدنش کرد که لب گزیدم و گفتم:

_ بی ادب شدی باز؟ زشته وسط کویر الان فقط منو توییم ، خدا الان زوم کرده رو مااا
صلوات بفرست مرد

شیطون لب زد؛

+ چاره ی کارش دست منه توله
یه آیه میخونم و تمام
نظرت؟

ضربان قلم رفت رو هزار و پاهام شل شد
یعنی با نقشه ی قبلی منو آورده بود اینجا؟؟
خدا وسط این بر بیانون من چه غلطی کنم الان؟؟؟

عصبی به سمت چادر رفتم که امیرم دنیالم اومد و مدام صدام میکرد

+ دریا ؟ ناراحت شدی؟ دریا!!

_ نه نشدم
فقط انتظار نداشتم ازت این حرفو بشنوم امیر
یعنی تو انقد هولی؟؟

دستی به گونم کشید و گفت:

+ ناراحتت کردم؟ ببخشید قلبم منظور بدی نداشتم

باحالت قهر رومو ازش گرفتم که بغلم کرد و سرمو بو سید

+ خب به منم حق بده
منم پسرم یه غریزه هایی دارم....

یا ابا عبدالله الحسین ، منظورش چی بوووود؟؟ میخواست خرم

کنه تا چیز کنه؟؟؟
بزن بریم یه سرعت برقو باد....:joy::yellow_heart::🛵
:NEW:fire

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨♡ ♡୧

☒

---------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧
▯
----------------
୨ஃ🤍 🤍ஃ୧
▯
----------------
୨ஃ🤍 🤍ஃ୧
Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes:
من اومدم😊 ♡
آهای خوشگله🥹 🫵
بیا پارت بخون:strawberry::scream_cat:
بریمممم:see_no_evil: 🧚 ♀
#پارت607
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

مثل مار افعی سر خوردم و سرمو گذاشتم روی پاش ، موهامو کمی نوازش کرد و گفت:

+ دریا

_ هوم!!

+میگما رو پیشنهادم فک کنی بدنیست

_ کدوم پیشنهادت؟

+ محرم شیم دیگه
اینجوری بهترم هستا دیگه عذاب وجدانی نداریم

مُشتی به پاش کوبیدم و عصبی زیر لب گفتم:

_ سست عنصرِ بی تربیت

+ هوم؟ چی گفتی؟!

_ هیچی عزیزم میگم نظرم منفیه منفییییی
این فکرو از سرت بیرون کن امیر چونکه خوشم نمیاد

+ یعنی نه دیگه؟

لجباز گفتم:

_ نه نه نه
بازم بگم یا بسته؟!

+ اوکی هرجور تو بخوای

من میرم بیرون یه دوری بزنم زود میام

سرمو از روی پاش برداشتم و گفتم:

_ بسم اللّٰه مگه اومدیم سیزده به در؟؟ کویره ها
کجا دور بزنی؟

+ اینجام بمونم یه کاری دستت میدم
میرم آروم شم و بیام

بی صدا نگاش کردم که از چادر رفت بیرون ، شونه ای بالا
انداختم و چیپسی برای خودم باز کردم

صدای زوزه ی باد لرز به تنم مینداخت و سکوت شبم وحشتناک
بود

الهی جز جیگر بگیری پسر که منو این وقت شب اینجا ول کردی
بری دنبال خوشی خودت

از استرس زیادی ۲تا چیپس خورده بودم و چهار چشمی دورو
اطرافو میپاییدم

با صدای خش خشی از بیرون هول شدم و موبایلمو برداشتم ،

زنگ زدم به امیر که گفت :

+ مشترک مورد نظر در دسترس نمیباشد

الهی مشترک مورد نظر آبله ی میمونی بگیره که در دسترس نیست!!

آخه من با چه دلو جراتی این ریسکو قبول کردم؟؟؟ که شب با این گوریل وحشی بیام بیرون!! اونم کجاااا کویییر؟؟؟

گوشیمو دوباره برداشتم و زنگ زدم که نگرفت
اه تف بهت بیاد امیر

با خیال اینکه خونه هستم تکیه دادم به چادر که یه دفعه چادر کج شد و افتاد روم

وای خاک برسرم چه‌گندی زدمممم
فوری بلند شدم و از چادر زدم بیرون ، چهار طرفش از جا دراومده بود و یه وری شده بود

دوتا دستمو بردم بالا و محکم کوبیدم تو ملاجم که امیر سر رسید و با دیدن شاهکارم نفسای عمیقی میکشید

تیک عصبی گرفته بود و یه ور صورتش کج شده بود

مشخص بود که چقد عصبیه ولی بنده خدا شبیه سکته کردها شده بود بیشتر

نتونستم جلوی خندمو بگیرم و پُقی زدم زیرخنده که عصبی به سمتم حمله کرد و.....
:NEW:heartpulse
▯
-----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
▯
-----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
▯
-----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
▯
-----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
▯
-----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ

⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻

⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻

⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻

♡♡

⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻

Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes:
وقتی میگن به جوجه:relaxed::hatching_chick:
که جوجه قهرمانه:smiley::fire:
جوجه خودش میدونه😳🤟
قدقدا قدقدااا:neutral_face::joy:
قد قدااااا🤣:hatched_chick:
بریم پارت🥹:cherries:
#پارت608
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

عصبی به سمتم حمله کرد و منم دوییدم تا از دستش فرار کنم

+ واستا ببینم!!
نمیتونی دو دقیقه یه جا بند بشییی؟! همش باید یه آتیشی بسوزونی تووو؟!

_غلط کرررررردم

چند بار دور چادر چرخیدیم که نفس کم آوردم و دستمو به حالت تسلیم بالا بردم

_ من دیگه نمیتونم....
تسلیمممم

امیر مثل بز داشت نگام میکرد و دستشو به پهلوش زده بود

+ برو درست کن چادرو ببینم
خونه خرابمون کردی!!

گردن کج کردم و با لحن لوسی لب زدم:

_ امیرممم از من ناراحتی؟

+ نه چرا باید ناراحت باشم؟ شاید مثلا چونکه زحمت یک ساعتمو به باد دادی و الان با نیش باز واستادی جلوم و به کتفت گرفتی همه چیو؟؟
همینجوری میگما وگرنه نه نیستم برو چادرو درست کن

_ ای باباا تابلوعه ناراحتی خب
بیا یکم ناز نازیت کنم حالت خوب شه

به طرفش قدم برداشتم و با قد نیم متریم بغلش کردم و کمرشو نوازش کردم

خواستم خرش کنم و یکم هندونه زیر بغلش بزارم تا خودش بره و کارو جمع کنه

_ شیر مرد من....
پهلوونه من....
رستم دستان‌من...

+ خیلی خب بابا خودم درستش میکنم

یسسسس همیشه عشق ورزیدن جوابه!! یه گوشه ایستادم تا امیر چادرو اوکی کنه....
وقتی که درست شد رفتیمو توش نشستیم

+ یه چیپس باز کن با ماست بخوریم

لب گزیدم ، ای وای چیپسارو که همشو خوردم!!!

+ چیشد پاشو دیگه

انگشت اشارمو انداختم تو دهنم و به سمت پلاستیک خوراکیا رفتم

، به جای چیپس پفکی برداشتم و خواستم پیش امیر بشینم که پام به یه چیزی گیر کرد و افتادم روی امیر....

امیر دستشو حلقه کرد دور کمرم و با لبخند خبیثی گفت:

+ ای جونم خودت افتادی تو دامم توله....
دیگه نمیتونی از زیر دستم فرار کنی...

_ نههههه

+ باید تنبیه بشی خوشگله

اومدم چیزی بگم که با یه حرکت جامونو عوض کرد و دستشو برد

سمت لباسم....

🤟 :Ok?!:joy_cat

AmIR#

:NeW:scream_cat

:GN` 💧 :herb

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⊠

-----------------

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⌧
---------------
৩৹♡ ♡৹৩
⌧
---------------
৩৹♡ ♡৹৩
⌧
---------------
৩৹♡ ♡৹৩
:cherry_blossom:🤓Hi:
تق و تق در زدم:relaxed:🍃
دست پر اومدم😝:scream_cat:
با یه پارت طوفانی :joy_cat:🌪
بریم که دیرههه:blush:🪂
#پارت609
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دستشو برد سمت لباسم و با برخوردش با بدنم مورمورم شد

با چسبیده شدن بدنم روی تنش ، ضربان قلبمو به وضوح میتونستم حس کنم

حرم نفسای خشدار امیر بدجور حالمو بد میکرد

+ قول میدم اتفاقی نیوفته....

_ ولی چشمات چیز دیگه اییو میگه.....

+ چشمام چی میگه؟!

_ نمیدونم ولی طرز نگاهت خیلی ترسناکه....
انگاری میخوای یه کارایی بکنی...

با شیطنت دماغشو به دماغم کشید و گفت:

+ تا تو نخوای کاری نمیکنم

چنگی به لباسم زد که گفتم:

_ اون چیزی که گفتیو بخون امیر

یه دفعه چشماش برقی زد و شروع کرد تو همون حالت به خوندن چند تا آیه ی قران...

+ بگو قبلتُ

حرفشو تکرار کردم و بعد از اینکه تموم شد شروع کردیم به عشق بازی....

کارش که تموم شد کنارم دراز کشید و چشماشو بست ، سرمو روی بازوش گذاشتم و خجالت میکشیدم از اینکه حرفی بزنم

امیر روی موهامو بوسید و گفت:

+ عالی بودی عزیزدلم
اذیت که نشدی؟

با شرمساری گفتم:

_ نه خوبم

دستاش دور گردنم حلقه شد و منو تو بغلش کشید گونمو نوازش کرد و گفت:

+ بازم میاییم کویر؟!

_ ای عوضی پس بگو چرا انقد اصرار داشتی منو بیاری اینجا

+ جون تو نه....

یهویی حالم دگرگون شد اصن.....

_ منو باش فک میکردم میان کویر برای رصد کردن ستاره ها تازه فهمیدم چرا میگن شباش قشنگه...

با حرفم امیر لپمو کشید

+ قربون خانوم خنگم بشم من

با اعتراض لب زدم:

_ خنگ خودتیییی
من ساده ام ساده

+ بعله بعله ساده ای
حالا دوتا ساندویچ سرد خریدم باز کن بخوریم.ضعف کردم

_ آره دیگه فعالیت داشتی گشنت شده جناب

+ آخ آخ من میمیرم برای اینجور فعالیتاااا

از این حد پروییش چپ چپ نگاش کردم که.....
به وقتِ عاشقی....🥺🩷🫂

:nEw:cherry_blossom

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

-----------------

༄❤    ❤࿐

⊠

----------------

ᯓ💗 💗ᯓ

▯

----------------

ᯓ💗 💗ᯓ

Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes::fire:

امشب دوتا پارت داریم:scream:♡

پارت بعدی 00:00:see_no_evil:🫶

بریمممم🥹:tangerine:

#پارت610

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

چپ چپ نگاش کردم که نشست و منم ساندوپچی به دستش دادم

قبل از اینکه گازی بزنه انگار اینکه یه چیزی یادش اومده باشه از جا پرید

+ واییی دیدی چیشد؟!! اصل مطلبو یادم رفت

گاز بزرگی به ساندویچم زدم و با دهن پر گفتم:

_ چیه اصل مطب؟!

امیر بطری آبی آورد و گذاشت زمین ، دوتا لیوان یکبار مصرفم آورد و پلاستیک تنقلاتو رو به روام گذاشت

با حالت مسخره ای گفت:

+ عَرَخ یادم رفت!

_ وای من نمیخورماا

+ خب بزار بچها برسن بعدا دورهم یه پیک میزنیم

ابروهامو بالا انداختم و با تعجب گفتم:

_ بچها کین؟!

+ آرمین و پری تو راهن

یعنی هرجا میرفتیم این دوتا نره خر باید باما میومدن ، بر خرمگس معرکه لعنتتتت
ولی بدم نبود ، از دست این امیر امشب باردار نشم خیلیه...

_ چجوری مارو پیداکردن؟

+ لوکیشن فرستادم ، زنگم زدم بهش مثل اینکه نیم ساعت دیگه اینجان

_ پس زودتر بخور که جمع کنیم اینجارو یکم!!
شبیه بازار شامه

امیر فوری ساندویچشو خورد و کمی چادرو مرتب کردم ، یک رب بعد آرمین اینا رسیدن و با دیدن پری که لباس شب نمایی پوشیده بود نیشم باز شد

_ به به زنِ ادیسون باشه؟!

آرمین باخنده سلامی بهم گفت که به گرمی جوابشو دادم ، پری به سمتم اومد و گفت:

+ نخیر زنِ آرمین باشه
چطوری وزه؟! شیطونی که نکردی من نبودم.

_ نه مامان بزرگ

+ خب بریم تو چادر

خداروشکر چادر امیر بزرگ بود و برای هممون فضا داشت ، آرمین

با دیدنِ بطری و لیوانایی که امیر چیده بود سوتی زد و گفت:

+ جون دیگ امشب عجب شبی بشه

امیر خنده ای کرد و گفت:

+ بریزم داداش؟

آرمین سری تکون داد که پری گفت:

+ آقاااا صبر کنین
بیایین جرعت حقیقت بازی کنیم
هرکی جرعتشو نرفت باید یه شات بخوره

بفرمایید بازم این دختر بالا خونه اشو داد اجاره!

اعتراضانه گفتم:

_ من مخالفم کنکله

+ ۳ نفر موافقن تو مهم نیستی گلم

لبامو آویزون کردم که امیر دست انداخت دور کمرم و منو به

خودش نزدیک تر کرد

+ حال میده بزار حالا بازی کنیم

ناچار قبول کردم که امیر بطری آب معدنی برداشت و نصفشو خورد ، بطریو وسط گذاشت و گفت:

+ این در بطری به هرکی افتاد میپرسه
انتهای بطری جواب میده حله؟!
دریای نازمووون🥺:heartpulse::bouquet:
NEW🦋
Hi🦋
هی وای تایمو🥹 🫂
پارت آوردم واستون عسل😋 🧁
مث خودم😌 🌸
بریم بخونیم؟!🤓 🍓
#پارت611
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

همه باشه ای گفتیم که امیر بطریو چرخوند و افتاد به پری و خودش ، پری باید از امیر میپرسید

+ آقا قبلش بگم اول ، وقتی  حقیقت گفتی باید دومی حتما

جرعت باشه ، خب بپرس امیر... حقیقت

امیر نگاهی به آرمین انداخت و گفت:

+ سوالی بد بدم میشه پرسید؟

آرمین گفت :

+ هرسوالی عشقت کشید بپرس مشتی!

اهم اهمی کردم که امیر گفت:

+ خب پری خانوم بگو ببینم از کدوم قسمت اندام آقا آرمین خوشت میاد؟

ای خاک برسرت منحرف زاده این چه سوالیه میپرسی از دختره؟! خب این الان از خجالت آب میشه

اما برعکس تصورم پری ریز ریز خندید و گفت :

+ از چنگیز

چنگی به صورتم زدم و لبمو گاز گرفتم

_جان؟! چنگیز؟! اسمم انتخاب کردی براش پری ؟ خاک برسرت بی حیا

همشون قش قش میخندیدن اما من از خجالت داشتم آب میشدممممم

امیر دوباره بطریو چرخوند که این بار به من و پری افتاد ، بادی به غبغب انداختم و فاز شاخی برداشتم

_ جرعتو انتخاب میکنم

پری نگاهی به دورو اطرافش انداخت و خیلی جدی گفت:

+ خب نصف لیوان شن و آبو قاطی کن و بخور

_ هه همین؟ اوکیه

مثل رستم دستان یکم خاک ریختم تو لیوان و روش آب ریختم ، خواستم بخورم که پری لیوانو از دستم گرفت

+ آرمین تف کن تو لیوانش

چشمام چهارتا شد و آرمینم رحمی نکرد و تفی انداخت تولیوان

+ خب حالا بخور دریا جونم

چندش نگاهی به لیوان انداختم و گفتم:

_ ایش هرگز نمیخورم این گوهو

امیر فوری گفت:

+ پس باید یه شاتی بزنی

یکم برام ریخت تو لیوان و دادم به دستم ، نفس عمیقی کشیدم و همشو خوردم

پشت بندش پفک و پاستیل خوردم تا مزه ی دهنم عوض شه ، اه زهرمار بووود
یک بلایی سرت بیارم پری خانومممم صبرکن فقط...
ناز داره چه وای...😋💜🌱
لالای پارت جدید ناز من🌙💜
⌧
----------------

ঌ💜 💜໒

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

پارت بعدی22:joy::purple_heart:🫶

▯

---------------

꧁💜 💜꧂

Hii:stuck_out_tongue_closed_eyes:

چشماتو وا کن و ببین:flushed::joy:
ببین که بابا اومده🥸:joy_cat:
بابا با یک عروسکِ:relieved:🦋
خوشگل و زیبا اومده🥺:strawberry:
بریم پارت🫣:tangerine:
#پارت612
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

قیافه ام با خوردنش مچاله شده بود که پری گفت:

+ بدمزه بود خانومی؟؟

پروپرو گفتم:

_ نخیرشم ، هیچ مزه ای نمیداد برام

+ پس ایشالا پیکای بعدی عسیسم

دندون قروچه ای براش کردم که امیر دوباره بطری رو چرخوند و به خودشو ارمین افتاد ، از آرمین یه سوالی پرسید و اونم جواب داد

دوباره چرخوند که به منو آرمین افتاد ، ریدم به این بطری که همش تهش به من میوفته

+ خب جرعت یا حقیقت؟!

جوگیرانه گفتم:

_ جرعت!

صدای تشویق هر ۳تاییشون بلند شد که جوگیرترم میکرد

+ خب خب لطفا برو بیرون و یه سوسک بالدار پیدا کن برام

_ داش کویر مگه سوسک داره؟ بیخیال شو
یه جرعت دیگه بده

+ جرعت من همینه ، اگه نمیتونی بفرما بخور

ای تف!! چاره ای نبود!! از جام بلند شدم و رفتم بیرون چادر دنبال سوسک ، آخ آخ از قدیم گفتنا آدمو سگ بگیره ولی جو نگیره

غلط بکنم اگه دیگه بگم جرعت!! با هزار بدبختی یه سوسک پیداکردم ولی چندشم میشد بگیرمش
بال های قهوه ای بزرگشو که میدیدم مو به تنم سیخ میشد

خدااال من اینو چجوری بگیرم؟؟ هرچقد سعی کردم نتونستم بهش دست بزنم.....
شکست خورده برگشتم داخل چادر و گفتم:

_ پیدانکردم آقا ، یه جرعت دیگه بگو

پری گفت:

+ ای دروغگو دیدم داشتی به سوسکه مادر مرده فحش میدادی!!
بیا یه شات دیگه بزن

دوسداشتم همچین بزنم تو دهن پری تا ۳۲تا دندوناش خورد شن تو حلقش

عاجزانه به امیر نگاه کردم که مشتاق برام کمی ریخت و داد دستم

لیوانو بردم بالا و گفتم:

_ پس میزنم سلامتی منو یادش ، اونو یارش....
منو خوارش اونو داشش

اینو گفتم که بچها خندیدن و لیوانو سرکشیدم ، با خوردنش

بدنم یهو گُر گرفت و انگار سرگیجه گرفته بودم

کنار امیر نشستم و حواسمو جمع بازی کردم ، خیلی گرمم شده بود و دوسداشتم بپرم داخل یه استختر پر از یخ

امیر بطری و چرخوند ، از پری سوال پرسید که جرعتو انتخاب کرد ولی پریم نتونست انجام بده و یه لیوان خورد

حالم انقد بد بود که اصلا نمیدونستم رو زمینم یا رو هوام؟ انگار تو این دنیا نبودم....
توی حال خودم بودم که امیر کوبید به پام و گفت:

+ بگو دیگه نوبت توعه

مثل گیجا گفتم:

_ ها؟! چیه؟! آها حقیقت
آقا امیر:hocho::stuck_out_tongue_closed_eyes:
پارت جدید عسیسم🤓:seedling:
sparkles: 💚G.n:
▯
----------------
୨💚 💚୧

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

اميرِ جذابمون:cherry_blossom:❤:sunglasses:

⌧

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

-----------------

༺❤️ ❤️༻

•:sparkles: 🥂 ❤️-

•:sparkles: 🥂 ❤️-

-----------------

༺🖤 🖤༻

سلام سلام🤓🧶

پارت داریم خب🥺:heartpulse:

بریم که آخرشبم پارت داریمااا:relaxed::kissing_cat:

#پارت613

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ ها چیه؟! آها حقیقت

امیر لبخندی زد که یهو چهره اش برام دوتا شد
چشمامو بازو بسته کردم ولی همچنان دوتا بود

_ تو چرا  دوبل شدی؟؟ دوتایی چرا

+ دریا فک کنم مست شدیا

دستمو تو هوا تکونی دادم و گفتم:

_ نه بابا منو هنوز نگرفته ، بریم ادامه ی بازی ، خب حقیقت. بپرسین

پری انگشتاشو گرفت جلوی صورتم و گفت:

+ این چند تاس؟!

تو دلم شروع به شمردن کردم ، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷،۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲

بلند گفتم:

_ 12تاااا

+ آره مشخصه هنوز نگرفتِت

با حرف پری چشمامو دوباره باز و بسته کردم که با احساس حالت تهوع اوقی زدم و همزمانم سرم گیج رفت

روی پای امیر افتادم و چشمامو بستم ، صداهاشون گنُگ شده بود و اصلا نمیفهمیدم چی میگن

خیلی خوابم میومد ، دوسداشتم چشمامو باز کنم اما اصلا رمقی نداشتم....
کم کم صداهاشون محو شد و دیگه هیچی نفهمیدم....

با تکون تکون خوردن بدنم ، مالشی به چشمام دادم و بازشون کردم ، اینجا کجا بود؟؟ چرا تو ماشین بودیم؟؟

کمرم شدید درد میکرد ، آخی گفتم و روی صندلی جا به جا شدم

+ به به ساعت خواب فسقلی

_ کجاییم؟

+ داریم برمیگردیم خونه

_ عههه چرا ؟ تازه داشتیم خوش میگذروندیم

+ چقدم که به تو خوش گذشت

_ منکه اوکی بودم شما الکی شلوغش کرده بودین

+ بعله بعله

_ چیزه اوممممم.... امیر دسشویی دارم میشه بزنی کنار؟!

+ یکم صبرکن نیم ساعت دیگه میرسیم ، بد برو خونه

_ اییییی داره میریزه امیررر

امیر پاشو محکم تر روی پدال گاز گذاشت و با سرعت هرچه تمام تر رانندگی میکرد ، یه ربه رسیدیم که دم دمای صبح بود و هوا گرگ و میش

کیفمو برداشتم و پیاده شدم ، دستی براش تکون دادم که صدام زد....
آقا آرمینمون:seedling:🌪:new_moon_with_face:
پارت جدید گلبم:joy::stuck_out_tongue_closed_eyes:♡
♡ن
سلام:relieved:👌
خدافظ:joy::sob::neutral_face:
عه پارت یادم رفت بزارم🤭:balloon:
#پارت614
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ جانم

+ بیا نزدیک تر کارت دارم

ماشینو دور زدم و دستمو روی شیشه ی طرفِ امیر گذاشتم ،

سرم یکم گیج میرفت هنوز
به سمتش خم شدم و سرمو از داخل شیشه بردم داخل

_ بگو که داره میریزه

+ اولین حقوقتو ریختم برات ، برو صفاکن

چون جیش داشتم اولویتم فعلا دسشویی بود و رسیدن بهش

تشکری ازش کردم ، بعد از اینکه بو سه ی آرومی روی لپم زد ، سرمو آوردم بیرون و ازش خدافظی

بوقی برام زد که دستی تو هوا براش تکون دادم و رفتم سمت خونه

کیلیدمو از داخل کیفم برداشتم و انداختم توی قفل تا بازش کنم

تمرکز نداشتم و کیلید هی از سوارخ قفل در رد میشد ، لگدی به در زدم و دستی به پیشونیم کشیدم

هوف آروم باش دریا ، یه قفل ساده اس دیگه تو میتونی...
خواستم دوباره کیلیدو بندازم لای سوراخ که صدایی از زیر گوشم گفت:

+ اینجوری نیست قشنگم....

با وحشت به عقب برگشتم که با دیدن میعاد هینی کشیدم و خودمو به در چسبوندم

اولش فک کردم خیالاتی شدم اما وقتی میتونستم صدای نفس کشیدنشو بشنونم پس واقعی بود دیگه

با دیدنش قلبم تیری کشید که دستمو روش گذاشتم و بریده بریده گفتم:

_ تو....تو....اینجا....چیکارمیکنی؟

میعاد با انگشت شصتش گونمو نوازش کرد و گفت:

+ اومدم تورو ببینم دریا....

خیلی دوسداشتم بگم گوه خوردی با جدود آبادت اما حقیقتا مثل سگ میترسیدم ازش ، اون یه سادیسیمی بود و هرکاری ازش برمیومد

جوابی نداشتم بهش بدم و زبونمم برای صحبت یاری نمیکرد ، سکوتمو که دید خودش دوباره زر زد:

+ چقد خوشگل تر شدی......
انگار یک ساله که ندیدمت
دریا خانوم قِرتی....:stuck_out_tongue_closed_eyes:
:dancer: 🤞
😱NEW
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒
⊠

-----------------

ঌ⁘💕 💕⁘໒

:heart: 🩹

⊠

----------------

࿐💜 💜࿐

⊠

----------------

࿐💜 💜࿐

♡♡

سلام سلام:heart_eyes: 🦋

پارت داریمممم😱:lipstick:

اونم چه پارتی:see_no_evil: ♡

طوفانی:joy: 🌪

#پارت615

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

ترسمو کنار گذاشتم با بلبل زبونی گفتم:

ـ ولی برعکس ، تو خیلی زشت تر و سگ تر شدی
موندم چجوری روت شده اومدی اینجا؟! اصلا با کدوم جرعتی اومدی؟؟

+ مطمعن باش وقتی با پای خودم اومدم اینجا پس جا پام قرصه عزیزم

_ اوه راس میگی ، از آدمایی مثل تو پست فطرت هرکاری بگی برمیاد

+ خب حالا انقد ازم تعریف نکن لوس میشما

خنده ی تو مخی کرد که از حرص اخمی کردم ، درسته که مثل چی ازش میترسیدم اما نمیتونستم زبونمو کنترل کنم

_ حالا اومدی اینجا که چی؟! گم میشی یا زنگ بزنم پلیس بیاد گمت کنه؟

+ گفتم که اومدم تورو ببینم خوشگلم ، که دیدم

_ من ازت متنفرم میعاد ، حالم بهم میخوره وقتی میبینمت میفهمی؟؟ دست از سرم بردار بزار زندگیمو بکنم دیگه اه

+ باشه کاریت ندارم ، نیومدم اذیتت کنم که
اومدم بهت یه خبری بدم و برم

وقتی فهمیدم کاریم نداره شیر شدم

_ بنال زودتر کاردارم

اخمی کرد و جدی گفت:

+ درست حرف بزن دریا

دوباره موش شدم و مودبانه گفتم:

_ خب بگو گوش میدم

+ آماده باش فردا شب میاییم خواستگاریت

با حرفش انگار جوک خنده داری برام تعریف کرده بودن ، یه دفعه ای زدم زیر خنده و دستمو جلوی دهنم گذاشته بودم و هارهار میخندیدم

میعاد اما با اخم نگام میکرد ، از بس خندیده بودم از گوشه ی چشمم اشک میومد ، توهمون حالت گفتم:

_ وای.....خیلی باحال بود..... مرسی کلی خندیدم......

+ کجاش خنده داشت؟؟!

_ آخه اسکل فک کردی بابای من اجازه میده تو حتی به عنوان

توالت شور بیای خونمون؟!
چند وقت نبودی بانمک شدی ، باز خوبه پیشرفت کردی

یه تای ابروشو داد بالا و با اعتماد به نفس گفت:

+ عه مطمعنی؟! ولی مادرم با پدرت صحبت کرده و اونم رضایت داده

با حرفش چشمام شد قد گردو ، چی میگفت این نِفله؟؟ بابا اوکی داده بود برای خواستگاری؟؟!
شایدم داشت یه دستی میزد

_ دروغ میگی. بابام بدون هماهنگی من هیچ وقت راضی نمیشه برای خواستگاری

+ باشه میتونی بری از خودش بپرسی ، دیگه باس برم چون کلی کاردارم
فعلا تا فردا شب عزیزم

مثل اسکلا دهن باز به زمین نگاه میکردم و حسابی تو فکر بودم

چند دقیقه ای میشد که میعاد رفته بود اما من هنوز همونجا ایستاده بودم و ایندفه با اخم به جای خالیش نگاه میکردم

از شُک دراومده بودم و حالا به شدت عصبی بودم ، بابا بدجور رفته بودم رو مخم ، باید همین الان باهاش صحبت میکردم.....

خدااااا چقد کیوته این دختر🥺:cherry_blossom: 🪐

پارت جدید عسلم:relieved::tangerine::chocolate_bar:

G.n:strawberry::star2:

⊠

----------------

ʚ💗 💗ɞ

⊠

----------------

ʚ💗 💗ɞ

:cherry_blossom:🩹:heart:<<

⊠

----------------

ʚ💗 💗ɞ

⊠

----------------

ʚ💗 💗ɞ

⊠

----------------

ʚ💗 💗ɞ

⊠

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

☒

-----------------

༺💜 💜༻

♡♡

:Hi:sunglasses::strawberry
خوشگلای من توجه کنند:relaxed:🤌
ساعتِ چیه؟:grimacing::rotating_light:
پارت تایم😱 🔋
بریم:stuck_out_tongue_closed_eyes::battery:
#پارت616
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

وارد خونه شدم و کیفمو روی مبل پرت کردم ، مستقیم به سمت اتاق مامان و بابا رفتم و نگاهی به ساعتم انداختم

ساعت ۶ بود و هردوشون قطعا خواب بودن اما تو این شرایط اصلا مهم نبوود...
چند تقه به در زدم و منتظر شدم تا باز کنه

بابا با قیافه ی خواب آلود در اتاقو باز کرد و گفت:

+ چیزی شده دریا؟!

_ باید باهات حرف بزنم بابا

تحکم صدامو که دید گفت :

+ خیره

_ اتفاقا خیلی شره ، بابا با چه اجازه ای به این مردک دلقک اجازه دادی برای فردا امشب بیاد خواستگاری من؟! چرا باهام مشورت نکردی؟ یادت رفته چه گهی خورده بود؟؟

+ آروم باش دختر ، بریم تو پذیرایی ببینم چی میگی

روی کاناپه نشستیم که بابا گفت:

+ من برای کارم دلیل داشتم

عصبی گفتم:

_ یعنی چی بابا؟! آخه چه دلیل قانع کننده ای برای این کار احمقانه وجود داره؟! هردومون خوب میدونیم که من از میعاد متنفرم ، پس دیگه چه لزوم به خواستگاریه؟

+ تو به من شک داری؟

_ نه ولی آخه...

+ پس همکاری کن و دختر خوبی باش تا مراسم خواستگاری به خوبی انجام شه ،  یه خواستگاری ساده اس همین

توی چشماش زل زدم و بغضمو قورت دادم ، نمیدونستم چرا داره تن به این کار میده ولی هرچی بود باید به حرفش گوش میدادم

_ باشه ولی جوابم مشخصه

از روی کاناپه بلند شدم و به سمت اتاقم رفتم ؛ درو محکم بهم کوبیدم و روی تخت دراز کشیدم
به امیر چی بگم؟! اگه بفهمه خون میکنه......

باید ازش مخفی کنم و به میعاد جواب منفی بدم
آره درستش همینه.....

ریلکس روی تختم لم داده بودم و با شلوارک گل گلی مامان دوزم داشتم زیر پنکه باد میخوردم که در اتاق باز شدو مامان اومد داخل

+ وای تو که هنوز نشستی دریا
یک ساعت دیگه مهمونا میرسنا پاشو حاظر شو

دستمو کردم توی دماغم و گیگیلیشو چسبوندم به شلوارم

_ خب به درک

+ این چندش بازیا چیه دریا؟! پاشو ببینم

به سمتم اومد که گارد گرفتم و گفتم:

_ قوداااا ، جلو بیای زدمت

+ بسم الله ، خل شدی تو؟ این حرکات چیه؟!
اوه آقا امیرو:innocent:◉
پارت جدیدوووو🤓 🗺 :cherries:
Gn🌜 🩶
⌧
----------------

༺♡ ♡༻

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

.:fire:

⌧

----------------

༺♡ ♡༻

♡

♡

⌧

----------------

༺ঃ💗 💗ঃ༻
Hiii:relaxed::heartpulse:
یه پارتم آخرشب داریم:grin:🪂♡
به به:relieved::fire:
برویم🥺🦋
#پارت617
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ بسم الله ، خل شدی تو؟ این حرکات چیه؟!

_ آوممم آره خل شدم چطور؟!

بازومو گرفت و به زور از روی تخت بلندم کرد

+ بیا برو حموم بوی گند عرق میدی دختر ، یه لباس درست حسابی بپوش اینا چیه آخه تنته؟!

برای دست به سر کردنش گفتم:

_ چشم شما برو من یک ساعت دیگه اماده ام

+ زود باش دریا ، دوسندارم آبرو ریزی بشه

توی دلم پوزخندی به حرفش زدم و گفتم: خب اگه دوسنداشتی تن به این کار نمیدادی اصلا....
خب بگذریم....

امشب خواستگاریمه و باید سنگ تموم بزارم برای آقای داماد

فقط دلم برای امیر کباب بود چون مجبور بودم ازش مخفی کنم و یه جورایی عذاب وجدان داشتم

در کمدمو باز کردم و دم دستی ترین مانتومو انتخاب کردم ، یه مانتوی سبز رنگ که اصلا مورد استفاده نبود

یه شلوار راحتی سبزم برداشتم و پوشیدمش ، موهامو ساده بالای سرم جمع کردم و تِل زدم
به صورتم کمی مرطوب کننده زدم تا از خشکی دربیاد

نگاهی به خودم تو آیینه انداختم ، وای چقد زاغارت شده بودم!!
من با این تیپ برای بردن اشغالاهم نمیرفتم چه برسه مهمونی و مراسمات مهم

هرچند که میعاد اصلا مهم نبود برام و به کتفم بود. یکم با گوشیم ور رفتم تا خاله اینا برسن

صدای ایفونو که شنیدم لبخند ملیحی زدم و پشت در رفتم

صدای سلام و علیکشونو میتونستم بشنوم ، باید تو این لحظه از خودم رونمایی میکردم تا همه رو شُکه کنم

در اتاقمو باز کردم و دستی به مانتوی چروکم کشیدم

_ سلام

با سلام بلندی که کردم همشون خیره شدن بهم ، خاله نزدیک بود از تعجب شاخ دربیاره و مامان هی لبشو گاز میگرفت

وای زنه سکته نکنه خیلیه!! دایان که میدونست از عمد چنین تیپی زدم لبخندی به روم زد و سرشو انداخت پایین

نگاهم سر خورد سمت میعاد....
اقا
میعادمون:new_moon_with_face::cherry_blossom::fallen_leaf:
:NEW:fire
سلامممم😱:coffee:
چطورییددد:see_no_evil: 🪶
اومدم باز اومدم:kissing_heart: 🪱

بریممم:hatching_chick: 🕸
#پارت618
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

نگاهم سرخورد سمت میعاد که کت و شلوار مشکی رنگی پوشیده بود ، یه دسته گلم دستش بود و داشت با پوزخندی نگام میکرد

حتی نگاهای این بشرم رو مخه چه برسه حرکات دیگه اش!!
مامان به خاله و شوهر تعارف کرد تا بشینن و بقیه ام روی مبل نشستن

منم کنار بابا نشستم و پامو انداختم روی اون یکی پام ، تقریبا همه اخماشون توهم بود و جو خیلی سنگین بود

ابرویی بالا انداختم و گفتم:

_ با اجازه ی بابا جونم

بابا نگاهی بهم انداخت که یعنی تو یکی حرف نزن ، اما توجهی بهش نکردم و رو به خاله گفتم:

_ خب آقا داماد چند سال حبس دارن؟ بالاخره باید به پاش بشینم دیگه نه؟!

خاله اخمی‌کرد و گفت:

+ این حرفا چیه خاله؟! زندان کجا بود؟!

میعاد حرفشو قطع کرد و گفت:

+ ۶ماه

نگاهمو دوختم بهش که مثل خوک تیر خورده داشت براندازم میکرد

_ به به چه عالی
خب کمپوت چی میل دارید برام براتون؟ آناناس یا هلو؟

همشون لال مونی گرفته بودن که بابا گفت:

+ دریا یکم فرصت بده ما صحبت کنیم

دست به سی نه گفتم:

_ بعله بفرمایید

بابا تک سرفه ای کرد و گفت:

+ بعضی چیزا گفتنی نیست....
خودتون خوب میدونین که دریا از اول تو رفاه کامل بوده ، پس این انتظارم از شوهر ایندش دارم که همه چیز براش محیا کنه

شوهرخاله مثل گشنه ها موزی از سبد میوه برداشت و مشغول پوست کندن شد

+ پسر منم همچی داره ، خونه ماشین پول

جفت ابروهامو بالا انداختم و مثل قاشق نشسته پریدم وسط

_ نچ ، نشد دیگه. خونه و ماشینو که همه دارن ، من یه چیزایی میخوام بالاتر از اینا

+ مثلا چی؟؟

_ اهم اهم. به نام خدا اول یه کشتی تفریحی به بزرگی تایتانیک . دوم یه ویلای ۲هزار متری تو شمال برای ریلکس کردن. سوم جت شخصی برای مسافرت های هوایی. چهارم....

با حالت تمسخر آمیزی گفت:

+ اینایی که میگی بابای خودتم میتونه فراهم کنه برات؟

_ بابام که شوهرم نیست ، من از شوهرم این توقعاتو دارم ولی

مات و مبهوت به هم دیگه نگاه میکردن که مامان از جاش بلند شد و گفت:

+ دریاجان پاشو بریم چایی بیاریم

وای میخواست کتکم بزنه!! مطمعن بودم....
گاوم زایده بود اونم ۳قلووو
به بهونه ی چایی منو میبرد داخل آشپزخونه و با جارو سیاه و کبودم میکرد....

_ نه نه نمیام ممنون
دریا خانوم زیبامون:new_moon_with_face::sunflower:🌧
پارت جدید قشنگم:relaxed::heartpulse::cherry_blossom:
⌧

-----------------

୨♡ ♡୧
⌧

-----------------

ᘛ°₀ ♡ ♡ ₀°ᘚ
شخصیتِ جذابِ امیر:stuck_out_tongue_closed_eyes:
♡:strawberry:
شروعِ رمانِ فول طنزمون:point_up_2::no_entry::joy_cat:▨
⊠

----------------

ᘛ°₀ ♡ ♡ ₀°ᘚ
⊠

----------------

ᘛ°₀ ♡ ♡ ₀°ᘚ
Hi🥺
استوری هامو سین میکنی
هی:balloon::stuck_out_tongue_closed_eyes:
پیگیر منی بیبی تا کی!!:ok_hand::joy_cat:▨
بهم تکست میدی میگی میس یو بیب🥰🫵
پیگیر منی بیبی تا کی🧐⛓
بریم پارت بابا🤣🦋
#پارت619
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

مامان چشمو ابرویی برام اومد که از ترس جونم ، خودم مثل بچه ی آدم بلند شدم و باهاش به آشپزخونه رفتم

_ وای مامان خا خودت چاییو بریز دیگه

مامان نیگشون محکمی از بازوم گرفت که آخم در اومد

_ آخخخ دستم . چرا همچین میکنی؟!

+ دختره ی ورپریده این لباسا چیه پوشیدی؟ آبرو شرف نزاشتی برامون

_ چیه خوب لباسام همین بودن دیگ. خیلیم خوشگلن تازه

+ تو عمت کشتی تفریحی داشته یا ننه بزرگت؟! که از پسره همچین چیزایی میخوای

_ پسره اگه پول نداره پس گوه میخوره میاد خواستگاری ، همینه که هست من شرطم اینه

+ بیا چایی بریز ببر انقد چرت و پرت تحویل من نده دریا

_ بعله حتما

به سمت کتری قوری رفتم و چند تا چایی خوش رنگ ریختم ، با سینی چایی وارد پذیرایی شدم و به سمت خاله تعارف کردم

+ به به عروس گلم چایی آورده واسم

اوققق عروس گلم!!! کاش میتونستم این سینیو چپه کنم روی خاله اما قطعا میدونستم بعدش نقص عضو میشم از طرف مامان

به همه چایی تعارف کردم و دوباره پیش بابا نشستم . خاله که چاییشو خورد شروع به وراجی کرد

+ خب بریم سر اصل مطلب ، مهریه چند تا؟

بابا گفت:

+ هرچی دریا بگه ، حرف اون حرفِ منه

ایولا به بابا ، دیده بودم که بعضی خانوما مهریه های عجیب و غریبی میزارن ، پس لبخندی زدم و گفتم:

_ مهریه ۲۰۰ تا بال مگس به همراه دست و پای چپ آقا داماد عندالمطالبه

خاله و شوهرخاله هردو تعجب کرده بودن ولی میعاد پوزخندی به لبش بود چون میدونست بهونه هایی که میارم برای چیه

+ خاله جون توام کوتاه بیا دیگه با این ایده هات

_ چی بگم خب خواسته های بنده از شوهر ایندمه

+ باشه خاله جون ، فعلا برین تو اتاق یکم باهم صحبت کنین تا به یه نتیجه ای برسین

واییییی یعنی نتیجه رسیدن با داعش راحت تر از میعاد بود والا!!
بده شیش...:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy:🛞
پارت جدید عسلم🥹:tangerine:
⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

:GN.::sunflower::fire
به وقتِ دور دور:smile::sparkles:🛵
⊠

----------------

* * *

⊠

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

▯

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

▯

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

▯

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

▯

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

پارت بعدی22:00🤭🐿️💗

▯

-----------------

୨⑅💗   💗⑅୧

♡

:Hi:relieved

خلبان بمردههه:sob:

با من ادامه میدیم :stuck_out_tongue_closed_eyes:🦋

پیش به سوی پارت:kissing_heart:🦅

#پارت620
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

میعاد دستی به کُتش کشید و خودجوش به سمت اتاقم رفت ، عه عه نگاش کن بچه پرو رو

مثل بز سرشو انداخت پایین و روی تخت نشست و کتشو در آورد ؛ رو صندلی میز آرایشم نشستم و چشم پُشتی براش نازک کردم

+ خب تصمیمتو گرفتی؟!

_ از اولم تصمیمم مشخص بود
جوابم منفیه

+ من خیلی عوض شدم دریا. دیگه اون آدم قبلی نیستم

یهو آهنگ شایع تو سرم پلی شد که میگه: عوض شدم....دیگه میترسم از خودم...بغلِ گوشم نخند بلند...همه میتونن سگم کنن!!

+ شنیدی چی گفتم؟!

_ ها ؟ کر که نیستم شنیدم دیگه

+ پس الان بازم نظرت منفیه؟!

_ ببین میعاد من....

با زنگ خوردن تلفنم حرفم نصفه موند ، گوشیو از جیبم درآوردم و با دیدن اسم پری ، فکری تو سرم جرقه زد

آخ قربونت برم که درست به موقه زنگیدی

با نیش باز تماسو وصل کردم و گذاشتم کنار گوشم ، تصمیم گرفتم حال میعادو بگیرم و عصبیش کنم

_ سلام عشق من . چطوری؟؟

+ سلام . خوبم تو خوبی

_ اوهوم

+ چخبر کجایی

_ قربونت برم کی میتونه جز تو الان آروومم کنه عزیزم؟

+ باز چی زدی؟؟ دریا زیاد شارژ ندارم گوش کن ببینم چی میگم

_ حرفای تو مثل قندو نباطه برام زندگیم  بگو

همونطور که با پری صحبت میکردم زیر چشمی میعادم زیر نظر داشتم ،  دستشو به سمت کراواتش برد و کمی شلش کرد ، موشکافانه خیره شده بود بهم و داشت از فضولی میمیرد

+ یه هفته ای نمیتونم بیام دانشگاه میشه برام جزوه برداری کنی؟

_ چرا عشقم؟! خب خودم میام پیشت

+ کارای نامزدی و اینا دیگه ، الزایمر گرفتی باز؟

_ خب منم دلم برات تنگ شده!!

اینو که گفتم کنترلشو از دست داد و به سمتم پرشی کرد و گفت:

+ با کی داری حرف میزنی اینجوری؟؟

_ به تو چه!!

صدای پریم از اونور خط رو مخم بود که هی میپرسید: کیه؟ کیه؟

+ بده ببینم گوشیتو

_ برو بابا . عمرا اگه بدم

خواست گوشیو ازم بگیره که پشتم قایمش کردم . تماسو قط کردم و قفلش کردم

+ گفتم با کی حرف میزدی دریا!!

_ واال آخه به تو چه. انگار شوهرمه

دستشو به سمتم دراز کرد و....
نتوان وصف تو گفتن....🥺 🪐 :cherries:
:point_up_2🤪Bah Bah PaRtO:▨
☒
----------------

* * *

☒
----------------

* * *

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

:Gn:crescent_moon::hearts

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

سلام سلام :relieved:🤌
ای که دستت میرسد..:relaxed::joy:
کاری بکن🥹🫰
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار🫣🤍
برویم پارت🤗:cherries:
#پارت621
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ شوهرت نیستم ولی قراره بشم . پس باید بدونم با کی میری با کی میای! کجا میری کجا میای!

_ زارررت بابا ، بشین لب کوزه آبشو بخور . هیلترم اندازه ی تو جو گیرنبود والا

+ داشتی با اون پسره امیر حرف میزدی آره؟!

برای رد گم کنی گفتم:

_ امیر؟! نمیشناسم

از اخلاق گوهش خبرداشتم و میدونستم اگه بخواد باهام لج کنه یه بلایی سر جفتمون میاره

+ پس نمیشناسی نه؟! چطوره که هر روز باهاش میاری و میری و نمیشناسیش!! من آمارتو دارم دریا پس به من دروغ نگو

عه مثل اینکه لو رفتیم!! سر تخته ی مردشور خونه بشورمت الهی که انقد پیگیرمنی پسر

_ باشه از دفعه های بعدی حتما لحاظ میشه جناب

کلافه دستشو انداخت لای موهاشو گفت:

+ دریا من از این حس متنفرم!!

نیشخندی زدم و درجواب گفتم:

_ حس خریتتو میگی عزیزم؟!

چپ چپ نگاهی بهم انداخت که لبخندی تحویلش دادم

+ چرا نمیتونی دو دقیقه جدی باشی؟!

_ اوکی اوکی الان جدی هستم....
ببین آقای نسبتا محترم.
لطفا یه مدت ازم فاصله بگیر و برو زندگی یکی دیگرو فنا کن!!
باشه؟!

+ چجوری برم؟! وقتی زندگی من تویی

اوووق از شدت سسشراتش دوسداشتم همینجا روش بالا بیارم

قیافمو مچاله کردم و نفسای عمیقی میکشیدم تا به خودم مسلط باشم.

_ بیا برو کنار میخوام برم دسشویی

+ چیشد؟! حالت بده؟

_ نخیر میخوام بریم بشاشم تو این زندگی که واسم درست کردی دیوونم کردییی . دِ برو پی کارت اه

خواستم از کنارش رد شم که دستمو گرفت

_ ولم کن جیغ میزنمااا

+ دیگه چیکارکنم به چشمت بیام لعنتی؟!!
میعاد در نقشِ آقا
داماد:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy:🥔
:NEW:strawberry
▯
----------------
୭ৎ 💜 💜 ৎ୭
▯
----------------
୭ৎ 💜 💜 ৎ୭
Hi💜
حالتون خوبه؟!😌 ✿
پارت جذاب آوردم واستونااا😳 🍓

جذاب نها...
جذاااااااببببببب😝🔥
آره خلاصه...
بریم بخونیم؟!:rabbit::banana:
#پارت622
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با حرص گفتم:

_ برو بمیر
میتونی؟! اینجوری شاید دلم به حالت سوخت و یه فاتحه ای برات فرستادم

+ تو به هیچ سراطی مستقیم نیستی دریا
مطمعن باش اگه زن من نشی زنه اون پسره هم نخواهی شد

از تهدیداش بیشتر خندم میگرفت تا اینکه بترسم!!

_ باشه ممنون از جوکایی که برام تعریف میکنی
حالا اگه میشه دستمو ول کن چون میخوام برم

سرشو نزدیک صورتم آورد و آروم لب زد:

+ اگه باهام ازدواج کنی قول میدم از پول بی نیازت کنم . مگه پول نمیخواستی؟! من برات همچی میخرم فقط یکم زمان نیاز دارم

وای دهنش بوی لاشه ی سگ میداد ، فک کنم یک قرنی میشد که مسواک نزده بود

تمام مدتی که حرف میزد نفسمو حبس کرده بودم تا از بوی گند دهنش خفه نشم

میعاد که دید چیزی نمیگم گفت:

+ چرا قیاتو اینجوری کردی؟ یه چیزی بگو بفهمم دردت چیه

نفسمو به یک باره دادم بیرون و مثل جاروبرقی هرچی اکسیژن بودو کشیدم داخل ریه هام

ـ وای داشتم خفه میشدم
داداش تورخدا با مسواک و خمیر دندون آشتی کن.
من به درک دندونای بدبختت پوسیده میشن. دهنت جلبک زده والا

سرشو کشید عقب تر و دستمو ول کرد

+ من چی میگم تو چی میگی!! اصن انگار تو باغ نیستی

_ هه ما خودمون صاحب باغیم

دستمو تو دستش گرفت و نزدیک لبش برد و خواست ببو سه که دستمو عقب کشیدم اما خیلی خر زور بود

مثل ملکه ها روی دستمو بوسید که چندشم شد

+ تو بگو بعله....
یه کلام بگو بعله همین فقط

_ نه

+ دیگه داری لج میکنی باهام!!! منم عصابم تا یه جایی میکشه ها دریا

دلم میخواست جیغ جیغ کنم تا همه بریزن تو اتاق اما خب آبرو ریزی میشد. که البته خدا صدامو شنید و دایانو فرستاد به کمکم

در که باز شد میعاد ناخودآگاه یه قدم رفت عقب ، دایان با اخم به میعاد نگاه کرد و گفت:

+ تموم نشد حرفاتون؟!

خوشحال لب زدم:

_ چرا داداشی تموم شده . پسرخاله ام دیگه میخواست بره خونه اتفاقا

+ پس بریم دیگه

از اونجایی که خیلی حرف گوش کن بودم خودمو به دایان رسوندم و باهم به پذیرایی برگشتیم..
چشمات زیباترین استان منطقه ست:)🌍✨
پارت جدید قلبچه ها🥹🩶🦋
strawberry: 🩶G.n:
⌧
----------------
࿐🩶 🩶࿐
⌧
----------------
࿐🩶 🩶࿐
⌧
----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
:sob:🩹:heart::؛
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
بوی ماه مهر....:sob::joy::seedling:
⊠

-----------------

ঌ৹♡   ♡৹ঌ
⊠

-----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
:sparkles: 🥂 💗 .
⌧

----------------

୨⑅💗 💗⑅୧
♡♡
:Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes
پنج شنبه است:cherry_blossom::new_moon_with_face:

یادی کنیم از کسایی که هستن:relaxed:🤌
ولی مفت نمی ارزن:joy:🪨
بریم پارت:sunglasses::facepunch:▨
#پارت623
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

باهم به پذیرایی برگشتیم ، خاله با مهربونی نگام کرد و ذوق زده پرسید:

+ چیشد خاله جون؟

_ متاسفم به نتیجه نرسیدیم

اخمای خاله رفت توهم که یهو شوهر خاله بلند شد و عصبی گفت :

+ بریم خانوم ، مثل اینکه این وصلت شدنی نیست

تو دلم خداروشکری گفتم که همشون اخم کردن و به سمت در رفتن ، میعاد همونطور که کفشاشو میپوشید گفت:

+ اینجا  تموم نمیشه . بازم میام

ایشی گفتم و محکم درو بهم کوبیدم ؛ مانتومو در آوردم و پرتش کردم رو مبل

_ آخیش راحت شدم، داشتم خفه میشدماا

مامان اخمی کرده بود و مشغول جمع کردن ظرفا شد ، وا این دیگه چشه؟! لابد میخواست منو دو دستی تقدیم خواهر زادش کنه

پوووف همه رو برق میگیره مارو چراغ نفتی!! شب بخیری به همشون گفتم و به اتاقم رفتم . با اینکه سر شب بود ولی حوصله ی هیچیو نداشتم

گوشیمو روی حالت پرواز گذاشتم و چراغارو خاموش کردم و خوابیدم.....

نصفه شب بود و دهنم حسابی خشک شده بود ، غلطی توی تخت زدم و گشادیم میومد تا برای آب به آشپزخونه برم

مالشی به چشمام دادم و روی تخت نیم خیز شدم ، وای اتاقم شبیه گورستان شده بود از بس که تاریک بود

از تخت اومدم پایین و به سمت کیلید برق رفتم. دستمو دراز کردم تا روشنش کنم که با برخورد دستم به یه چیز نرم تعجب

کردم

کمی لمسش کردم و انگشت اشارمو انداختم توش که دیدم فرو میره.....
جلل الخالق چرا شبیه فیلم ترسناکا شده بود؟

ترسیده برقو روشن کردم که با دیدن امیر اونم تو فاصله ی یک وجبیم اشهدمو خوندم.....
ناز داره چه وای....🫠:strawberry::cherry_blossom:
اوه اوه پارتووو:x::purple_heart::see_no_evil:
:G.n:cherry_blossom::strawberry
▯
----------------
ৎ୭🩶 🩶୨ৎ
▯
----------------
ৎ୭🩶 🩶୨ৎ
▯
----------------
ৎ୭🩶 🩶୨ৎ
▯
----------------
ৎ୭🩶 🩶୨ৎ

☒

-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒

-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒

-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒

-----------------

ঌ♡ ♡໒

.:beetle:

:Hi:relieved

بریم یه جمله ی سس ماستی بعدشم

پارت:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy:

اونی که همیشه باهاته، پاهاته😎🦶

بریم بریم:blush::bookmark:

#پارت624

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

از ترس ری‌دم به خودم و جیغ کشیدم که دستشو گذاشت رو دهنم و آروم گفت:

+ هیششش منم آروم باش!!

چنگی به قلبم زدم و گفتم:

_وای خدا قلبم ...
تو اینجا چیکارمیکنییی

اومد چیزی بگه که صدای دایان از اونور اومد
درو اندازه ی چس مسقال باز کردم که گفت:

+ دریا؟ چته چرا جیغ میزنی؟

_ هیچی هیچی سوسک دیدم ترسیدم

+ خب یواش تر ما خوابیما

_ باشه ببخشید ، برو بخواب شبخوش

درو بستم و قفلش کردم . امیرو کشیدم سمت تخت و رو بهش گفتم:

_ اینجا چه غلطی میکنی تو؟ چجوری اومدی داخل اصن؟! دیوونه

شدی مگه؟!

با نشستن لب‌ش روی ل‌بام حرفم نصفه موند و مشغول بو سیدن هم شدیم

مثل وحشیا همو می‌بو سیدیم و آخ که بعد از این همه عصاب خوردی چقدر برام ارامش بخش بود

خودمو ازش جدا کردم که دستشو قاب کرد دور صورتم و فشاری به صورتم آورد که باعث شد قیافم جمع شه

+ توله سگ چرا گوشیت خاموش بود؟ نگفتی نگران‌میشم؟!

دستاشو آوردم پایین و گفتم:

_ خواب بودم . بگو ببینم چجوری اومدی داخل؟!

+ با کیلید

_ کیلید خونمونو از کجا داشتی تو؟؟

+ داشتم دیگه . به من میگن امیر خطر

_ آها ، خب امیر خطر نگفتی یه وقت بابام میبینتت بعد انوقت پارت میکنه؟! عجب کله خری هستیا

+ دیدی که یه جوری اومدم کسی نفهمید
دلم برات تنگ شده بود نتونستم طاقت بیارم جون تو

_ ای ای امان از تو
خب دیگه دل تنگیت برطرف شد زودی برو خونتون

لباشو آویزون کرد و مثل بچها گفت:

+ دلت میاد این وقت شب بیرونم کنی؟؟ بزار پیش بخوابم دیگه

_ وای دیگه چییی؟ نه خیرم نمیشه عه

دست انداخت دور کمرم و هولم داد روی تخت که تعادلمو از دست دادم و افتادم تو بغلش

+ برگرد
#پارت625
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

_ هان؟!

+ برگرد بخوابیم دیگه

_ چشم عباس آقا. خاک عالم دیگه چی؟! نکنه صبح خروس خون انوقت میخوای بری لابد؟؟

+ نچ یه ساعت دیگه میرم . صب خودم کاردارم

آخیش خیالم راحت شد ، پس موندنی نبود. پشت کردم بهش که دستشو انداخت دور شکمم و منو به خودش نزدیک تر کرد

+ چخبر دریا؟ چیکارمیکردی امروز که خسته بودی؟

قلبم تند تند کوبید و استرس گرفتم . چرا یهویی پرسیده بود چخبر؟؟ معمولا باید تو این وضعیت جملات عاشقانه میگفت

_ هیچی والا ، مثل کُزت خونه رو بشور و بساب میکردم

+ آهان

فشاری به شکمم آورد و دم گوشم گفت:

+ آقا میعاد چطور بود؟!

وای فهمید. ولی از کجا آخه؟ پدسگ انگار چشم سوم داشت

_ امیر شکمم درد گرفت دستتو یکم شل کن

فشار دستشو بیشتر کرد که آخم در اومد

+ گفته بودم از دروغ خوشم نمیاد. نگفته بودم؟

_ عای سوراخ کردی شکمموو امیر

پاهاشو حلقه کرده بود دور پاهام و رسما قفل شده بودم و نمیتونستم تکون بخورم

_ گفتم دستتو بردار

+ نمیخوام. جوابمو بده اول

_ یزید دارم خفه میشم. فوبیا دارم من

خخخ این حرفارو از کجام درمیاوردم؟؟؟ فوبیا نداشتم ولی خب داشتم گسسته میشدم از هم

امیر حلقه ی دستاشو کمی آزاد کرد که نفسی کشیدم

+ خب میشنوم

_ چیو؟!

+ دریا عصاب ندارما مسخره بازیو بزار کنار. میگم این مرتیکه چرا با گلو شیرینی اومد خونتون؟

ای داد بی داد ، پس از همچی خبر داشت . دیگه نمیتونستم دروغ بگم
برگشتم به سمتش ک تو تاریکی زل زدم تو چشماش

_ اومده بود خواستگاری

+ گوه خورد که اومد

_ چیه خب ؟ غیرتی شدی مثلا؟! میخواستی خودت زودتر بیای تا اینجوری نشه

اینو گفتمو لبمو گاز گرفتم ، وای این چی بود گفتم؟

+ چی گفتی؟؟

ـ هیچی
چه خبر هااانی؟:relaxed::joy:🥥
دو پارت جدید عسیسم🥺:strawberry:🧊
▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

----------------

* * *

سلاممم🥱:fire:
وقتشه برام بمیری😳🔪
واسه دیدن من وام بگیری!🤪💸
وقتشه انقد پخش بشه عکسام😲🖼
که سرسام بگیری..😚😂
پارت بخونیم عسلاا؟!😳✨
#پارت626
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ هیچی
ولش کن

گوشیشو در آورد و نورشو کرد توچشمم و گفت:

+ دیگه فک کنم وقتشه زنم شی جوجه......
دارم از دستت میدم انگاری

با حرفش چنان خرررر ذوق شدم که اون سرش ناپیدا ، یعنی

راست میگفت؟؟!!! قرار بود منو بگیرههه؟؟! عررررررر خدایا شکرتتتت

انقد خوشحال شده بودم که زبونم بند اومده بود اصلا ، ولی سعی کردم ذوقمو نشون ندم تا شرفم نره کف پام

_ هوم شاید!!

+ خب کی بیاییم جهت امر خواستگاری؟!

قلبم تند تند میکوبید از هیجان

_ هرچه زودتر بهتر

+ ای جان. چشم خانومم ، به مامانت بگو  خودشو برای فردا شب آماده کنه پس

ماچی از لپش کردم و گفتم:

_ وای استرس گرفتمممم که امیر

+ البته اگه بابات شمارو بده به ما

_ نگران من مخشو میزنم من!! بسپارش به من

+ خب درمورد میعاد بگو. نتیجه ی خواستگاری چیشد؟

_ هیچی بابا انقد شرط و شروط بیخودی گذاشتم که خودشون فرار کردن

+ میعاد دیگه زر زر اضافه که نکرد؟!

_ نه بابا جرعت نداره که

امیر پیشونیمو بو سید و گفت:

+ ببخش بات بد حرف زدم
یه لحظه عصبی شدم

هوف یادم نبود شام لوبیا داشتیم ولی اگه یکم دیگه ادامه میداد احتمال داشت بگوزما

با حالت قهر گفتم:

_ تکرار نشه هاااا

+ چشم ، بیا برو یه سرو گوشی آب بده ببین اگه کسی نیست من برم

_ خب

از جام بلند شدم و با نور گوشیم از اتاق زدم بیرون که با شنیدن صدای گوسفند یه لحظه به گوشام شک کردم!!! یا امام جعفر صادق!! نه نه اینجا امام جعفر کاظم بهتره...

+ بَععع بَععع

رد صدارو گرفتم و رفتم
فک میکنید کیو دیدم؟؟ یک عدد گوسفند واقعی:////
گنسگتر شهر آمل باشه؟؟!!:joy_cat::blue_heart::link:
پارت جدید
عسلم:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy::strawberry:
▯
---------------
꧁♡ ♡꧂
▯
---------------
꧁♡ ♡꧂
▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

▯

-----------------

ঔৣ🖤   🖤ঔৣ

ساعت 23:00 پارت داریم😭:tangerine:

Hi🦋

Hi Again...:neutral_face::cherry_blossom:

هستید پارت بخونیم قشنگا؟!😳🍓

دور اسم تو من خط کشیدم😝❌

فالومم کنی دیگه من بک نمیدم...🤪🔁

خب خب بریم پارت؟!🤓☔
#پارت627
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با دیدن دایان که روی شکمش خوابیده بود و صدای گوسفند درمیاوردم ابروهامو از تعجب دادم بالا

این خدا زده چرا نصفه شبی صدای باغ وحش از خودش درمیاره؟!
لگدی بهش زدم که برگشت به سمتم و گفت:

+ عشقم باهات تماس میگیرم فعلا

گوشیشو گذاشت زمین و گفت:

+ ها چته؟!

تازه دوهزاریم جا افتاده بود که داشت چه غلطی میکرد ، خاک تو سر هولت کنن پسر

_ خجالت نمیکشی نصفه شبی داری گوسفند میشی واسش؟!

حاشا کرد و گفت:

+ کی من؟؟ شاید  خواب دیدی

قیافه ی حق به جانبی به خودم گرفتم و گفتم:

_ بروووو ، ناموسا یه لحظه فک کردم تلویزون داره راز بقا نشون میده ، نگو داداش ما نصفه شبی برای زیدیش گوسفند شده

+ اصن شدم که شدم ، به تو چه؟!

نچ نچی زیر لب کردم و سر تاسف تکون دادم براش

_ خجالت بکش مرد ، قدیما مردا میرفتن شکارمیکردن برای زناشون تا سیرشون کنن ، انوقت تو داری بععع بععع میکنی اینجا؟!

+ دریا بیا برو میزنمتاا

انقد چرتو پرت گفت که اصلا یادم رفت براچی اومدم بیرون

_ خب برو تو اتاقت صحبت کن برادرمن انگار مجبوره وسط حال بحرفه

+ دلیل دارم لابد که نمیرم ، همینجا راحتم

اه خب خبرمرگت برو تو اتاقت لاستو بزن دیگه ملعون ، داشتم کج کج نگاش میکردم که صدای اس گوشیم بلند شد: (گشنمه یکم غذای شام هست بیاری)

ای کارد بخوره به اون شکمت ، نصفه شبی تازه گشنش شد

+ کی بود؟!

دست پاچه گفتم:

_ ها؟ هیچی دوستم بود

+ دوستت این وقت شب چی میگه؟! بده ببینم گوشیتو

_ چخه دور شو ؛ به گوشی من چیکارداری؟

گوشیو تو هوا ازم قاپید و شروع کرد به خوندنش.....
نیم رخ عقابو....:joy_cat: 🫘 🦅
اوفی پارت جدید 🤣 🩶 🫰
.:G.N:lemon::first_quarter_moon_with_face::sparkles
⌧
----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

☒

-----------------

ঌ∘ঃ♡ ♡ঃ∘৲

:Hiii:stuck_out_tongue_closed_eyes

میخوام یه جمله بگم نابیی:sunglasses: 🫰
هیچکس موندنی نیست:wink::x:
اما همه برگشتنی ان😌 🫴
اره خلاصه..:relaxed::link:
بریم پارتتتت🥰:chestnut:
#پارت628
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

+ گشنمه یکم غذا هست بیاری!! یعنی چی انوقت؟؟

تند تند پلک زدم و دنبال دروغی بودم تا سمبل کنم و تحویلش بدم

_ اوم چیزه...راستش...

+ چیه؟

یه دفعه فکری به سرم زد و قیافه ی محزونی به خودم گرفتم تا باورکنه ، آه جگر سوزی سردادم و گفتم:

_هعییی روزگار بی وفا....نخواستم بگم تا ریا نشه
 این دوستم خیلی فقیره من شبا براش غذا میبرم دم در بهش میدم بخوره ، آخه اونا خیلییی فقیرن

داشتم به بدبختیام فکر میکردم تا گریه کنم و طبیعی تر جلوه اش بدم

خداروشکر موفق شدم و قطره اشکی از گوشه ی چشمم چکید دوباره آهی کشیدم و زل زدم تو چشماش

مثل اینکه باور کرده بود و خواست گوشیمو بده که دوباره پیام اومد

یا امام زاده صالح دیگه چی گفته بود؟؟! با استرس گفتم:

_ بده من دیگه گوشیمو

دایان چشماشو ریز کرد و زیرلب اسمسو خوند ، نمیدونم چی توش نوشته بود که قیافه اش مثل گوجه فرنگی قرمز شد

+ دوستت نوشته : داداشِ پفـیوزت نخوابید؟؟ تو اتاق مردم از گشنگی

ای واییی خاک توسر شدم!! امیر فرار کن که بدبخت شدی.....

+ کی تو اتاقته دریا؟؟

ـ هیچکسس باورکن

دایان که فهمیده بود کاسه ای زیر نیم کاسمه مثل یه گرگ وحشی
به سمت اتاقم رفت و منم مثل مرغ پرکنده دنبالش راه افتادم

رفت تو اتاقمو برقو روشن کرد که با دیدن امیر که داشت چیپس
میخورد از گشنگی نگاه وحشت ناکی بهم کرد

خدا لعنتت کرده مرد ، هردومونو به چخ دادی رفت

امیر با دیدن دایان چیپس پرید تو گلوش و مشتی به سی نه اش
کوبید

در اتاقو بستم و پریدم جلوی دایان تا دیوونه بازی درنیاره

مثل سگ میلرزیدم ، با استرس گفتم:

ـ دایان باورکن اونجوری که فک میکنی نیست
برات توصیح میدم

رگای پیشونیش باد کرده بودن و حس میکردم الان هردومونو
میخوره

+ این مرتیکه کیه ؟ چی میخواد تو خونه ی ما؟؟!

حالا پشت سرم امیر قرار داشت و رو به روم دایانی که میخواست مارو از وسط دونصف کنه
اصلا یه اوضای قاراشمیشی بود که نگم براتون.....
استایل دریا خانوم:yum::grapes::droplet:
پارت جدیددددد😳♡:closed_book:
G.N:lemon::first_quarter_moon_with_face::sparkles:.
⊠
---------------
ঌ°◦♡ ♡◦°ও
⊠
---------------
ঌ°◦♡ ♡◦°ও
⊠
---------------
ঌ°◦♡ ♡◦°ও
⊠
---------------
ঌ°◦♡ ♡◦°ও
⊠
---------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

:Hi:sunglasses
شب زیباتون بخیر:relaxed::strawberry:
ببخشینا یکم دیرشد🥹🫶
پارت داریم:scream_cat:🙀
بریمممم:stuck_out_tongue_closed_eyes:🤟
#پارت629
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ این مرتیکه کیه ؟ چی میخواد تو خونه ی ما؟؟!

حالا پشت سرم امیر قرار داشت و رو به روم دایانی که میخواست مارو از وسط دونصف کنه
اصلا یه اوضای قاراشمیشی بود که نگم براتون.....

_ این همون دوستمه که فقیره دیگه ، گفتم براش غذا میبرم

دایان منو پس زد و سرتاپای امیرو برانداز کرد

+ این چطور فقیریه که ساعت ۱۰میلیونی دستشه؟؟ گردنبند طلا گردنشه؟ من خرم ها؟

_ بابا اینا همه دزدیه!! باورکن

+ هیس ساکت شو ، خودش زبون داره حرف بزنه

دایان محکم زد روی شونه ی امیر و گفت:

+ بگو ببینم این وقت شب تو اتاق خواهر من چیکارمیکنی مردک؟

امیر نگام کرد که با چشمو ابرو سعی داشتم بهش بفهمونم که حرفای منو تکرار کنه ، اما اون خنگ تر از این حرفا بود و آب پاکیو ریخت روی دستش

_ من نه فقیرم نه گشنه
دوستشم. دلم براش تنگ شده بود اومدم اینجا ببینمش

+ عجب بچه پرویی هستیاا ، شیطونه میگه بزنمت خورد و خاک شیرت کنم

برای دفاع از امیر پریدم جلوش و دستامو از هم باز کردم تا سپر بلاش بشم

_ نههههه!!!
اگه میخوای بزنیش باید اول از روی جنازه ی من رد بشیییی

+ خفه شو بی حیا این پسره ی خرو تو راهش دادی اینجا حالا بلبل زبونیم میکنی؟

به تقلید ازش گفتم:

_ این پسره ی خر عاشقمه منم عاشقشم!!
چیز یعنی این آقای متحرم عاشقمه
دور از جون خر.....
وای یعنی منظورم اینه که دور از جونش

اه تو این یه جمله انقد سوتی داده بودم که کاش لال میشدم

دایان ولی همچنان عصبی بود و نفسای عمیق میکشید ولی

برعکس امیر انقد ریلکس بود که انگاری اومده پیک نیک

همین خونسردیشم رومخم بود و حرصیم میکرد به اندازه ی کافی....

_ بزار این بره باهم صحبت میکنیم باشه؟!

و با دستم از پشت به امیر اشاره میکردم تا زودتر بره ، امیر به سمت در رفت و از اتاق زد بیرون

کنار پنجره رفتم و وقتی دیدم که از در خارج شد نفس عمیقی کشیدم ، دایان خیلی یهویی به سمتم خیز برداشتو گوشمو گرفت و محکم پیچ داد که آخی گفتم

_ آخخخ گوشمم ولم کن بی گوش شدم نامرد

+ فردا حسابتو میرسم دریا ، خدا به دادت برسه

از اتاق رفت بیرون که ادایی براش درآوردم و گوشمو ماساژ دادم.

از قدیم گفتن یکبار جستی ملخک ، دوبار جستی ملخک آخر تو دستی ملخک

وای سرم داشت سوت میکشید و انگار دونفر داشتن توش پینگ پنگ بازی میکردن

داشتم به این فک میکردم که یعنی دایان قراره چه بلایی سرم بیاره؟ نکنه لو بده همه چیو؟؟
هوف چه کنم؟؟به نظرم بهترین دفاع حمله اس!!
پارت جدید قلبم:blush::heart::bus:
☒

-----------------

ঌ∘°♡ ♡°∘ও
☒

-----------------

ঌ∘°♡ ♡°∘ও
☒

-----------------

ঌ∘°♡ ♡°∘ও
☒

-----------------

ঌ∘°♡ ♡°∘ও
☒

-----------------

ঌ∘°♡ ♡°∘ও
☒

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

💜🐱G.n

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

:cherry_blossom::relieved:

----------------

࿐💜 💜࿐

-----------------

༺🤍 🤍༻
⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻
⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻
⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻
Hi😱
حالتون چطوره قلبا؟!🥹:earth_africa:
جدیدنا هیچ جایی نیست آمارم...
از هر کی فکر کنی Missed Call دارم:iphone::sleepy:
#پارت630
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به نظرم بهترین دفاع حمله اس!! اوم اره همینه
وای سردرد داشتم و مخم خوب کارنمیکرد

با دو انگشت روی شقیقه امو ماساژ دادم و چشمامو بستم از درد

انقد که فشار خورده بودم فشارم زده بود بالاا ؛ روی تخت افتادم و به خواب فرو رفتم.....

کله صبح از استرس دهن لقی دایان از خواب نازم بیدارشدم تا برم چیزمالی . دستو صورتمو با آب سرد شستم تا خواب از هوشم بپره

لباسمو عوض کردم و بعد از اینکه موهامو شونه زدم رفتم تو آشپزخونه ؛ مامان و باباهنوز خواب بودن

خمیازه کشون به سمت کتری رفتم و زیرشو روشن کردم ، باید یه صبحونه ی مفصل برای داداش گلم درست کنم تا کوفت کنه

چند تا تخم مرغ برداشتم و قصد درست کردن نیم رو داشتم ، از یخچال کره ؛ پنیر ؛ عسل و خامه برداشتم و کمی توی ظرف ریختم

نیمروی مشتی درست کردم و همشو توی سینی بزرگی گذاشتم ، آب که جوش اومد چایی گذاشتم و یه لیوانم چایی ریختم براش

خیار و گوجه ام خورد کردم و یه لیوان شیرم گذاشتم تو سینی

به به ببین دریا خانوم چه کردههه! عجب صبحونه ای درست کردم دستم دردنکنه

سینی به دست سمت اتاقش رفتم و در زدم
درو با پا باز کردم و رفتم تو اتاقش
همچین خواب بود که انگار مرده دور از جونش

دستمو روی بازوهای قول پیکرش گذاشتم و تکونش دادم

_ قند عسلِ دریا؟؟ پاشو داداشی صبحونه آوردم برات

دایان یه چشمشو باز کرد و با دیدنم گفت:

+ چیه چی میخوای

به سینی رنگو وارنگی که تدارک دیده بودم اشاره ای کردم و گفتم:

_ بفرمایید صبحونه گلم

+ نمیخورم

به درکی زیر لب گفتم که انگار شنید

+ چیزی گفتی؟؟

نیشمو باز کردم و گفتم:

_ آره گفتم برای چی؟! این همه زحمت کشیدم

+ ببرش خودت بخور . من با اینا خرنمیشم که چطوری خوشتیپ.....🤣💗🐱
پارت جدیدووو😳:cherries::cherry_blossom:
sparkles:🌛🐣Gn:

-----------------

৩ৡ💗 💗ৡ৩

-----------------

৩ৡ💗 💗ৡ৩

-----------------

৩ৡ💗 💗ৡ৩

-----------------

৩ৡ💗 💗ৡ৩

-----------------

৩ৡ💗 💗ৡ৩

▯

----------------

ঌ⁘💜 💜⁘໒

▯

----------------

ঌ⁘💜 💜⁘໒

▯

----------------

ঌ⁘💜 💜⁘໒

Hii🤣
ببینید کی اینجاست!!:sunglasses:
عمو ایمان اومدههه:stuck_out_tongue_closed_eyes:
بریم یکم شادش کنیم؟:heart_eyes:
هر روز هفته سر گذر محله..:grin::cherries:
جنجال و غوغاست سر دلبربنده😘:heart:
بسته بریم‌پارت:dizzy_face:🐱
#پارت631
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

اصلا کوفت بخوری ، سه ساعت جون کندم چنین صبحونه ی شاهانه ای فراهم کردم انوقت میگه نمیخورم

با حسرت چشم دوختم به سینی ، ینی همشو باید خودم بخورم؟! اسهال میشم که با اینا

سینیو برداشتم و به آشپزخونه رفتم ؛ لیاقت منو ندارن که اینا ، همون بهتر که خودم بخورم...
چند تا لقمه املت زدم بر بدن و پشت بندش یکم چایی خوردم

بهتر بود حالا که نمیتونستم خرش کنم از خونه بزنم بیرون و جلوی چشم بابا و مامان نباشم

تند و تیز به اتاقم رفتم و یه تیپ پسر کش زدم ، نیم ساعته آماده شدم و تصمیم داشتم با ماشین برم به مقصد ناکجا آبادم

آخه صبح خروس خون کجا برم؟ دانشگاهم نداشتم و حسابی ول معطل بودم

ولی دیگه چاره ای نداشتم . میرم یکم خرید بعدشم ناهار خودمو یه رستوران باکلاس مهمون میکنم

به سمت مرکز خریدی که همیشه میرفتم رفتم و ماشینو تو پارکینگ پارک کردم

موهامو زیرشالم مرتب کردم و یه ادامس انداختم دهنم و شروع

کردم به نشخوار کردن ...
از این مغازه به اون مغازه میرفتم و هرچی که خوشم میومد میخریدم

با ناز و عشوه وسط پاساژ راه میرفتم که احساس کردم یکی اسممو صدا زد!!

دورو اطرافمو نگاه کردم و با فکر اینکه خیالاتی شدم به مسیرم ادامه دادم

همینطور برای خودم راه میرفتم که یهو یکی کیفمو از عقب کشید....

این کدوم بوزینه ای بود که به خودش اجازه داده بود کیفمو بکشه؟؟؟ اونم کیفِ عزیز و خوشگل منو!!

فازِ دعوا گرفته بودم شدید!! دوسداشتم همینجا یه ضربه ی ساموراییی به یارو بزنم و با خاک یکسانش کنم

اخم غلیظی کردم تا چهره ام عصبی به نظر برسه ، با توپ پر برگشتم سمت شخص مورد نظر که غافلگیر شدم

این پسره ی شل مغز داشت زاغ سیای منو چوب میزد؟؟ وای که

چقد بیکار بود

با جدیت گفتم:

_ تو اینجا چیکارمیکنی دلقک؟ افتادی دنبال من که چی؟؟ تعقیبم میکنی ها؟؟

میعاد گوشه ی آستینمو گرفت و منو کشید کنار

+ خودت اینجا چیکارمیکنی!!
چرا اول صبی اومدی خرید ؟؟

جیغ جیغ کنان گفتم:

_ عجب رویی داری تو بخدا؛ کارو زندگی نداری افتادی دنبال من؟؟

+ چخبرته یواش تر
به به تیپو داشته باش فقط....:relieved::joy::droplet:
:NEW:jack_o_lantern
▯
----------------
ཐི♡ ♡ཋྀ
▯

-----------------

࿐💗    💗࿐

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

°:fire::cherry_blossom::fire:•

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

☒

-----------------

࿐💗    💗࿐

سلامح:sunglasses:

خوبيح:relaxed:🤣

پارتح داریمح😳:joy:
هستینح؟🤭:sparkles:
#پارت632
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ عجب رویی داری تو بخدا؛ کارو زندگی نداری افتادی دنبال من؟؟

+ چرا دارم!! رو به روم وایستاده دارم نگام میکنه

مضحک نگاش کردم ، خوبه والا خوشبحالش !! کلا بالا خونه رو داده اجرا راحته

_ داش ول کن به مولا ما روشما فازی نداریم
نمیدونم چرا سمج شدی افتادی دنبال من!!

+ بریم یه کافی شاپی جایی باهم صحبت کنیم؟؟

_ زرشک . نه خیر عمرا ، همینکه دارم تحملت میکنم و به چرندیاتت گوش میدم خودش کلیه. اگه کاری نداری برم خریدامو بکنم

+ وقتی اینجوری میکنی بیشتر عاشقت میشم ، بیشتر جذبت میشم

ایش صدسال سیاه کاش جذبم نشی پسره ی ملعون . عجب پرویی هستیاااا انقد میرینم بهت باز از رو نمیری؟؟

کاش رعدو برقی صاعقه ای چیزی میخورد بهت دونصف میشدی و من راحت میشدم از دستت هوووف

_ ممنون
ولی شما از اول مبتلا به سندرم مغز خیارکی بودی داداش

+ دریا بیا بریم یه گوشه سنگامونو باهم وا بکنیم

خیلی جدی گفتم

_ یه سوال!!

+ جانم بپرس

_ وقتی کوچیک بودی خاله بهت چسب رازی داده جای شیر؟؟ آخه خیلی چسبناکی

اخمی کرد و انگار یکم بهش برخورد ، خداروشکررررر

دستمو گرفت و منو به سمت جلو کشید که جیغ جیغ کنان گفتم:

ـ ولم کنننن بهم دست نزن

چنان فریاد کشیده بودم که توجه همه جلب شد به ما ، مردم یه جوری ناجور نگاهمون میکردن و باهم دیگه پچپچ میکردن

+ این حرکات چیه؟! بیا خوب شد ؟؟ همه دارن نگامون میکنن

دوباره به سمتم اومد که همون لحظه نگهبان پاساژ سر رسید و گفت:

+ چخبره اینجا ؟ پاساژو گذاشتین رو سرتون خانوم محترم

مثل بچه سوسولا گفتم:

ـ آقا این پسره ی نامحرم به ما دست میزنههههه....
خوشگلم و هزار خاطر خواه دارم....:relaxed:⚘
:NEW:strawberry
☒
----------------

ঌ♡ ♡ৡ

☒

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ❤️ ❤️ঔৣ

♡♡

Hi🫡

عرض ادب🤧

به شما این جمع حاظر:relieved::strawberry:
سلام و علیک کافیه بریم پارت:sunglasses::no_entry_sign:
#پارت633
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ آقا این پسره ی نامحرم به ما دست میزنه

میعاد خم شد و کنار گوشم پچ زد:

+ چرا چرت میگی مگه این ماموره؟؟

_ ساکت اغفال گر ، دور شو از من مفسد فی الارض

نگهبانه نزدیک تر اومد و رو بهم گفت:

+ چیشده خانوم؟

با دست اشاره کردم به میعاد کردم و حق به جانب گفتم:

_ این پسره مزاحمم میشه ، تورخدا بندازینش تو گونی یکم کتکش بزنید تا دلم خنک شه

نگهبانه با تعجب نگام کرد و بعدش رو کرد سمت میعاد و گفت:

+ چه نسبتی داری با این خانوم؟؟

میعاد گفت:

+ آقا شما بفرما موضوع خانوادگیه

پریدم وسط حرفشون و گفتم:

_ وای آقای نگهبان لطفا ببرش الان شوهرم میاد غیرتی میشه خون به پا میکنه هاااا

نگهبان که معلوم بود حوصله ی دعوا و جنجال نداره بازوی میعادو گرفت و هدایتش کرد به یه سمتی

میعادم هی بدو بیراه میگفت و من داشتم ریز ریز میخندیدم، آخیش دلم خنک شد

با حس پیروزی خیلی سریع اونجارو ترک کردم و به سمت پارکینگ رفتم

خریدامو تو ماشین گذاشتم و با فکر اینکه الان میعاد کنف شده تک خنده ای کردم و خواستم بشینم صندلی جلو که دست

مردونه ای نشست روی ماشین

خنده امو قورت دادم و وقتی دیدم میعاده نفس حرصی کشیدم

از در میره بیرون از پنجره میاد تووووو !! هووفف

+ اون چرندیات چی بود میگفتی؟؟ شوهرم میاد و غیرتی میشه و فلان؟؟ به خیال خودت منو دَک کردی بیای دنبال عشقو حال آره؟

دوسداشتم بزنم ۳۲ تا دندوناشو تو دهنش خورد کنم!! پسره ی نفهم خیلی رو مخم بود اه

نتونستم جلوی دهنمو بگیرم و گفتم:

_ خدا لعنت کنه اون سونوگرافی که تورو سالم نشون داد.....
معرفی میکنم: پرنسس امیر:sob::joy:💚
NEW🐱

-----------------

༺💚 💚༻

-----------------

༺💚 💚༻

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

☒

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

...
Hi:strawberry:
حالتون چطوره؟!🥹 ✿
تو فرشته ای، آدم زیاده...
با تو میشه خوشبخت بود تو خاورمیانه:)

#پارت634
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ خدا لعنت کنه اون سونوگرافی که تورو سالم نشون داد.....

+خیلی داری بد صحبت میکنیا باهام دریا ؛ احترام خودتو نگه دار

_ مثلا نگه ندارم چی میشه؟؟! اصن نمیدونم تو از کجا ظهورکردی یهو. جون جدت مزاحمم نشو کاردارم

دیگه اجازه ی صحبت کردنو بهش ندادم و نشستم تو ماشین ؛ میعاد هی میکوبید به شیشه ی ماشین و زیر لب یه چیزایی نطق میکرد و منم که اصلا بهش اهمیت نمیدادم

شانس آوردم که درو قفل کرده بودم وگرنه الاغ وحشی نزدیک بود دستگیره ی ماشینو از جا دربیاره...

پامو روی پدال گاز فشار دادم و زدم دنده دو ؛ از دو زدم سه و خواستم فرمون بگیرم که مستقیم رفتم توی ستون

مثل فیلمای هندی پرتاب شدم به جلو و با پیشونی رفتم تو شیشه ، قرمزی خونو که دیدم جیغی کشیدم و دوباره مثل یویو به صندلیم برگشتم

از ماشین پیاده شدم و دو دستی کوبیدم تو سرم!! وای خدا لعنتتون کنه آخه اینجا جای ستون گذاشتنه؟؟

من فقط بدونم اینجارو کدوم مهندسی طراحی کرده!!! از همینجا یه سلامی به عمش میکنم

میعاد با نگرانی خودشو بهم رسوند و با دیدن صورت خونیم گفت:

+ وای تصادف کردی

مثل اسکلایی که مغزشونو خر خورده نگاش کردم و گفتم:

_ نه زدم بغل هوا عوض کنم ، ولم کن بابا اه

با اینکه پیشونیم داغون شده بود و درد میکرد به یه ورمم نبود اما با دیدن ماشین نازنینم انگار جیگرم داشت آتیش میگرفت

چند نفر دورمون جمع شده بودن و داشتن به ریشه نداشتم میخندیدن . الهی حلوای چهلمتونو بپزم ، به خودتون بخندین تباها

به تری که زده بودم نگاه میکردم که میعاد دستمال کاغذیو گذاشت رو پیشونیم

+ خون میاد پیشونیت!!

چشم غره ای بهش رفتم که گفت:

+ فدای سرت چرا ناراحتی؟؟ مگه ماشینت بیمه نداشت؟

_ بیمه نهایت چس تومن بزاره کف دستم ؛ اینکه مثل روز اولش نمیشه دیگه

+ خب ببخشیدا آخه آدم تو پارکینگ انقد سرعت میره؟؟

_ خفه شو همش تقصیر تو بود بیشعور ، اگه مزاحمم نمیشدی هرگز تصادف نمیکردم ، وگرنه به من میگن دریا شوماخر

میعاد تک خنده ای کرد و گفت:

+ چشم خانوم شوماخر ببخشید ؛ خودم خسارتتو میدم خوبه؟؟!

تو حالت گریه لبم به خنده باز شد

ـ وای جون من راس میگی؟
دریا عروس میشود:🥰:bride_with_veil::purple_heart:▨ ♂
:NEW:hatching_chick
▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

* * *

▯

-----------------

ᘛ୨ৎ🤍 🤍୨ৎᘚ

----------------

ᘛ୨ৎ🤍 🤍୨ৎᘚ
خب خب سلام😝🏝
من اومدم:sunglasses::no_entry_sign:
پارت داریمممم:smiley::cherries:
زیر آبیا بیان بالا🤣🐙
پیش به سوی پارت🤪🫐
#پارت635
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ وای جون من راس میگی؟

چشماشو بازو بسته کرد ومهربون گفت:

+ آره ، کدوم‌بیمه ای؟

_ بیمه ی آسیا

+ عه آشنا دارم اونجا که
صب کن زنگ بزنم کارشناس بیاد ماشینتو ببینه

_ باش

به ستونی که ناکارش کرده بودم تکیه دادم و نگاه به میعاد کردم ، ازم فاصله گرفته بودو داشت با تلفن صحبت میکرد

بعد از چند دقیقه اومد و گفت:

+ گفت تا یک ساعت دیگه میرسه

_ باشه مرسی

میعاد اونایی که دورمون جمع شده بودن رو فراری داد و حالا فقط خودمو خودش تو پارکینگ بودیم

هرکیم که رد میشد با تعجب چند دقیقه ای نگاه میکرد و میرفت ، خب چتونه نامسلمونا مگه تصادف ندیدین؟؟!!

پارکینگ خلوته خلوت بود ؛ میعاد به سمتم اومد و دستشو کشید به پیشونیم که آخم در اومد

_ آخخ

+ جون آخ؟ درد میکنه آره؟!

دوسداشتم همچین سرشو بکوبم به شیشه که ضربه مغزی بشه ، اصلا حوصله اشو نداشتم ولی خب مجبور بودم تحملش کنم

_ آره یکم ، باد کرده نه؟؟

+ کبود شده ، میخوای بریم دکتر؟؟ شاید آسیب دیده باشه

_ نه مرسی فعلا اوکیم

+ باشه ، من برم الان میام

با انزجار نگاش کردم که ازم دور شد و از دیدم خارج شد ، بعد از چند دقیقه با پلاستیک خوراکی برگشت و آب معدنی برام باز کرد

گرفت جلوی دهنم و گفت:

+ یکم بخور

آب معدنیو از دستش گرفتم و تا نصف خوردمش ؛ آخیش چقد تشنم بود. میعاد بهم کیکد شیر موز تعارف کرد ولی اصلا اشتها نداشتم

خیره خیره نگام میکرد که داشتم معذب میشدم....
امیر خفنمون:bomb:♡:sunglasses:
:NEW:fries

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

.

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ

☒

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ

:Hi:sunglasses:💜
چطورین خوشگلا😳:cherry_blossom:
نصفه شبی مزاحم شدم پارت بزارم:grimacing::rabbit2:
#پارت636
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

نیم ساعت بعد ، پسری که حدس میزدم هم سن میعاد باشه به سمتمون اومد و با میعاد دست داد

سلام آرومی بهش گفتم که جوابمو داد و چشم دوخت به ماشین

+ اوه اوه ماشینو ، چیکارمیکردی ؟؟

خواستم بگم داشتم پشت فرمون ظرف میشتم اما میترسیدم برام بد بشه ، به هرحال این کارشناس بود و نظرش برای بیمه خیلی مهم بود

_ والا داشتم رانندگی میکردم نمیدونم این ستون یهو از کجا

پیداش شد، دیگه نتونستم ماشینو کنترل کنم و زدم بهش

زدم دنده سه و خواستم بپیچم که یهو نفهمیدم من تو ستون بودم! ستون تو من بود!! دیگه نمیدونم چیشد بعدش

پسره دفتر دستکشو در آورد و یه چیزایی یادداشت کرد توش ، نگران به میعاد نگاه کردم که زیر لب گفت: نگران نباش

همین یه کلمه بیشتر منو نگران میکرد ؛ همیشه هر حرفی این بشر میزد برعکسش ثابت میشد دقیقا

بعد از بررسی های مکرر کارشناس عزیز و حرص و جوش زدنای من بالاخره قیمتو اعلام کرد

با شنیدن قیمتی که بیمه میداد قلبم یه لحظه پمپاژ کردنو گذاشت کنار

چند بار پلک زدم و چشمامو ریز کردم.

_ اکسکیوزمی ، چقد؟؟

پسره گفت:

+ گفتم که ۳۰تومن

_ شما بین چه بلایی سرماشین اومده ، خدایی با ۳۰تومن جمع میشه؟؟ بیخیال مشتی شوخی نکن باما

+ مگه من با شما شوخی دارم خانوم؟ قیمتیه که عرفشه

_ شما یکم بیشتر دقت کن میفهمی ۳۰تومن بیشتره!! داور دقت کن

+ حالا چون آشنایی میزنم ۳۵ خوبه؟

دیگه داشت میرفت رو مخم ، تا نرینم بهش آروم نمیگیرم

_ بزار لب کوزه آبشو بخور ، نخواستیم

در ماشینو باز کردم و نشستم توش ، ماشینو جا به جا کردم و بوقی زدم تا میعاد بیاد

میعاد نشست صندلی جلو و گفت:

+ نباید باهاش اینجوری صحبت میکنی عزیزم ، میتونستم راضیش کنم بیشتر بزنه

_ آخه داشت شعر و ور میگفت ، عصابم خورد شد

+ از دست کارای تو

لبامو آویزون کردم که دلش قش و ضعف رفت

+ نبینم ناراحت باشیا ، خودم درستش میکنم برات

_ واقعا؟ صافکاری نقاشی آشنا سراغ داری؟

+ آره ، ماشینو بزار خودت با اسنپ برو ، میرم برات درستش میکنم

_ وای مرسی میعاد تو خیلی خوببیی

درحالی که داشتم با دیدن قیافه اش بالا میاوردم اما خودمو سپاس گذار نشون میدادم ، میعاد جوگیرم تا تقی به توقی میخورد احساساتی میشد و دوسداشت یجای مارو انگولک کنه.....
اوفف پری خانومووو🤓:cherries::cherry_blossom:
NEW🪸
⊠

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

⊠

----------------

* * *

دریا خانوم نازمون:relieved::evergreen_tree::cherries:

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

ᯓ°ₒ🩶 🩶ₒ°ᯓ
:Hi:sunglasses
تو هانی مون هر روز هر روز😳 🤌
پلیس میکشه Ba bo Ba
:bo:stuck_out_tongue_closed_eyes::police_car
نمیریم ولی از رو از رو:joy:🪰
از Red flagها میشم دوردور🦦:seedling:
خب بریم پارت😨 🍳
#پارت637
#اینامیربگیره🦋 :cyclone:

میعاد جوگیرم تا تقی به توقی میخورد احساساتی میشد و دوسداشت یجای مارو انگولک کنه.....

لپمو کشیدو گفت:

+ من جونمم میدم برات اینکه چیزی نیست

چشمامو ریز کردم و یه لبخند مسخره ای نشوندم رو صورتم ، از ماشین پیاده شدم تا اسنپ بگیرم و بگردم خونه

بعد از اینکه نشستم تو اسنپ سرمو به شیشه تکیه دادم و

چشمامو بستم ، تا خود مقصد چرت میزدم و خمیازه میکشیدم

به خونه که رسیدم خریدارو از تو ماشین برداشتم و کیلید انداختم، مستقیم به اتاقم رفتم و خرتو پرتایی که خریدمو پرتاب کردم رو تخت.....

*******

از موقعی که تصادف کرده بودم چند روزی میگذشت و قرار بود که امروز عصر میعاد ماشینو بیاره و تحویلم بده

خیلی ذوق داشتم تا بدونم چه شکلی شده!! یعنی مث روز اولش شده بود؟؟!

به بابا اینا گفته بودم که تصادف کردمو میعاد ماشینو برده تا برام تعمیر کنه ، اونام بعد از کلی تعجب کردن قبول کردن و چیزی نگفتن

توی پذیرایی نشسته بودم و مدام حواسم به گوشیم بود تا میعاد بزنگه

امروز شرکت نرفته بودم و فقط دو روز تا مراسم نامزدی پری باقی مونده بود ، وزه خانوم تمام خریداشو انجام داده بود و الان تو

چیزش عروسی بود

منم چون ماشین نداشتم لباسی نخریده بودم و قرار شد که بعد از گرفتن ماشین برم خرید

با صدای پیامک گوشی حمله کردم بهش تا پیامو بخونم

+ نیم ساعت دیگه اونجام عزیزم

ایول پس برم آماده شم و از اونورش برم خرید ، لباسامو پوشیدمو از مامان خداافظی کردم ، حدود ۴۰ دقیقه ای از پیام میعاد میگذشت

ذوق زده به سمت در پرواز کردم و بازش کردم ؛ وارد کوچه که شدم با دیدن رخش خوشگلم چشمام آلبالو گیلاس چید

ماشین مثل روز اولش شده بود و میعادم کنارش ایستاده بود ، اوف چه جیگری شده بود

+ چطور شد ؟ خوشت اومد؟

به سمتش رفتم و عر عر زنان گفتم:

ـ واییی دستت دردنکنه ، از روز اولشم بهتر شدههه

میعاد سوییچو گرفت بالای سرم

+ بفرما اینم ماشینت

تا خواستم سوییچو از دستش بگیرم خم شدم و روی گونمو بوسید....

دستمو روی صورتم گذاشتم و خواستم فحشی نثارش کنم که با دیدن امیر درست پشت سر میعاد قلبم گرفت....
میعاد گنگمون:bomb:❤:sunglasses:
اوف پارت جدیدمون🥺:strawberry:🥂
▯
----------------

* * *

▯
----------------

* * *

▯
----------------

* * *

▯

---------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

---------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

---------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

---------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

---------------

꧁♡ ♡꧂

Hi🥹
پارت داریم گوگولیا😚:cherry_blossom:
هستید بخونیم؟!😱:interrobang:
برو بریم:sunglasses::fire:
#پارت638
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دستمو روی صورتم گذاشتم و خواستم فحشی نثارش کنم که با دیدن امیر درست پشت سر میعاد قلبم گرفت....

آخخخخخ بچممم! بمیرم براش!! از قیافه اش معلوم بود که با دیدن این صحنه ی رمانتیک شکست عشقی خورده

میعادو پس زدم و رفتم به سمتش

_ امیر.....

چشماشو بازو بسته و کرد و دستشو به معنی سکوت آورد بالا ، رگای پیشونیش زده بودن بیرون و نفسای عمیق میکشید

+ هیس!! ساکت ، نمیخوام چیزی بشنوم ازت دریا
چقد میتونی پست باشی تو دختر؟؟ نمک میخوری نمکدون میشکونی؟؟

_ امیر بخدا من...

+ گفتم خفه شو ، هرچی که باید میدیدمو دیدم
حالم از همچین دخترایی بهم میخوره ، همتون مثل همید ، دروغگو و خیانت کار

خدایا این چی میگه؟؟! باز رد داده داره چرت و پرت تفت میده که

_ اه می میگی واس خودت؟! صب کن توضیح بدم برات

+ میگفتی بهش جواب منفی دادی پس همین بود آره؟! خیلی نامردی

احساس کردم یه لحظه صداش لرزید و انگار میخواست گریه کنه ، میعاد الهی بره زیر تریلی ۱۸ چرخ که اینجوری سوتفاهم ایجادمیکنی

به سمت ماشینش رفت که پشت سرش رفتم اما یه دفعه برگشت سمتم و خشن گفت:

+ نمیخوام دیگه ببینمت
سمت من نیا فهمیدی یا نه؟؟

این جمله رو انقد با جدیت گفت که تمام بدنم یخ کرد ، سرجام خشکم زد که نشست داخل ماشین و گازشو گرفت و رفت

نفسام تند تند شده بودن و دوسداشتم گریه کنم اما بغضم نمیترکید

میعاد دستشو گذاشت روی شونه ام که جیغی کشیدم و با دادو فریاد گفتم:

_ به من دست نزننن
عوضیِ میمون زاده گمشو برو نمیخوام ریخت نحستو ببینمممم

همینطور جیغ میزدم و داشتم موهامو میکشیدم که میعاد فوری فرار کرد و رفت ، یه لحظه حالم انقد بد شد که سرم گیج شد و افتادم رو زمین....
امیر اژدها وارد میشود:joy::fire:
آخ آخ پارت جدید:stuck_out_tongue_closed_eyes::cactus:
🪐
☒
-----------------
ೋ♡   ♡ೋ
☒
-----------------
ೋ♡   ♡ೋ
☒
-----------------
ೋ♡   ♡ೋ
☒
-----------------
ೋ♡   ♡ೋ
☒

-----------------

ೋ❤ ❤ೋ
⊠

-----------------

ೋ❤ ❤ೋ
⊠

-----------------

ೋ❤ ❤ೋ
:Hi:sunglasses
بسیار عالی🤐
خب بریم دیگه وقت پارته😳:dog2:
#پارت639
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

یه لحظه حالم انقد بد شد که سرم گیج شد و افتادم رو زمین....

خودمو به زور رسوندم به ماشین و نشستم توش ، کولرو روشن کردم تا یکم از گر گرفتیم کم شه

همیشه تو داشبورد یه شکلاتی چیزی قایم میکردم تا از گشنگی مجبور نباشم زمینو گاز بزنم

در داشبوردو باز کردم و شکلاتی که فک کنم تاریخ انقضاش

گذشته باشه رو باز کردم و خوردم

چشمامو بستم و سرمو روی فرمون گذاشتم ، چند دقیقه ای توهمون حالت موندم که یکمی بهترشدم

گوشیمو برداشتم و زنگ زدم امیر که جواب نداد ، پسره ی کله خر.....

براش اسمش نوشتم و گفتم:

_ این مسخره بازیا چیه امیر؟ جواب بده کارت دارم

دوباره بهش زنگ زدم اما بازم جواب نداد ، اه به درک ، تو جشن پری حسابشو میرسم....

باید میرفتم لباس بخرم چون هیچی برای پوشیدن نداشتم... به طرف پاساژی که همیشه از اونجا خرید میکردم رفتم و وارد یکی از مغازه هاش شدم

عصابم خیلی شخمی بود و بخاطر همین حوصله ی هیچیو نداشتم

چند تا لباس به سلیقه ی خانومی که اونجا کارمیکرد پرو کردم و

بالاخره یکیشو انتخاب کردم

از نظر خودم که خیلی خوشگل بود و به تنم کاملا نشسته بود.

لباسو داخل جعبه برام گذاشتن و بعد از اینکه حساب کردم به مغازه ی دیگه ای رفتم تا کفشمو انتخاب کنم

یه کفش پاشنه بلند زرق و برقیم خریدم و به سمت ماشینم حرکت کردم.......

*****************

امروز روز جشنه پری بود و امیرِ نکبت زده بعد از اون اتفاق دیگه اصلا جواب تلفنمو نداد ، منم قهر کرده بودم و اصلا شرکت نمیرفتم

ولی امشب قرار بود حسابشو برسم و یه کاری کنم که خودش بیوفته به پاهام....
هه فک کرده کیه...

داخل آرایشگاه نشسته بودم و منتظر بودم تا نوبتم بشه . بعد از یه رب آرایشگر صدام زد و گفت :

+  عزیزم بیا بشین که شروع کنیم

کیفمو روی صندلی گذاشتم و به سمتش  رفتم

+ خب چه مدل میکاپی میخوای؟؟ ماشالله خودتم که خوشگلی بزنم به تخته

از تعریفش لبخندی زدم و گفتم:

_ من ایده ای ندارم هرجور خودتون میدونید دیگه

+ پس چشماتو ببند و بهم اعتماد کن

چشمامو بستم که کل صورتمو در عرض چند ثانیه کرم مالی کرد....
معرفی میکنم: میعاد هفت خط:smirk::joy:
پارت جدید خوشگله😳🐱:seedling:
▯
----------------

࿐ 🖤    🖤 ࿐
▯
----------------

࿐ 🖤    🖤 ࿐

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

.🦊❤.

.🦊❤.

⌧

-----------------

ঌ°❤ ❤°໒

H! 🦋

چطورید خوشگلا؟!

تو بار ساقیای شهر پر جنسه...

ولی های تر از همشونه دُز چشمت:)♡🌱
#پارت640
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

چشمامو بستم که کل صورتمو در عرض چند ثانیه کرم مالی کرد....

تو ذهنم همش استرس رو به رو شدن با امیرو داشتم و نمیدونستم قراره چه واکنشی نشون بده!!

انقد چیزای سسشری از تو ذهنم میگذشت و منم تجزیه و تحلیلش میکردم که وسط میکاپ شدن داشتم چرت میزدم

+ عزیزم لباتو باز کن

با حرف خانومه فوری به خودم اومدم و لبامو باز کردم ، مشغول زدن رژ لب بود

+ گفتی لباست از زیره دیگه؟ میخوام برم سراغ موهات

چشمامو آروم باز کردم و گفتم:

_ آره

هرچی گشتم دنبال آیینه تا خودمو توش ببینم اما پیدا نکردم

+ خب آرایشت تموم شد . الان شینیون کارم میاد موهاتو درست کنه

باشه ای گفتم که خودش رفت سمت یه میز دیگه و مشغول آرایش کردن یه نفر دیگه شد. چند دقیقه بعد دختر کم سنی به سمتم اومد و با لبخند نگام کرد

+ میکاپت تموم شد گلی؟

_ بعله تموم شد

+ اوکیه ، مدل خاصی مد نظرته؟

_اوممم نه!! راستش وقت نکردم اصلا بگردم دنبال مدل مو

+ لباستو میشه ببینم؟!

_ بعله اونجاست....

دختره با دیدن لباسم که یه گوشه آویزون بود سرشو تکون داد

وگفت:

+ خودم اوکیش میکنم نگران نباش

تعریف این ارایشگاه رو از پری زیاد شنیده بودم بخاطر همین به کارش اطمینان داشتم

خودمو سپردم بهش و بعد از یک ساعتو نیم بالاخره کارم تموم شد ، به سمت لباسم رفتم و با کمک یکی از خانوما پوشیدمش

ذوق زده به سمت ایینه قدی که گوشه ی سالن بود رفتم و نگاهی به خودم انداختم

حاجی پشماممم!! این من بودم؟؟! چرا انقد ناناس و گوگولی شده بودم؟؟ اصلا برگام ریخته بود از این همه جذابیت

الهی قربونت برم ننه عجب دختری زاییدی....
امیر کش شده بودم بدجوررر
بعد کلی قربون صدقه رفتن خودم، رو کردم به خانومه و گفتم:

_ عزیزم دستت دردنکنه خیلی خوب شدم
چقد تقدیم کنم؟!

+ قابل نداره گلم ، آرایشت VIP بود میشه 4 تومن ، با شینیونت کلا 7 تومن

هوووف چخبره ۷میل؟ کاش خودم خودمو درست میکردما ، بخاطر چس مسقال لوازم آرایشی که آخر قراره بشورم باید ۷تومن پول بدم؟؟

باید بزنم تو کار چسناله ، مظلوم گفتم:

_ نمیشه یه تخفیقی بهم بدین؟! منو پری معرفی کردها

+ پری نمیشناسم عزیزم

خدا سگت کنه پری ، منو فرستادی اینجا یارو اصن نمیشناسه کدوم خری هستی که...
چشمات زیباترین استان منطقه
ست:blue_heart::earth_africa:
nEw PaRt... 💜 🌵
⌧
-----------------
ᘓ°♡ ♡°ᘓ
⌧
-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

○•:fallen_leaf:🐱○•

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

:G 00 D NIGHT💗 :sparkles

⊠

-----------------

꧁♡ ♡꧂
Hii:stuck_out_tongue_closed_eyes:
صبح بخیر قشنگا:blush::cherries:
پارت داریممم:relieved::kiss:
بریممم:heart_eyes::doughnut:
#پارت641
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

خدا سگت کنه پری ، منو فرستادی اینجا یارو اصن نمیشناسه کدوم خری هستی که...

یکم تو قیافه اش نگاه کردم و ملتسمانه نگاش کردم اما دیدم جواب نیست
سگ خورد همشو از پری میگیرم بعدا

کارتو به خانومه دادم و اونم با کمال خونسردی پولای نازنینمو از حسابم خارج کرد

کفشای پاشنه بلندمو پوشیدم و مانتومو روی لباسم انداختم
بعد از برداشتن کیفم با احتیاط از ارایشگاه زدم بیرون

حالا با کی باید برم به محل جشن؟؟ یه خریم نیست مارو برسونه هوف

بازم مثل همیشه دست به دامن اسنپ شدم و شالمو روی موهام انداختم

جشن توی یکی از باغ تالارهای غرب تهران بود و تا اونجا یک ساعتی راه بود

ساعت ۶ونیم بود و احساس میکردم یکمی دیرم شده بود

با اومدن اسنپ فوری پریدم داخلش و به راننده اطلاع دادم که دیرم شده تا تند تر بره

با کلی گاز و گوز بالاخره بعد از ۴۵دقیقه رسیدیم ، کرایه رو نقدی دادم و به سمت باغ حرکت دادم

صدای موزیک میومد پس جشن شروع شده بود ، وای چقد روی قلوه سنگ سخته راه رفتن!!

چند باری نزدیک بود کله پا شم اما تعادل خودمو حفظ کردم ، روی یکی از صندلی ها نشستم و کیفمو گذاشتم روی میز

با استرس داشتم دنبال امیر میگشتم تا پیداش کنم و ببینم داره چه غلطی میکنه!!!

خبریم از پری و آرمین نبود و فقط چند تا از میزا پر بود ، وا پس کجان اینا؟؟!

گوشیمو درآوردم و داشتم زنگ میزدم به پری که با دیدن مادرش لبخندی زدم و ایستادم

_ سلام خاله خوبین؟!

مادر پری با دیدنم به سمت اومد و ذوق زده گونمو بوسید ؛ ای ذلیل شی زن ، نکن آرایشم پاک میشه الان

+ سلام دریا جان خوبی؟ ماشالله خاله چقد ناز شدی ، ایشالله عروسی خودت

نیشمو دومتر باز کردم و درجواب گفتم:

_ ممنون خاله ، عروس داماد کجان پس؟

+ رفتن آتلیه عزیزم یکم دیگه میرسن

الهی عکس آگهی ترحیمتو بگیری پری ، از ساعت ۴بدظهر زنگ زدم بهش گفت آتلیه اس هنوز یعنی کارشون تموم نشده بود؟

_ آها به سلامتی ، خب باشه خاله جون من مزاحمت نمیشم کار داری برو

+ نه خاله این چه حرفیه؟! کاری ندارم ، پیشت میشینم تنها نباشی

وای نه تورخداااا ، مامان پری خیلی پرحرف بود بخاطر همین دوسنداشتم کنارم بشینه. اما دیگه کاری از دستم برنمیومد که....
آقا امیر جذابمون:stuck_out_tongue_closed_eyes:
♡:balloon:
NEW🦋
▯
-----------------
ঌ♥ ♥ঌ
▯
-----------------
ঌ♥ ♥ঌ
▯
-----------------
ঌ♥ ♥ঌ
▯

-----------------

༺♡ ♡༻

-----------------

༺♡ ♡༻

-----------------

༺♡ ♡༻

-----------------

༺♡ ♡༻
:beetle::heart:.
♡♡
Hii:sunglasses:
نگو نگو نمیاد...:relieved::children_crossing:
نگو نگو نمیشه...😳:bangbang:
امیدو پردادن:stuck_out_tongue_closed_eyes:🐦
دیگه سخته برام:new_moon_with_face::fire:
#پارت642
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

مادر پری یک ریز داشت زیر گوشم چرت و پرت میگفت و منم برای حفظ ظاهر هرچند دقیقه یکبار بعله بعله میگفتم

زنه دیگه کم مونده بود ساعتای دسشویی رفتنشو برام شرح بده والا!! از هر دری میزد تا باهام حرف بزنه

ماشالله نفسم کم نمیاورد و مثل وروره جادو صحبت میکرد ، همین اول بسم اللّٰه سردرد گرفته بودم

داشتم با لبخند مضخکی که به لبم داشتم به زور تحملش میکردم که گفت :

+ عه مثل اینکه عروس داماد اومدن

از دهنم در رفت و گفتم:

_ خداروشکر

اما فوری لب گزیدم و سرمو چروخوندم به سمت اون طرف ، با دیدن پری که مثل ماه شده بود اشک شوقی توی چشمام حلقه بست

الهی خواهرت فدات شه زیباا ؛ خیلی ناز و خوردنی شدی
نگاهمو بردم سمت آرمین که با لبخندی داشت با بقیه سلام و علیک میکرد

الهی کوفتت شه آرمین!! همچین زنی از کجا میخواستی گیربیاری؟؟ واه واه

با خوش رویی به سمتشون رفتم و پریو درآغوش کشیدم

_وای پرییی مثل یه تیکه ماه شدی

+ الهی فدات شم دریا ، توام خیلی خوشگل شدی ورپریده

با آرمینم سلام و علیک کردم و بهش تبریک گفتم ، لحظه ی آخری که خواستم ازشون جداشدم آرمین گفت:

+ پس امیر کو؟!

از سوالش حسابی جاخورده بودم. یعنی چی که امیر کو؟! منو بگو که فک میکردم امیر با ایناست
یعنی ممکنه نیومده باشه؟؟

ولی امیر خیلی آرمینو دوسداشت و مطمعن بودم هرجور شده خودشو میرسونه ،ولی با این سوال آرمین میشد فهمید که هنوز کسی از دعوای ما خبرنداره

منم خودمو زدم به اون راه و گفتم:

_ نمیدونم والا
با اجازه من برم

ازشون جدا شدم و به میزم برگشتم ، نکنه امیر نیاد؟؟ نه بابا مگه میشه؟ اون حتما میاد.....
یکم که گذشت کم کم چند نفر از دوستای دانشگاهمون اومدن و به من ملحق شدن

به بهونه ی دسشویی ازشون فاصله گرفتم و به انتهای باغ رفتم.
هنوز امیر نیومده بود و این بیشتر عصبیم میکرد

دست کشای توریمو که تا روی آرنجم بود به آرومی در آوردم و روی یکی از درختا آویزن کردم

به هزار بدبختی کارمو انجام دادم و وقتی دستمو شستم از داخل آیینه خیره شدم به لباسم..
خوشگل خانوم:😝🦋
nEw PaRt...🐱❤

---

ঔৣ❤ ❤ঔৣ

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

:Hi:sunglasses:

از رشت تا

ندرلندو:stuck_out_tongue_closed_eyes::sparkler:
دوتا دستکش و دستبندو یه مچ بندو😱🧤
بلیط بنگلادش و زنالندنو واسه دوی اسفندو:scream:
بدم قبوله؟
آره آره قبوله:relaxed::sunflower:
خب بریم‌پارت🥺:bouquet:
#پارت643
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

از داخل آیینه خیره شدم به لباسم که روی قسمت سرسی نه اش مروارید های سفید کارشده بود ؛ بالای لباس دکلته بود و پایینشم یه چاک داشت دومترررر

آستین های لباس روی بازوهام افتاده بودن و دوتا بند نازکم روی سرشونه هام میخوردن ، رنگ لباسمم آبی یواش بود که خیلی دوسش داشتم
منظورم از آبی یواش همون ابی کم رنگه عزیزان....

دندونامو در معرض نمایش گذاشتم که دیدم تیکه خیاری لای دندونم گیرکرده

با ناخونم پوست خیارو در آوردم و انداختمش دور ، دستکشای توریمو دستم کردم و خواستم برم که دیدم پیرزنی با عصا داره

میاد به این سمت

لبخندی بهش زدم و از کنارش ردشدم که صدام زد

+ دخترم چند لحظه میای

برگشتم به سمتش و گفتم:

_ جانم حاج خانوم؟

با دستای لرزونش به دسشویی اشاره ای کرد و گفت:

+ میخوام برم دسشویی
میشه کمکم کنی مادر؟! الهی خیر ببینی

_ یعنی چیکارکنم؟

+ کیفمو نگه دار تا برم دسشویی

_ باشه حاج خانوم چشم

خوشحال شد و کیفشو داد دستم ، آروم آروم به سمت دسشویی رفت و منم همونجا منتظر بودم

ده دقیقه یه لنگه پا ایستاده بودم و داشتم به پیرزنه فحش میدادم ، مگه این پیرزنا دندون دارن تا چیزی بخورن؟ چقد طول کشید پس کارش

وای جشن الان تموم میشه این هنوز تو مسترابه...
یکم دیگه منتظر موندم که پیداش شد و اومد بیرون

دستشو با آب شست و با دامن لباسش پاک کرد
کیفشو به سمتش گرفتم و گفتم:

_ بفرمایید اینم کیفتون

+ مرسی دخترم. ناهار عدسی خورده بودم این بود که یکم بیرون روی گرفتم انگاری
معدم نفخ دشت

لب گزیدم تا نخندم

_ آها ، ایراد نداره
با من دیگه کاری ندارید؟

+ چرا مادر اگه میشه دستمو بگیر تا اونجا منو ببر

دستت دردنکنه

چشمامو تو حلقه چرخوندم و بازوشو گرفتم ؛ آروم آروم راه میرفتم تا اونم بتونه همراهم بیاد

+ راستی مادر مجردی؟!

نیشم باز شد و تندی گفتم:

_ بعله

+چطور انقد ترگل ورگلی هنوز ازدواج نکردی؟ زودتر ازدواج کن تا چروکیده نشدی

از حرفش خندم گرفته بود

+ چرا میخندی ننه؟
پسرای الان همشون دختر جوون دوسدارن
الهی که توام یه شوهر پولدار گیرت بیاد

تک خنده ای کردم و گفتم:

_ ممنون حاج خانوم

پیر زنه رو ، به میزی که بهش اشاره کرد بردم و گفتم:

_ هیچکس که اینجا نیست
شما تنها اومدین؟!

+ نه دخترم با نوه ام اومدم
تو دیگه برو الاناست که بیاد

_ چشم ، کاری داشتین من همینجاهام

ازش خدافظی کردم و به میزم برگشتم ، بچها وسط بودن و داشتن میرقصیدن
گوشیمو داخل کیفم گذاشتم و با چشمای عقابم نامحسوس گشتم دنبال امیر تا ببینم کدوم گوریه

اما هرچی میگشتم انگاری نبود که نبود !!! اه اصلا گوربابای امیر ، خودمو عشقس

تا کی غصه ی اون گوریلو بخورم.؟؟ برم یکم خوش بگذرونم
پریدم وسط جمعیت و شروع کردم به رقصیدن....
دریا خانوم از نمایی دیگر.....:sob:◎
پارت جدید

قلبم:see_no_evil::cherry_blossom::purple_heart:

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

☒

-----------------

୨୧♡ ♡୨୧

:H!:cherry_blossom

ع وا تایمو...
هستید پارت بخونیم؟!🤓 🍓
لطف ما عیانه با چشم بسته م...
بشون میرسیدم مثل بچه م:)))❤️‍🩹
بریم پارت؟!🫠 🦋
#پارت644
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پریدم وسط جمعیت و شروع کردم به رقصیدن....
ماهرانه بدنمو پیچ و تاب میدادم و با ریتم آهنگ میرقصیدم

بعد از کلی رقصیدن ، پاشنه ی کفشم پامو زد و مجبور شدم که یکمی بشینم ، پشت پامم خیلی میسوخت و میدونستم که حتما خون اومده بود

لنگون لنگون به سمت میزم رفتم که همون پیز زنه بهم اشاره ای کرد و گفت که کنارش بشینم

از خدا خواسته کنارش نشستم و کفشامو از پام در آورد

+ ماشالله مادر ، رفتی خونه برای خودت اسفند دود کن حتما ، خیلی خوشگل میرقصی

_ چشماتون خوشگل میبینه

+ تونستی کسیو مخ کنی توی عروسی؟؟!!! پسرای خوش قد و بالا زیاد هستنا

با زدن حرفش نگاهم ناخودآگاه رفت سمت گوشه ای که چند تا پسر جمع شده بودن و داشتن میرقصیدن

_ نه بابا من اهل اینجور کارا نیستم

پیر زنه خیاری از داخل ظرف میوه برداشت و مشغول پوست گرفتن شد و منم سرمو انداختم زیر میز تا ببینم پام چیشده

داشتم به پام که براثر فشار زیاد زخم شده بود نگاه میکردم که یه جفت کفش مشکی از زیرمیز نمایان شد

برق کفشاش داشت کورم میکرد که
با صدای آشنایی گفت:

+ مادر بزرگ این کیه؟؟!

سرمو فوری آوردم بالا که محکم خورد به لبه ی میز و صدای بدی اینجا کرد ؛ آخخخ سرم شکست!! دستمو روی سرم گذاشتم و

برگشتم به دنبال صاحب صدا

با دیدن امیر تو کت و شلوار مشکی گورخری زبونم از هیجان بند اومده بود ؛ امیر با دیدنم اخمی کرد و سوالی پیر زنه رو نگاه کرد

منم نگاهم رفت روی زنه که خیلی ریلکس خیارشو گازی زد و گفت :

ـ دوستمه امیر جان ، تو دسشویی باهاش آشنا شدم

چشمام از حرفش گرد شد و اخم امیر پر رنگ تر شد ، د خب زن حسابی حتما باید میگفتی کجا باهام آشنا شدی؟!

یعنی این پیر زنه راستی راستی مادر بزرگ امیر بود؟ با دقت بیشتری توی صورتش نگاه کردم....
عه عه اینجارو تورخدا . چرا تا الان نفهمیده بودم؟

زنه واقعا یه نیم‌چه شباهتی با امیر داشتااا ؛ وای خوبه سوتی ندادم پیشش

حالا این خنگول چرا با مادر بزرگش اومده بود عروسی؟ خدا شفاش بده:///
کت شلوار آقا امیر🤣 ❤ 🤘

◉ :NEW:purple_heart

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

♡ ♡

Hii:sunglasses::cherry_blossom:
چطورین عسلا😳:strawberry:
پارت داریم :stuck_out_tongue_closed_eyes: ✌
بریمممم:relieved::fire:
#پارت645
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

حالا این خنگول چرا با مادر بزرگش اومده بود عروسی؟ خدا شفاش بده.....

مثل بز زل زده بودم به امیر اما اون همش اخم میکرد و نگاهشو ازم میدزدید....

خیلی دوسداشتم باهاش صحبت کنم و این سوتفاهمو حل کنم ، اما جلوی مادربزرگش خجالت میکشیدم

فضا خیلی سنگین شده بود و حتی دیجی هم دیگه آهنگ نمیخوند ، انگار موقع پذیرایی بود و داشتن کیک میدادن به ملت

مادر بزرگ امیر دستای پیرو چروکیده اشو گذاشت روی دستمو و گفت:

+ عزیزم شما مجردی؟!

وا بسم اللّٰه!! این زنه ام انگار یه چیزیش میشدا.
همین یک ساعت پیش همین سوالو ازم پرسید
آخی لابد آلزایمری چیزی داره...

با حرفش امیر نگام کرد که پشت چشمی براش نازک کردم و گفتم:

_ بعله حاج خانوم

+ عههه چرا مادر؟!

با انگشت شصتم پره ی دماغمو خاروندم و با لحن لوندی گفتم:

_ متاسفانه کسی خرنمیشه بیاد منو بگیره
پسرا همشون پرنسس شدن ، دخترا باید برن خواستگاریشون

حرفمو زدم و رو به امیر گفتم:

_ مگه نه آقا امیر؟؟!

امیر بی تفاوت نگام کرد و گفت:

+ متاسفانه دختراهم جدیدا خیانتکار شدن ، زن زندگی نیستن .

دستامو مشت کردم و نفس عمیقی کشیدم ، اگه ننه بزرگش نبود قطعا این مشتو حواله ی دماغش میکردم تا حالش جا بیاد

_ دختر خوب که زیاده ، فقط بعضی پسرا توهمی شدن جدیدا....

پوزخندی به حرفم زد و دیگه چیزی نگفت.
چند دقیقه بعد کیک آوردن و از اونجایی که خیلی گشنم بود مشغول خوردن شدم

کیک که تموم شد دیجی اعلام کرد تا پارتنرا برای رقص دونفره به وسط سن بیان و باهم برقصن

با هیجان چشم دوختم به امیر و انتظار داشتم تا ازم درخواست کنه برای رقص

که همینطورم شد و صندلیشو عقب کشید و دستشو دراز کرد به سمتم....

آح قلبم‌گرفت....
داشتم خر ذوق میشدم و تو ابرا بودم که یهویی گفت...
اوووف گنگستر باشه؟!:sunglasses:♡🦋
nEw PaRt...🦊💜

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

----------------

୧ஃ💜 💜ஃ୨

▯

-----------------

ঔৣ🖤 🖤ঔৣ
:H!:strawberry
هستید پارت بخونیم؟!🤓 🍓
#پیام‌ناشناس🦋 :cherry_blossom:
متاسفانه نویسنده اتون کرم داره😒😂
#پارت646
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

داشتم خر ذوق میشدم و تو ابرا بودم که یهویی گفت:

+ بریم برقصیم مادربزرگ؟

با تعجب داشتم نگاش میکردم و اونم پوزخندی به لب داشت ، اخمی کردم و دست به سی نه شدم

کلافه تکیه دادم به صندلیم
که امیر دست مادربزرگشو گرفت و از روی صندلیش بلندش شد

مادربزرگه لبخندی زد و دندون مصنوعیشو از داخل دهنش درآورد و گذاشت روی میز

ایش چندششش

+ بریم ننه

دست تو دست هم رفتن به سن که دیجی آهنگ ملایمی گذاشت
و کم کم پارتنرا میومدن وسط

من همچنان هنگیده بودم و مثل اسکلا داشتم به جمعیت نگاه میکردم ، یعنی چی که به مادربزرگش درخواست داد؟؟!

اقا یعنی چی؟؟؟ پس من اینجا هویج بودمممم؟؟ یعنی این پیر چروکیده ی ۹۰ساله باید بره با امیر برقصه؟؟ انوقت من اینجا بشینم ؟؟

همینجور حرص میخوردم و نگاهم بین امیر و مادربزرگش میچرخید ، نگاه کن تورخدا !! زنه از بس سنش بالاس نمیتونه تعادل خودشو حفظ کنه حتی....

مثل دیوونه ها سرمو تکون میدادم و زیر لبی غرمیزدم....
پس که اینطور آقا امیر.....
الان ننه بزرگتو به من ترجیح دادی؟؟!!

انقد داشتم جلز ولز میکردم که نزدیک بود از شدت عصبانیت میزو گاز بزنم

امیر یه  دستشو زده بود به کمر مادربزرگش و اون یکی دستشم به پهلوش بود

مادر بزرگشم دوتا دستاشو به زور روی شونه اش گذاشته بود و داشت باهاش میرقصید

اصلا یه اوضاع قمر در عقربی بود که بیا و ببین ؛ سرچرخوندم و مهمونارو دید زدم که همشون گوشی به دست درحال فیلم برداری بودن و هی ریز ریز میخندیدن

وای خدا ابرو نزاشت این پسر برامون....
از فردا تو دانشگاه پر میشه که امیر بزرگمهر شوگر مامی زده و حالا بیا جمهش کن.....

ولی من دریا نیستم اگه این کارشو طلافی نکنم....
از روی صندلیم بلند شدم و به سمت یکی از پیرمردا رفتم....

انگاری قاط زده بودم و دیگه چیزی برام مهم نبود...
دریا خانوم زیبامون🥺🦋🩶
:nEw PaRt...🦊:cherry_blossom
⌧

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

☒

-----------------

꧁♡ ♡꧂

:Hi:stuck_out_tongue_closed_eyes

پارت داریمممم🤓:moyai:
#پیام‌ناشناس🦋:cherry_blossom:
آخ قلبمممم..🥺:heartpulse:
بریمممم پارت:relieved::cherries:
#پارت647
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

انگاری قاط زده بودم و دیگه چیزی برام مهم نبود...

پایین لباسمو کمی بلند کردم تا جلوی راه رفتنمو نگیره ، با پاشنه های تق تقیم به سمت میزی که پیر مرد فرتوتی روش نشسته بود رفتم

تک سرفه ای کردم و گفتم:

_ ببخشید عمو جان!!

پیرمرده که مثل سکته ای کردها سرش هی تکون تکون میخورد ؛ نگاهی بهم انداخت و گفت :

+ جانم دخترجان!!

وای عجب غلطی کردمAA ، اینکه برای خودش داره فرو میریزه

چجوری بیاد با من برقصه؟؟!!
کاش صداش نمیزنم اصلا....

_ چیز....عمو جان میگم شما تنهایی؟!

با حرفم چشماش انگار برقی زد و خوشحال شد ، با لبخند گفت:

+ آره دخترم خیلی وقته که تنهام

_ یعنی زن ندارین ؟؟

دستشو روی گوشش گذاشت و سرشو خم کرد به سمتم:

+ چی گفتی باباجان؟ نفهمیدم...

تن صدامو بلند ترکردم و گفتم:

_ میگم زن ندارین شماااا؟؟

+ نه نه ندارم

_ پس با کی اومدی نامزدی پدرجان؟؟

+ منکه گفتم نامزد ندارم دخترم

چشمامو تو حلقه چرخوندم و نگاهی به سن رقص انداختم که آخراش بود ، انقد این مردک خرفت چرتو پرت گفت که وقتم رفت

_ پدرجان منظورم همون جشنه

+ آهاا آره

زکی!! مارو بگو با کی اومدیم سیزده به در....
این بدبختم که از مرحله پرته انگار

_ بعله دیگه اینجا مراسم نامزدیه.
شما کی با کی اومدی؟؟! فامیل عروسی یا داماد؟

+ ها؟ گفتن اینجا شام میدن منم اومدم غذا بخورم...

کوفت منو بخوری الهی ، درد منو بخوری ، اومدی عروسی مفت خوری؟؟

نفسمو با فوت بیرون دادم و از کنار میزش فاصله گرفتم ، دیجی از رقاص های محترم تشکر کرد و امیرو مادربزرگش برگشتن

سرمیزشون

هاجو واج وسط مجلس گیر افتاده بودم و نمیدونستم برم بشینم سرجام یا برم پیش مادربزرگ امیر؟؟
آقا میعاد:see_no_evil:♡🤌
nEw PaRt...🦋🦦

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

༺💗 💗༻

⊠

-----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

دریا خانوم خوشگلمون:herb: 🦋 :relieved:

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

⊠

----------------

ঌ ♡ ♡ ঌ

⊠

----------------

ঌ ♡ ♡ ঌ

♡♡

Hi:sunglasses:

چشا رو به ابراس:relieved:😮‍💨

توی عمقم خود غواص:purple_heart::swimmer:▨ ♂

#پیام‌ناشناس🦋:cherry_blossom:

باهوش کی بودی؟! 🤣 🐱

خب بریم پارت🤤:ferris_wheel:

#پارت648

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

هاجو واج وسط مجلس گیر افتاده بودم و نمیدونستم برم بشینم سرجام یا برم پیش مادربزرگ امیر؟؟

ولش کن رو سنگینی خودم بمونم بهتره. اونام که برام کارت دعوت نفرستادن تا من برم پیششون!!

با لبو لوچه ی آویزون شده به سمت میزم رفتم و کنار بچها

نشستم....

یکمی خیار و شیرینی دانمارکی خوردم که یکی از بچه های دانشگاه دستمو گرفت و تو گوشم گفت:

+ پاشو بریم یکم برقصیم دختر

تو رودروایسی قبول کردم و همونجور که خیارمو میجوییدم باهاش به جاییگاه رقص رفتم

این پری مثل داماد ندیدها همش داشت با آرمین میرقصید و ولشم نمیکردم ، به محض اینکه پامو گذاشتم وسط آهنگ مورد علاقم پلی شد و چشمام از خوشحالی نور بالا زد

ناری ناری ناری ناری ناری ناری
تو مگه ! اناری داری
با ما نامهربونی با ما دل میسوزونی
تو که با خنده هات دلو می تپونی
ناری ناری ناری ناری
ناری ناری ناری ناری
ناری یار خوشگل نازی یار خوشگل
با ما نامهربونی با ما دل میسوزونی....

با آهنگ لبخونی میکردم و تا جایی که پاشنه های کفشم یاری میکردن به کمرم پیچ و تاب میدادم

حسابی توی رقص بودم و داشتم قر میدادم که یکی پامو لگد کرد

وسط رقص تر خورد به عصابم و مث گودزیلا برگشتم به سمتش تا ببینم کدوم کره خر نابالغی پامو لگد کرده؟!

که با دیدن یه پسربچه فوکولی که موهاشو مثل جوجه تیِغی درست کرده بود اخمی کردم

پسر بچه ازم معذرت خواهی کردم که خودمو کنترل کردم و به یه چشم غره ی ریز اکتفا کردم

دوباره شروع به رقص کردم و با بچها گروهی میرقصیدیم....

بعد از یک ساعت شلنگ زدن وسط مجلس ، دیگه توانی برام نمونده بود و پام داشت نابود میشد

انگشتای پام واقعا دیگه حسی نداشتن و دیجی هم اعلام کرد تا مفت خورهای عزیز کادوهاشونو تقدیم کنن

بعد از مراسم کادو دهی و این چرتو پرتا ؛ مهمونا کم کم رفتنی

شدن و جمعیت رسید به حدود ۲۰نفر

دامن لباسمو با یه دست چنگ زده بودم تا بیشتر از این کثیف نشه ، به سمت پری و آرمین رفتم که داشتن سلفی میگرفتن

_ آخه خدای جذابیتتت
خدای اعتماد به سقفتتت
بسته دیگه کشتیمون انقد از خودت عکس گرفتییی

پری لبخندی بهم زد و گفت:

+ دوسدارم تا فردا صبح عکس بگیرم به تو چه؟!

انقد دوسداشتم بهش بگم عقده ای بدبختتتت ، ولی از آرمین میترسیدم راستش!!

یکم پیششون موندم و مسخره بازی در آوردیم که با اومدن امیر نیشمو جمع کردم و جدی شدم....
+خب خب آقا کی باشن؟!
_مادلمونه دیگه...:stuck_out_tongue_closed_eyes::joy:💜
nEw PaRt...:bear::seedling:
□
---------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

☒

-----------------

ও⑅♡ ♡⑅ও

.:heart::beetle:

دلم میخواد یکی بیاد باشه اندازه همه..
دختر بچه‌ی درونم پیشش نبینه صدمه : ))👧
تیمِ ضد ضربه باشیم خودمون دو نفره!😌👊
بخواد بسازه باهم و موقعِ سختی در نره🫠🩶 ؛
حالا هم در نرید پارت داریم🥰😂..
#پارت649
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

یکم پیششون موندم و مسخره بازی در آوردیم که با اومدن امیر نیشمو جمع کردم....

دستشو به سمت ارمین دراز کرد و گفت:

+ خب داداش کاری نداری دیگه؟؟ من برم مادربزرگمو برسونم خونه

الهی با همین دستات قبر خودتو بکنی ، ایش نکبت زاده.....

آرمینم لبخند شتری بهش زد و گفت:

_ عشق منی دمت گرم
ایشالا عروسی خودت

بعد یه نگاهی بهم انداخت و هرهر خندید....
مرگ موش بگیری الهی . چرا منو نگاه کرد خندید؟؟ منظورش چی بود؟!

امیر اما مثل خوک های تیرخورده لبخند زورکی بهش زد و گفت:

+ مرسی

_ برو مادربزرگتو برسون زود بیا
میخواییم بریم تو اتوبان بوق بوق

+ نه دیگه خسته ام میرم خونه

آرمین اخمی به امیر کرد که قبول کرد و گفت که زود میاد

با رفتنش به سمت کیف پری شیرجه زدم و گفتم:

_ من پولارو میشمارماا گفته باشم

+ غلط کردی دست بزنی میکشمت

گمشو بابایی نثارش کردم و کیفو زدم زیر بغلم.

_ تا اومدن امیر میشمارم

+ وای نه اینجا زشته
آخرشب میریم خونه بد بشمار

_ وای خااا کشتی مارو

بعد از نیم ساعت آقا امیر تشریف فرما شدن و اومدن ، با چند نفر دیگه از بچها سوارماشینا شدیم و ۴تا گروه بودیم

به ناچار نشستم تو ماشین ارمین اینا
خب کجا مینشستم؟ بقیه ماشینا پر از پسر بود و تعداد دخترا فقط ۳تا بود
منم که تو ماشین آرمین اینا نخودی بودم
ای بر پدرت لعنت امیررر....

با شمارش آرمین همگی حرکت کردن و بعد از ده دقیقه افتادیم تو اتوبان....

آرمین مثل خر لایی میکشید و از ماشینا سبقت میگرفت...
جدو آبادم اومده بود جلوی چشمم و با بردن اسم پیامبرا سعی میکردم به خودم ارامش بدم

آرمین با سرعت هرچه تمام تر فرمون گرفت که تعادلمو از دست دادم و پرت شدم اونور

ـ وای یکم یواش ترررر
خدااا عجب غلطی کردم اومدن اینجاااا

پری مثل وحشیا هی جیغ میکشید و نعره میزد
آهنگم انقد زیاد بود که پرده ی گوشم درحال پاره شدن بود....
چشماش از کلِ زندگیـم قشنـگ تره!🧿:green_heart:
دریای جذاب..
پارت جدید قند عسلم🥹✨
⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⊠

---------------

* * *

⊠

---------------

* * *

⊠

---------------

* * *

.

⊠

---------------

* * *

Hiii:stuck_out_tongue_closed_eyes:
کی اومده ها؟؟!:wink: 🤌
من اومدم دیگه:relieved::joy:
#پیام‌ناشناس🦋:cherry_blossom:
خدانکنه بمیرییی....🥺:heart:
بریم پارت تا کشته ندادیم:scream: 💧
#پارت650
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پری مثل وحشیا هی جیغ میکشید و نعره میزد
آهنگم انقد زیاد بود که پرده ی گوشم درحال پاره شدن بود....

آرمین دوباره یه لایی خرکی دیگه کشید که پرت شدم اون طرف و با مُخ رفتم تو شیشه و بوم صدا خورد

فحش خیلی خیلی بدی بهش دادم که از تو ایینه نگام کرد و گفت:

+ زنده ای دریا؟

پیشونیمو کمی مالیدم و گفتم:

_ خدا لعنتتون کنه
خوبم.....

آهنگ انقد زیاد بود که اصلا نشنید چی گفتم ، فقط سرشو تکون داد و مثل گاو خندید....

آخخخ کاش الان یه پلیسی چیزی پیدا شه اینارو جریمه کنه بخندیم....
خب میخوایید گاز بدید مثل آدمیزاد دیگه این حرکات موزون چیه

از خودتون درمیاریید؟؟

پری که هیچی نشده بود مثل دیوونه ها رفتار میکرد...
خدا خوب درو تخته رو باهم جور کرده بود والاا

بعد از یکم گازو گوز تو خیابون ، کنار جاده نگه داشتن....
با احساس حالت تهوع ، دستمو جلوی دهنم گذاشتم و اوقی زدم

وای معدم داشت جوش و خروش میکرد انگار....
پری زودتر از من پیاده شد و جیغ جیغ کنان به سمت دخترا رفت

وای خدا شفا بده دختره رو ، چرا اینجوری میکرد؟؟

از ماشین پیاده شدم و با همون پاشنه های قشنگم به سمتشون رفتم ، پسرا دورهم جمع شده بودن و دختراهم کنارشون بودن

امیر کنار آرمین ایستاده بود و سرشو انداخته بود پایین

یکی از پسرا صندوق عقبو باز کرد و گفت:

+ خب بچها اگه گفتین وقت چیه؟؟ لیواناتونو بگیرید که براتون اب شنگولی بریزم

لیوانای یکبار مصرفی رو بین همه پخش کرد و به منم یه لیوان داد . شیشه ی اب شنگولی رو آورد و برای همه یکم ریخت

به من که رسید گفت:

+ لیوانتو بیار بالا بریزم

با تردید لیوانمو آوردم بالا و اونم برام یکمی ریخت. از ترسِ تجربه ی قبلیم جرعت نداشتم بهش لب بزنم

پسره صداشو انداخت تو گلوش و گفت:

+ به سلامتی آقا آرمین و پری خانوم

امیر داشت با پوزخند نگام میکرد که لیوانشو سرکشید و منم برای اینکه حرصش بدم همشو خوردم....
من و دوستم پیش بقیه؛:sob::joy: 🍑
:nEw PaRt...:bear::strawberry
▯
----------------
ঌ♡ ♡ঌ
▯

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

:Hii:relieved🫂
اداره ژاندارمری دارم شکایت...😬:seedling:
بارمه تی بردنه کنید حمایت🥹:cherry_blossom:
بقیشو بلد نیستم 🤣🌷
کاملش:blush:🤣
خب بریم پارت:sunglasses::camel:
#پارت651
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

امیر داشت با پوزخند نگام میکرد که لیوانشو سرکشید و منم برای اینکه حرصش بدم همشو خوردم....

اه از اون یکی انگار تلخ تر بود و مزه ی زهرمار به توان ۲ میداد.
پسره تو پیش دستی به همه میوه تعارف کرد که فوری سیبی برداشتم و یه گاز ازش زدم

تلخی دهنم برطرف شد که پسره دوباره داشت لیوانارو پر میکرد....
یه گاز دیگه ام به سیبم زدم و تند تند جوییدمش

خب الان همه بخورن و من نخورم ضایع است که....
مجبوری دوباره لیوانم پرشد و پسره این بار گفت:

+ سلامتی هممون...
نوش بچها....

پیک دوممم خوردیم و دوباره به همه شیرینی تعارف کرد ، دوتا شیرینی برداشتم و خوردم تا تلخی دهنم بره

با اسپیکر آهنگ گذاشتن و همه دست میزدن و جیغ میکشیدن....
پسرا بازم داشتن میخوردن اما دیگه من اصن نمیتونستم واقعا

تا همینجاشم سرگیجه گرفته بودم و همه چیو ۴تا ۴تا میدیدیم...
برای اینکه نیوفتم به ماشین یکی از پسرا تکیه دادم و زُل زدم به زمین.....

انگاری که تو کما بودم اصن....
حالمم داشت بد و بدتر میشدو این یعنی فاجعه...
چرا با دوتا پیک همچین میشدم همیشه؟؟

باندانا ، چفیه ، دشاشه، سگ تو این شانس من بشاشههه....
همه چند تا چند تا خورده بودن و رو فرم بودن انوقت من با دوتا شات داشتم میمیردم

همینجور که زمینو نگاه میکردم ، دستم یهو کشیده شد و تعادمو از دست دادم و تلو تلو خوردم...

+ بیا برقصیم دیگه دریا

به پری لبخندی زدم و برای اینکه دلشو نشکونم باهمون حالت خرابم شروع به رقص کردم ، ۱۸۰درجه دور خوردم میچخریدم و هرلحظه امکان داشت کله پا شم

یکمی با پری رقصیدم و با پسرا لاس زدم...
انگار تازه حالم داشت خوب میشد و مشغول لذت بردن بودم...

سرچرخوندم دنبال امیر بگردم که دیدم گوشه ای ایستاده و داره سیگارمیکشه....

لبخندی بهش زدم و به سمتش رفتم و سیگارشو از روی لبش برداشتم و یه پک زدم که سرفم گرفت

اخم کرده بود و مثل سگ نگام میکرد فقط.
بازوشو گرفتم و گفتم:

_ بیا بریم برقصیم هانییی

اخمی کرد و گفت:

+ برو حالت خوب نیست انگاری..

لبخند کشداری زدم و گفتم:

_ نه خیلی خوبمممم
عالیمممم.....
آقا خوشگله رو...:joy::heart:🖇
:nEw:cherry_blossom
♡♡

⊠

----------------

ঌ♥ ♥໒

⊠

----------------

ঌ♥ ♥໒

⊠

----------------

ঌ♥ ♥໒

⊠

----------------

ঌ♥ ♥໒

⊠

-----------------

୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ

⊠

-----------------

୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ

⊠

-----------------

୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ

Hi🦋
عرضم به طولتون که پارت داریم😝🔥
اونم 2تا...
بهت داشتم احتیاج بیشتر از همه:))
همین که قلب من میشکنه بده...😄❤️‍🩹
#پارت652
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ نه خیلی خوبمممم
عالیمممم

+ برو دریا ولم کن.....
حالت خوب نیست دختر....
کار دستم نده....

دستشو کشیدم و خودمو انداختم تو بغلش که پَس زد منو ولی با
اون حال تلو تلو خوران به سمتش رفتم و نزدیکش شدم...

دیوونه شدم و میخواستم جلوی جمع ببوسمش ، دستمو دور
صورتش قاب کردم و شهلایی نگاهی بهش انداختم که سرشو برد
عقب

لبامو غنچه کردم و صدا دار گفتم:

_ اووو ماچچچ

امیر نگاهی به بقیه انداخت و کنار گوشم گفت:

+ تمومش کن این مسخره بازیاتو دریا
همه دارن نگامون میکنن.....

اصلا تو حال خودم نبودم و نمیدونسم که دارم چیکارمیکنم

_ چرا؟؟! خب میخوام محبتمو بهت بورزم هانیییی

نفس عمیقی کشید و بازمو گرفت ، فشار محکمی بهش وارد و

گفت:

+ برو اونور....

کنارم زد و از جلوم رفت کنار ، گیج و منگ نگاش کردم و خندیدم....
دوباره افتادم وسط و مشغول رقصیدن شدم....

انقد جیغ زده بودم که صدام گرفته بود و دیگه جوونی نداشتم

وقتی به خودم اومدم دیدم که تقریبا همه رفتن و من اون وسط تنها دارم با خودم میرقصم.

کمی چشمامو مالیدم و اطرفامو نگاه کردم
پری و ارمین داشتن با امیر صحبت میکردن و چون فاصلشون دور بود نمیشنیدم که چی میگفتن

به طرفشون قدم برداشتم که پام پیچ خورد و خوردم زمین...
پری اومد به سمتم و دستمو گرفت ، بلندم کرد و منو به سمت ماشین امیر برد

+ امشب خیلی شلوغ بازی کردیا
برو خونه استراحت کن

_ اوممم باشششش

منو صندلی جلو نشوند و بعد از چند دقیقه کیفمو گذاشت روی پام ، گونمو بوسید و در ماشینو بست

سرمو روی صندلی تکیه دادم و چشمامو بستم ، خیلی خسته بودم . چشمام بدجور سنگینی میکرد

با باز و بسته شدن در ، عطر امیر پیچپید تو ماشین و لبخندی روی لبم اومد....
خوشگل خانوم🥺 ♡ 👌
:nEw:cherry_blossom
:GN💗 :sparkles
⊠

------------------

୨ৎ 💗 💗 ୨ৎ
⊠

------------------

୨ৎ 💗 💗 ୨ৎ
⊠

------------------

୨ৎ 💗 💗 ୨ৎ

▯

-----------------

ঌ💗 💗ৡ

▯

-----------------

ঌ💗 💗ৡ

▯

-----------------

ঌ💗 💗ৡ

▯

-----------------

ঌ💗 💗ৡ

:Hi:sunglasses
نبینم خالیه کاپت:open_mouth: 💗
یه چی میدم کنه لالت:joy: 👌
زاخارا میگن حلالت:relieved: 🤚
گرفتیمون زیر پَر و بالت🤓:fire:
خب بریم پارت😱 🧨
#پارت653
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با باز و بسته  شدن در ، عطر امیر پیچید تو ماشین و لبخندی روی لبم اومد....

خسته تر از اونی بودم که چشمامو باز کنم و ببینمش.
ولی چقد دوسداشتم الان تو بغلش بودم و سرمو میزاشتم روی سی‌نه اش و میخوابیدم....

با حرکت ماشین ، چشمام ناخودآگاه باز شد و سرم چرخید سمت امیر

آروم زیر لب گفتم:

_ امیر...

بدون اینکه نگام کنه گفت :

+ بگو

یه قلبم شکست و بغضی شدم اما به روی خودم نیاوردم و کمی توی صندلی جابه جا شدم

_ تشنمه

امیر داشبوردو باز کرد و بطری آب معدنی نصفه ای رو به سمتم گرفت

+ بگیر

بطریو از دستش گرفتم و هرچی زور زدم نتونستم درشو باز کنم. انگار دستام اصلا قدرتی نداشتن

بی حال نالیدم:

_ اه بازنمیشه

بطریو ازم‌گرفت و با یه دستش درشو باز کرد و دوباره داد به دستم

یکمی آب خوردم و شیشه رو دادم پایین ، باد سرد  که میخورد بهم جونمو لرز مینداخت و از همین خوشم میومد

بطریو از پنجره پرت کردم بیرون و گفتم:

_ خوابم‌میاد

امیر جوابی نداد و منم با چشمای خواب آلود داشتم نگاش میکردم . خب کجا بخوابم؟

اوم رو پای امیر جای مناسبیه!!! سرمو روی پاهاش گذاشتم که گفت:

+ چیکارمیکنی؟! پاشو ببینم....

ولی توجهی بهش نکردمو چشمامو بستم...
انقد خسته بودم که حد نداشت
مغزمم گُنگ بود و همش صدای اهنگ توش پلی میشد...

فک کنم حدود بیست دقیقه ای میشد که رو پای امیر بودم و هنوز خوابم نبرده بود

اومدم چیزی بگم که قطره ی آبی از اسمون شپلق ریخت رو صورتم....
وا چرا سقف ماشین چکه میکرد؟! یعنی داره بارون میاد؟؟
اوف آقا امیرو:relieved:♡ 🤌
:NEW:fire

♡♡

⌧

-----------------

୨୧ ♥ ♥ ୨୧

⌧

-----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

----------------

♥ ♥

⊠

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

Hii:sunglasses:
پارت آوردم واستون اصلا اوه اوه
بقول یکی: ک...عجیب🤣:sob:
شدی یه پا عزیز دل بی معامله🥰:money_with_wings:
#پارت654
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

اومدم چیزی بگم که قطره ی آبی از اسمون شپلق ریخت رو صورتم....
وا چرا سقف ماشین چکه میکرد؟! یعنی داره بارون میاد؟؟

خواستم چشمامو باز کنم و ببینم این آب از کجا میاد که یهو دستای امیر رفت لای موهام....

با این کارش قلبم لرزید و وقتی صدای بالا کشیدن دماغشو شنیدم ، فهمیدم که داره گریه میکنه....

الهی براش بمیرم....
داشت بخاطر من گریه میکرد؟؟
خدا لعنتت کنه دریا این چه کاریه میکنی با پسرمردم آخه؟

نه راه پس داشتم نه راه پیش!! نمیخواستم غرورشو بشکونم و اشکاشو ببینم..

پس ناچار چشمامو بستم و خودمو زدم به خواب

امیر دستاشو آروم لای موهام حرکت میداد و منم جیگرم کباب میشد
کاش میشد بهش بگم که تقصیر من نبود و اون میعاد پدرسگ مقصر بود

کاش اصلا ماشینمو نمیدادم بهش تا اینجوری بشه....
یعنی بگیرم جوری پارش کنم که تبدیل به پازل بشه

هم احساساتی شده بودمو هم دسشویی داشتم.
انگار تمام نوشیدنی های جهانو خورده بودم و الان بابت نگه داشتن دسشوییم داشتم سوزش عجیبی رو تحمل میکردم

حرکت دست امیر که روی سرم ثابت موند، یه چشممو باز کردم و تکونی به خودم دادم...

امیر فوری دستشو برداشت و منم الکی چشمامو مالیدم....

سرمو از روی پاش برداشتم و نگاش کردم

چشماش اشکی بودن و چون من دیده بودم نمیتونست که پاک کنتشون....

منم که مثلا از عالم و آدم بی خبر پرسیدم:

_ امیر؟؟ گریه‌کردی؟

فوری دستی به چشماش کشید و گفت :

+ نه خیر توش خاک رفته...

_ کو خاک؟! شیشه ها که پایینه

+ به هرحال....
ده دقیقه ی دیگه میرسیم.

خیره شدم به رو به روم و سکوت کردم....
جلوی خونمون که رسیدیم ، روشو کرد اون سمت و گفت:

+ به سلامت!!

_ میشه نگام کنی؟!

نمیدونم چرا فاز فیلم هندی برداشته بودم و دوسداشتم منت کشی کنم...

فرفری من....:sparkles:🦋:relieved:
:NEW:seedling

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

▯

----------------

࿐ ♡ ♡ ࿐

Hi:sunglasses:

آماده ی پارت هستید؟:relieved:🐱

معلوم نیست که کجایی...:smirk::joy:

سرگرم عشق و حالی!!!😨:see_no_evil:

خب بریم پارت😌:wave:▨

#پارت655

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ نه نمیشه. برو پایین میخوام برم خونه

ای بابا اینم سرویسمون کرد با این ناز کردناش ، خب دو دقیقه مردونگی نشون بده از خودت مرررد

دستامو توهم قفل کردم و لودگی گفتم:

_ میشه نگام کنی...
راحت شه زندگیم
چشم بر ندار ازم
می پاشه زندگیممم

برگشت به سمتم و سوالی نگام کرد

_ میخواستم بهت یه چیزیو بگم امیر.

+ بفرما میشنوم!!!

_ میخوام برات توضیح بدم اون چیزی که دیدیو...

+ تو فک کردی من خرم؟! اره دیگه لابد هستم...
چیزی که دیدم هیچ توضیحی نداره ، پیاده شو میخوام برم بخوابم خستم....

_ تا نزاری برات توضیح بدم نمیرم بخدا....

+ مستیت پرید ؟ تازه حالت اوکی شد؟ تا همین نیم ساعت پیش داشتی لای پسرا میرقصیدی...
دیگه قشنگ از چشمم افتادی دریا
برای این کاراتم هر بهونه ای داری پیش خودت نگه دار

عصبی یقشو گرفتم و گفتم:

_ ببین پسر خوب یا میزاری توضیح بدم یا همینجا پاره پورت

میکنم

+ دستتو بنداز بابا
فاز برندار واس من

به سمتم خم شد که فک کردم قصد بغل کردنمو داره اما در ماشینو باز کرد و عصبی گفت:

+ زود باش برو بیرون وگرنه یه کاری دستت میدما دریا

شیطون گفتم:

_ جوون چه کاری؟ تا باشه از این کاراا

+ اللّه و اکبر....
حرف آدمیزاد حالیت نیست تو؟

_ نه من الان سگم
هاپ هاپ....

انقد فشاریش کرده بودم که حسابی عصابش خورد شده بود ، کلافه دستی به صورتش کشید و گفت:

+ اوکی توضیح بده میشنوم

_ اگه بگم قول میدی باورکنی؟!

+ اونش دیگه به خودم مربوطه
حرفتو بزن تو....

اوف چه خشن!! من عاشق پسرای سگ اخلاقم.

لوس گفتم:

_ گفته بودم وقتی عصبی میشی جذاب ترمیشییی؟
آقا امیرمون:relieved:🦖
NEW⚓
⌧

-----------------

༺♡ ♡༻
⌧

-----------------

༺♡ ♡༻
⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

:Hi:sunglasses
پارت داریم عسلا😌 ✿
صدشو کی میده بهت از هزارش؟!
99از 100من تویی:))♡🫂
#پارت656

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ گفته بودم وقتی عصبی میشی جذاب ترمیشییی؟

+ مثل اینکه انگار میخاریا...

از حرفش جا خوردم و یه تای ابرومو دادم بالا و پرو پرو گفتم:

_ اره حرفیه؟!

+ ببین اصلا حوصله ندارم خب؟! اگه ممکنه لطف کنی و بری پایین واقعا خوشحال میشم

ایش احمق!! لیاقتمو نداری اصن...
شیطونه میگه واقعا برم با میعاد و داغمو بزارم روی دلشاااا

ولی خب هم گناه داشت هم اینکه خودمم دوسش داشتم ، فقط نمیدونستم چجوری این سوتفاهم رو برطرف کنم

مث اینکه باید برم سراغ پلن B !! اینجوری نمیشه انگاری....
ناز نازی ترین حالت ممکن رو به خودم گرفتم و لب زدم:

_ اوم ببین امیر جان.....

+ بفرما

_ خب ماجرا اینجوری بود که من یه تصادفی کردم توی پاساژ و از قضا میعادم اونجا بود خب؟

بی تفاوت نگام کردم که قلبم لرزید. چرا انقد سگ شده بود؟؟!
یاد اون دوران کاتمون افتاد یهو....

تک سرفه ای کردم و گفتم:

_ آره داشتم میگفتم
خلاصه ماشینو برد تا درست کنه برام
بعد اون روزم اومد که ماشینو بهم تحویل بده
بخدا ناخودآگاه یه دفعه ای نمیدونم چرا اونجوری کرد

+ عجب.....

از این همه بی حس بودنش واقعا بغضم گرفته بود ، گلومو صاف کردم و گفتم:

_ بخدا تمام ماجرا همین بود که گفتم

چند ثانیه ای رفت توی فکر و به نقطه ای زل زد

+ اوکی
باید ثابت کنی!!

ـ چجوری؟!
آقا امیر خفن باشه؟!😎✌
N.P🦋
⌧
-----------------
ღ°• 🩶 🩶 •°ღ
⌧
-----------------
ღ°• 🩶 🩶 •°ღ
⌧
-----------------
ღ°• 🩶 🩶 •°ღ
⌧
-----------------
ღ°• 🩶 🩶 •°ღ
⌧
-----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

Hi:sunglasses:
رفیقام میزنن رفیقاتو ده شیش:joy_cat: 🫰
خودمو خودت دوازده هیچ:relaxed::leaves:
فابم با فابت که صد هیچ:joy: 🤌
فرقش مث شوشه و تجریش🤨:suspension_railway:
#پارت657
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ چجوری؟!

شونه ای انداخت بالا و گفت:

+ اونش دیگه به خودت مربوطه

ای عوضی!! یه لحظه یاد حرف خودم افتادم!! پس داشت گرو کشی میکرد؟! اوکی امیرخان بچرخ تا بچرخیممم....

_ آهان باشه ! تا فردا حتما ثابت میکنم
باعیییی

از ماشین پیاده شدم و درو بستم ، به سمت خونه رفتم و کیلید انداختم....
بخاطر اون زهرماری که خورده بودم سرم یکم درد میکرد هنوز

احتیاج شدید به خواب داشتم و همچین که سرمو روی بالشت گذاشتم خوابم برد....

صب با صدای تو مخی مامان از خواب پاشدم که بالای سرم داشت قصه میخوند و میگفت :

+ ای تنبل. با همین لباسا گرفتی خوابیدی؟! پاشو برو حموم موهات همه چسبیه

همونطور که چشمامو بسته بودم غر زدم:

_ ای باباا
میزاری دو دقیقه بخوابم یا نه؟!

مامان پتورو از روی سرم کشید و گفت :

+ پاشو پاشو لنگه ظهره دختر...
پاشو برو یه دوش بگیر بیا ناهار بخوریم

یکم دیگه بالای سرم دادو فریاد کردو وقتی دید که حریفم نمیشه
با کلمه ی پدرسوخته اتاقو ترک کرد

انقد حرف زده بود که خواب از سرم پرید و دیگه میلی به خواب نبود

مطمعن بودم که ساعت تازه ۹ صبحه و بازم این مامان خانوم رکب زده بود بهم

لنگون لنگون به سمت اینه رفتم و نگاهی به خودم انداختم...
یا صاحب صبررر
این من بودم؟؟ چرا انقد ترسناک شده بودم؟؟

ریملم پخش سده بود و زیر چشمام سیاه بود ، موهامم شبیه گوسفندا بود و رژ لبم ماسیده شده بود دور لبم

اول لباسمو با احتیاط در آوردم و بعدش مستقیما به حموم رجوع کردم....
خوشتیپ کی بودی؟:herb: ❤ :blush:
:N.P:cherry_blossom

▯

----------------

୨♡ ♡୧

▯

----------------

୨♡ ♡୧

▯

----------------

୨♡ ♡୧

▯

----------------

୨♡ ♡୧

▯

----------------

୨♡ ♡୧

▯

----------------

୨♡ ♡୧

⌧

-----------------

ঔ 🖤 🖤 ঔ

⌧

-----------------

ঔ 🖤 🖤 ঔ

H!:scream:
آقااااا شایع خطاب به آدمای مزخرف دورمون چی میگه؟!
مارو زاییدن یا نون مارو دادید؟!😳😹
یه بند گوه خوریاتون ک.. مارو گ...
حق🤣😭
#پارت658
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

اول لباسمو با احتیاط در آوردم و بعدش مستقیما به حموم رجوع کردم....

بعد از اینکه یک کنسرت مشتی داخل حموم برگزار کردم و صورتم رو قشنگ لیف کشیدم از حموم زدم بیرون و حوله‌مو دور خودم پیچیدم

نگاهی به ساعت انداختم که دیدم مثل اینکه مامان بیراهم نمی‌گفته...

واقعاً تایم ناهار بود و من تا ساعت ۲ بعد از ظهر خوابیده بودم!! وات د خاااک!! چرا انقد خرس قطبی شده بودم؟

پری گور به گور شده چرا بهم یه زنگ نزده بود؟! آره دیگه الان شوهر کرده و دیگه مارو ملاقه نمیزنه

به طور برق آسایی به اتاقم رفتم و فوری لباسمو پوشیدم ، موهامو خشک کردم و رفتم تا ناهارمو بخورم

وارد آشپزخونه که شدم فقط خودمو خودم بودم!! پس بقیه کجان؟! ای بابا !! قسمت من همین بوده که برسرم گذشته....

برای خودم اندک غذایی کشیدم و مثل گرسنه ها شروع به خوردن کردم

همونطور که لقمه هارو میجوییدم ، داشتم به این فکر میکردم تا جوری باید به امیر ثابت کنم؟! وای مغزم اصلا کارنمیکرد

ناهارمو تند تندخوردم و رفتم تو اتاق برای کشیدن نقشه های شیطانیم....

بعد از کلییی فسفر سوزوندن و تفکرات بسیار بالاخره تونستم یه

راه بیراهه ای برای اثبات بی گناهیم پیدا کنم

موبایلمو برداشتم و زنگ زدم به میعاد و باهاش قرار گذاشتم ، بنده خدا انقد خوشحال شد که نزدیک بود سکته کنه

پشت بندشم زنگیدم به امیر و نقشه امو کامل براش توضیح دادم

راستش یکمی استرس داشتم و میترسیدم میعاد حرفای بیخودی بزنه و اوضاع بدترشه

اما دیگه چاره ای جز این به ذهنم نمیرسید واقعا...

بعد از اینکه آماده شدم ، با اهل خونه خدافظی کردم و نشستم تو ماشین عزیزم....
آقا میعادمون😨♡🤌
:NEW:fire
⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

Hii😱
چطورید عشقا:relaxed::fire:
پارت داریم 🥰:seedling:
هعی:sob::joy:
بریم🤨 🕸
#پارت659
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

بعد از اینکه آماده شدم ، با اهل خونه خداافظی کردم و نشستم تو ماشین عزیزم....

آهنگو تا ناموس زیاد کردم و گازشو گرفتم و رفتم.

با میعاد تو یکی از کافه ها قرار گذاشته بودم و طبق تخمینی که زده بودم تا یک رب دیگه میرسید اونجا

ولی تف به این ترافیک !! فک نمیکنم بتونم تا نیم ساعت ام برسیم به کافههه

پشت سرهم هی بوق میزدم و تو هرسوراخی که میتونستم راهی پیدا میکردم تا زودتر برسم

بالاخره بعد از ۲۵دقیقه ، تونستم خودمو برسونم و ماشینو یه جایی پارک کنم

میعاد ۳ بار زنگیده بود و داشت میسابید منو...
اه چقد زنگ میزنی اخ میام دیگه....

به سمت کافه رفتم و زنگ زدم به امیر که فوری جواب داد:

_ کیش کیش!!

از عقاب تنها به گودزیلای وحشی ....

+ مسخره نشو دریا ، حرفتو بزن

_ من در موقعیت هستم گودزیلای وحشی ، صدامو داری؟!

+ آره دارم

_ خب تو کجایی؟ همین دورو اطراف باش لازمت دارم

+ من این سمت خیابونم

نگاهم رفت اون سمت جاده که دیدم امیر توی ماشینش نشسته و گوشیم روی گوششه

دستی براش تکون دادم که واکنشی نشون نداد و خیط شدم..

خدایا چرا همش میرید بهم؟! فقط این قضیه حل شه میدونم چجوری باهاش رفتارکنم...

گوشیو بدون اینکه قطع کنم توی جیبم گذاشتم و به سمت کافه رفتم

میعادو دیدم که روی میزی نشسته بود و داشت با گوشیش ورمیرفت

به سمتش رفتم و خیلی خشک گفتم:

_ سلام
خوشگل خانوم:moon:🦋 ♀ ▨ :ok_woman:
:NEW:seedling
☒
----------------

༺♥ ♥༻
☒
----------------

༺♥ ♥༻
☒
----------------

༺♥ ♥༻
☒
----------------

༺♥ ♥༻
☒
----------------

༺♥ ♥༻

⊠

----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ

⊠

----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ

⊠

----------------

ঔৣ♡ ♡ঔৣ

Hi:sunglasses:
خواستم بگم که...
هرچی درموردت شنیدم اشتباهه:pensive: 👌
تو عوضی تر از این حرفایی...:sob::joy:
بریم پارت گنگسترا:smirk_cat: 🤞
:stuck_out_tongue_closed_eyes: 👌
#پارت660
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به سمتش رفتم و خیلی خشک گفتم:

_ سلام

با دیدنم از روی صندلی پاشد و گفت:

+ سلام عزیزم خوش اومدی!! بشین...

الاغ زاده نگفت صندلیو برام بکشه عقب تا بشینم روش!! حقا که بویی از جنتلمنی نبرده اصلا

الان امیر بود مثل پروانه دورم میگشت و قربون صدقم میرفت چپو راست ، هعی روزگار بی وفا....

نشستم روی صندلی و گوشیمو گذاشتم روی میز تا صدا واضح برسه....

میعاد خواست دستمو بگیره که به بهونه ی درست کردن شالم ، دستمو بردم لای موهام و شالمو کمی کشیدم جلو

اونم سرخ شد و دستشو کشید عقب ، آخی بدبخت مادر مرده...

+ خب چخبرا خانومی؟! ماشین خوبه؟

_ خوبه سلام داره خدمتت

تک خنده ای کرد و زیر لب گفتم:

_ رو آب بخندی قزمیت....

+ جان؟

_ هیچی گفتم قهوه ترک میخورم!!

+ آها چشم الان میگم بیارن

برای خودش یه کیک شکلاتی و برای منم قهوه ترک سفارش داد ، کمی دورو اطرافو نگاهی انداختم و گفتم:

_ خببب
میدونی چرا دعوتت کردم بیای اینجا؟!

کنجکاو نگام کرد و دستشو زد زیر چونش و گفت :

+ چون که بگی عاشقمی!!

هوف اینم که شیشو هشت میزنه همش
مثل اسکلا نگاش کردم و گفتم:

_ این همه اعتماد به نفسو خدایی از کجا میاری میعاد؟!

+ شوخی کردم بخندیم بابا

_ هار هار هار ، خندیدیمممم

ادایی براش در آوردم که برشی از کیکشو خورد و گفت:

_ خب بگو چرا قرار گذاشتی باهام
نکنه میخوای به پیشنهاد ازدواجم جواب مثبت بدی؟؟!!

_عه آره از کجا فهمیدی؟!

+ جدی میگی؟ وای این بهترین خبری بود که میتونستم بشنونم ازت دریاااا

توی دلم داشتم به این خر بودنش میخندیدم و سری تکون میدادم....
به قول مهیار:
رفاقت تعطیله، شرافت که تعطیل نشده!🤫🫰
پارت جدید
سیسی:stuck_out_tongue_closed_eyes::heartpulse:🦋

----------------

༺ ♡ ♡ ༻

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

سلام خوشگلا🥺:cherry_blossom:

هستید پارت بخونیم؟!

دوست داشتن شما بوی بارون میده😌☔
بارونای رشت...
#پارت661
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

توی دلم داشتم به این خر بودنش میخندیدم و سری تکون میدادم....

نقشم تا حدودی خوب پیش رفته بود و از اونجایی که IQ میعاد زیر صفر بود ، نتونست تشخیص بده که دارم نقش بازی میکنم

لبخند رمانتیکی بهش زدم و فنجون قهوه امو گرفتم دستم...

وای خدا از هرچی بدم میاد سرم میاد!! کاش یه کیک خوشمزه ای مثل میعاد سفارش داده بودماا

خب بگذریم ، داشتم میگفتم...
مجبورا جرعه ای از قهوه امو خوردم و وارد فاز دوم عملیاتم شدم

_ میعاد!!

+ جون میعاد عزیزم

قهوه امو گذاشتم روی میزد و با لحن لوسی گفتم:

_ الان چه حسی داری که بهت جواب مثبت دادم؟؟

+ الان احساس شادی بینهایت دارم دریا
دوسدارم تمام شهرو چایی مهمون کنم

تف تو این ذهن فقیرت پسر!! آخه چایی ام شد شیرینی؟؟!

خنده مصنوعی کردم و گفتم:

_ ولی من یکم از دستت ناراحتم

+ چرا قشنگم؟!

الان وقتش بود که تیر خلاصیو بهش بزنم ، پس گفتم:

_ آخه بدون اجازه منو بوسیدی!!

قیافه امو ملوس کردم تا بیشتر باورکنه و حقیقتو بگه!! اما مثل خر داشت بهم زل میزد و نگام میکرد

د بگو لعنتییییی!! بگو که جوگیر شدیو یهویی اون کارو انجام دادی!! بگو تا این امیر مادر مرده ام بشنوه

+ چه نازک نارنجی تو دختر!!

خب تبریک!! ریده شد تو نقشم و انگار نمیخواست اعتراف کنه و داشت تر میزد تو همچیییی

دوسداشتم از زیر میز لگد فیلیپینی که براش گرم کرده بودم رو بکوبم تو صورتش تا حالش حسابی جا بیاد

خب پس مثل اینکه باید وارد نقشه ی B بشیممممم...
دریا خانوم جذابمون🥺🧿
NEW♡
☒
----------------
ঌ°♡ ♡°໒
☒
----------------
ঌ°♡ ♡°໒
☒
----------------
ঌ°♡ ♡°໒

⊠

---------------

༺°∘🤍 🤍∘°༻

⊠

---------------

༺°∘🤍 🤍∘°༻

⊠

---------------

༺°∘🤍 🤍∘°༻

⊠

---------------

༺°∘🤍 🤍∘°༻

عرض ادب
هستید پارت بخونیم؟!🥰:cherry_blossom:
Let’s go :scream::fire:
#پارت662
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پشت سرهم چند بار پلک زدم و سعی کردم تنفری که ازش دارمو پنهان کنم تا وسط کافه جرش ندم واقعا....

_ نازک نارنجی نیستم ، خواستم دلیل کارتو بدونم فقط.

+ خب چی ازت کم شد حالا؟! یکم امروزی باش.فکر نمیکردم افکار پوسیده داشته باشی

اه احمقِ دلقک انقد سسشر به هم نباف برو سر اصل مطلببب!!

دستمو تو هوا تکون دادم و گفتم:

_ هه منو افکار پوسیده؟؟! از اون حرفا بود واقعا

+ این حرفارو ولش کن حالا
یه تاریخ انتخاب کنیم برای جشن نامزدی

یا اکثر امام زاده ها !! مثل اینکه داشت شوخی شوخی جدی میشد قضیه!!

_ اوم چیز....
من برم دسشویی الان میام خب؟!

+ باشه عزیزم منتظرم

گوشیمو برداشتم و فوری به سمت سرویس بهداشتی رفتم و گذاشتم روی ایفون

_ اونجایی هنوز؟

+ آره میشنوم

_ بابا این اصن شوته انگار ، فقط داره چرت و پرت میگه

+ تا ده دقیقه دیگه نتونستی کاریش کنی من میرم

اه به درک ، همتون باهم گمشید از دستتون خلاص شم اصلاااا

_ امیر اذیتم نکن میگم این نفهمه ینی نمیفهمههههه

+ این نشد دلیل که
برو حلش کن کارو زندگی دارم!!

تلفنو مقابل صورتم گرفتم و فحشی بهش دادم که در سرویس باز شد و میعاد اومد داخل

+کجایی پس دریا؟! چقد لفتش دادی!!

هول شده گوشیو پشتم قایم کردم و گفتم:

_ ها؟! داشتم دستمو میشستم

+ با کی صحبت میکردی؟؟ صدای پچ پچ میومد

_ به مرگ تو با هیچکس
باور کن.

به سمتم اومد که لبمو به دندون گرفتم و....
عشق تو دریا بود، دریا بود...🥹:ocean:
NEW🐱
:relaxed: 💜Gn
▯
----------------
ঌ⁘💜 💜⁘໒
▯
----------------
ঌ⁘💜 💜⁘໒
▯
----------------
ঌ⁘💜 💜⁘໒
▯
----------------
ঌ⁘💜 💜⁘໒
▯

----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

----------------

꧁🩶 🩶꧂

⌧

----------------

꧁🩶 🩶꧂

رو هـر دس یه دستی هسـت..
توی هر رابطـه یه درسی هست🥲✨!
زندگـی کم دره نداشـت..
تو دستمو گـرفتی و گفتی نتـرس؛🩶🫴
اولویـت زندگی، صاحب عشق مرموز من🫠🦋
مسـخره دوست داشتنی، مشغلـه هرروز من!🥹😂
دوتا ذهن شیـدای وحشـی، دوتا بریده که وصلِ هم شدیـم : ))○
وسواس و حسـاس رو هم ، دوتا دیوونه بـا ADHD♾"
#پارت663
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به سمتم اومد که لبمو به دندون گرفتم و با ترس گفتم:

_ چیکار میکنی؟! بریم بیرون بابا باز جوگیر شدی؟!

+ بده ببینم گوشیتو!!

_ چه غلطا ، ننمی یا بابامی تو؟! برو کنار بینم باو

میعادو کنار زدم و از دسشویی رفتم بیرون ، هوف شکر الله از دستش نجات پیدا کردم

با قدمای فیلی به سمت میزم رفتم و نشستم روی صندلیم ، عه پس این احمق کجاس؟!
میعاد هنوز نیومده بود و معلوم نبود کجا رفته

از فرصت استفاده کردم و یکمی از کیکشو خوردم و فوری لبمو با دستمال پاک کردم که دیدم میعاد داره میاد

تک سرفه ای کردم و تکیه دادم به صندلیم که میعاد اومد و رو به روم نشست

_ کجا بودی؟!

+ دسشویی بودم

_ آهان باش

+ نگفتیا با کی حرف میزدی تو دسشویی؟ هوم؟

_ ای بابا عجب قفلی زدیا
ولش کن حالا

+ پس بریم سر اصل مطلب
تاریخ عقدو کی اوکی کنیم؟ برای آخر ماه خوبه؟

هول هولکی گفتم:

_ اره خوبه

ای بابا عجب غلطی کردم
مثل خر توش گیر کرده بودم
چیکارکنم حالا؟! باید یه جوری دست به سرش کنم و جیم شم

ولی هنوز نقشم عملی نشده بود و تا از اعتراف نگیرم نمیشد که برم

میعاد مثل طوطی داشت یکسره حرف میزد و منم فقط سرمو الکی

تکون میدادم ،

دستم زیر چونم بود و با بی حوصلی به حرفاش گوش میدادم که با دیدن امیر درست پشت سر میعاد هینی کشیدم

+ چیشد؟!

_ ها؟! هیچیییی
دریا خانومِ چشم دریایی🥺🩶✨"
پارت جدید کیـوت🩶🌱

----------------

ঌ🩶 🩶ৡ

----------------

ঌ🩶 🩶ৡ

----------------

ঌ🩶 🩶ৡ

----------------

ঌ🩶 🩶ৡ

----------------

ও჻♡ ♡჻ঌ

☒

----------------

ও჻♡ ♡჻ঌ

☒

----------------

ও჻♡ ♡჻ঌ

☒

----------------

ও჻♡ ♡჻ঌ

Hi:sunglasses:
عمو ایمان وارد میشود🥹🤣
پارت آوردم باقلوااا😳:heartbeat:
به به بریم:joy::heart:
#پارت664
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ چیشد؟!

_ ها؟! هیچیییی

+ پس چرا مثل جن زده ها شدی!!

سرمو به چپو راست تکون دادم و سعی کردم امیرو نبینم که یهو خودش گفت:

+ سلام

میعاد با شنیدن صدای امیر برگشت عقب و با تعجب گفت:

_ تو؟ تو اینجا چیکارمیکنی؟!؟

ای واییی میگنا کرم از درخته!! خب مرد مومن میموندی داخل ماشینت تا دریا خانوم کارشو تموم کنه دیگه

امیر اخمی کرد که یه لحظه فشارم افتاد ، با عصبانیت گفت:

+ تو نه شما!! کی بهت اجازه داد به من بگی تو؟!

میعاد پوزخند صدا داری زد و گفت :

_ برو رد کارت پسرجون.مگه نمیبینی با نامزدم خلوت کردم؟!

ای ننه الان جنگ جهانی سوم میشد و کافه رو سرمون خراب میشد

امیر ابروهاشو داد بالا و گفت:

+ نامزدت؟! محض اطلاع ایشون عشق منه!!

چنان ذوقی کرده بودم که انگار بهم یه کارخونه ی مارشمالو داده بودن ، عشقولانه امیرو نگاه کردم و اونم با اخم جذابش داشت برام دلربایی میکرد

_ عشق؟ کدوم عشق حاجی برو داستان نباف

دختر پسرایی که تو کافه بودن همشون زل زده بودن به ما ولی در حال حاظر اصلا به پشمم نبود که نبود

+ اونی که باس بره تویی عموجون
بدو برو

میعاد برگشت سمتم و گفت:

+ این چی میگه دریا؟؟

_ من این پسره رو گردن میگیرم
عشقمه عشققققق...

جمله ی عشق رو انقد بلند گفتم که همه برگشتن سمتم و ناجور نگام کردن.....
مَه داماد:sparkles: ❤ :relaxed:
:NEW:cherry_blossom

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ღ ♡ ♡ ღ

▯

-----------------

ঌ°❤   ❤°໒

▯

-----------------

ঌ°❤   ❤°໒

🥺Hi

دختر چشم ابرو مشکی...😝:fire:

که دل نمیده به هیشکی:relieved:🤌

تو محلمون نداشتیم که نداشتیم:fire::heart::sunglasses:

یه پسر خوب میخواستی:grimacing:🫵

که بمونه راستی راستی🥺🦋

#پارت665

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

همه برگشتن به سمتم و ناجور نگام کردن و منم خب از بس که پرو بودم چشمامو براشون درشت کردم و طلبکار تر از خودشون گفتم:

_ بعله؟! سینماس؟!

با این حرفم سرشو کردن تو میزشون و منم بخاطر اینکه

حراستی چیزی نیاد چوب نکنه تو استینمون دست امیرو گرفتم و خیلی شیکو مجلسی به بیرون کافه هدایت شدم

میعادم مثل گودزیلای درحال اتش پشت سرمون اومد و تنه ای به امیر زد و روبه من گفت:

_ دریا این چی میگه؟؟! بگو بهش که به جواب ازدواجم نظر مثبت دادی دیگه

عصبی اخمی کردم و گفتم:

_ اولا این نه و آقا امیر
دوما من به گور نداشته ی خودم بخندم که به تو جواب مثبت بدم

مثل خنگولا داشت نگام میکرد که جمله ی اخرمو گفتم:

_همه ی اینام یه فیلم بود فقط

اخمی کرد و گفت:

_ یعنی چی؟؟! فیلم چی؟ کشک چی؟؟

ابرویی بالا انداختم و گفتم:

_ عرضم به درزتون که ، یادته اون روز منو ب‌وسیدی؟؟ امیرم همون لحظه رسید و اون تیکه و تماشا کرد

_ خب که چی؟!

_ هیچی دیگه با این کارت ریدی تو ما و باعث شدی که دعوامون شه ، امروزم اوردمت اینجا که ثابت کنم من بی گناهم

میعاد انقد عصبی شده بود که تیک گرفته بود و پلکش میپرسید

از حق نگذریم بدجوری بازی خورده بود و این ینی مرگ براش

اما اصلا برام مهم نیست که ازم ناراحت بشه یا چی....

میعاد دستای مشت کردشو آورد بالا و خواست منو بزنه که امیر پرید وسطمون و دستشو گرفت

+ دنبال شر میگردی مث اینکه!!

_ من خودم شرم داش. بحث سر ابنباط چوبی نیست که برم‌از یه جای دیگه بخرم...

دریا عشق زندگیمه اوکی؟؟؟ ازش دست نمیکشم

وای تورخدا ازم دست بکش تو یکی!! نکبت...
آقا دایانمون:blush:🦋♡
:NEW:fire
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂
⊠
-----------------

꧁♥   ♥꧂

⌧
----------------
ঌ🖤 🖤໒
⌧
----------------
ঌ🖤 🖤໒
سلامممم من اومدم:hatching_chick::sparkles:
چ دلنواز اومدم اما با پارت اومدم🤓🤣
شکوفه ریز اومدم اما عزیز
اومدم:strawberry::cherry_blossom:
آخه گفته بودین دیر نکن:disappointed:🤣
عاشقو دلگیر نکن:maple_leaf:🤍
بریم واسه پارت قشنگا؟!:sunglasses:🖤
#پارت666
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

وای خدا ازم دست بکش تو یکی!! نکبت...

امیر کوبید تخت سی‌نش و گفت:

+ ببین آقاپسر....
این قبری که داری بالاسرش فاتحه میخونی خالیه
پس دیگه دورو بر دریا نبینمت خب؟؟!

میعاد نگاهی بم انداخت و پرحرص گفت:

_ بازم همو میبینیم دریا خانوم

گمشیو بابایی زیر لب نثارش کردم و بعد از اینکه رفت رو کردم سمت امیر و گفتم:

_ هوف چقد سیریشه این بشر....

اخم مصنوعی کرد و گفت:

+ تو دسشویی چیکارت کرد؟؟

بفرما باز این شکاک بازیاش شروع شده بود آقای کاراگاه

_ هیچی چیکار میخواست بکنه ؟؟ وقتی دیدم مشکوک شده بهم فوری از دسشویی زدم بیرون و نشستم سرجام

+ خوبه

_ امیر؟! چرا یهویی اومدی تو کافه؟! منکه هنوز ازش اعتراف نگرفته بودم

دستشو برد لای موهای پرپشتش و گفت:

+ چونکه هرچیزی رو که باید میفهمیدم فهمیده بودم و شنیدنی هارم شنیده بودم

با ذوق نگاش کردم و گفتم:

_ یعنی الان قبول کردی که من بی گناهم؟؟

+هی تا حدودی
ولی بازم حواسم بت هستا

مشتی حواله ی بازوش کردم و گفتم:

_ خفه شوووو

تک خنده ای کرد و دستشو گذاشت پشت کمرم و هدایتم کرد به سمت ماشینش

نشستم داخل ماشین و گفتم:

_ هوا سرد شدهاا

بخاری بزن

+ الان میزنم صبرکن....
پارت جدید عسلم🫠🦋

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

----------------

৩⁘💜 💜⁘ঌ

▯

----------------

৩⁘💜 💜⁘ঌ

▯

----------------

৩⁘💜 💜⁘ঌ

خب خب حالتون چطوره؟!🤓:cherry_blossom:
هایده میگه که::sparkles:
همش کار دلم بود دلم خواست که فدات شم🥺 ❤️‍🔥
دلم خواست که تو دنیا پریشون تو باشم 🌷 ♡
خب بریم واسه پارت😲 🔥
#پارت667
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

بعد از اینکه بخاری رو زد گفت:

+ صبرکن الان میام

قبل اینکه بخوام ازش بپرسم کجاس کجا؟؟ از ماشین زد بیرون و منم دستامو گرفته بودم جلوی بخاری تا یکم گرم شم

بعد از ۵دقیقه که نیومد ، غرغرام شروع شد و نگاهی به ساعت گوشیم انداختم

اه کجا رفت این پسره ی دیوونه؟! دیرم شده و کلی کارداشنم خونه....
باید لباسمو میبردم بخار و خشک شویی و هزارتا کار کوفتی دیگه داشتم برای انجام

پامو تند تند تکون میدادم که یهو درماشین باز شد و امیر با دوتا coffee و کروسان نشست توماشین

با دیدن محتویات داخل دستش ذوقی کردم و گفتم:

_ وای انقد هوس کرده بودمممم.دمت گرم

چنگی به کروسان زدم و با آرامش کامل coffee و برداشتم و یه قلپ ازش خوردم

آخی چقد نیاز داشتم بهش الان. آرامش گرفتم اصن ناموسا...

گازی به کروسان زدم و امیرم با تکون دادن سرش شروع به خوردن کرد

انقد تند تند خورده بودم که زبونم سوخت ولی اصن اهمیتی نداشت برام چون چشمم توی اون کیک میعاد بود

ولی با این کروسانه دیگه هوسم برطرف شد

_ مرسی دستت درد نکنه قلببیم

امیر که داشت coffee میخورد ، تعجب کرد و لیوانشو آورد پایین و گفت:

+ جان؟! کلمه ی جدید اختراع کردی؟

لبام غنچه کردم و گفتم:

_ اوممم یس!!

+ اوکی ولی هنوز یکم قهرم

_ بخدا میزنمتا
چس نکن خودتو دیگه امیر عه

+ جدی میگم عه!! یه چیزایی هنوز برام واضح روشن نشد خب....

ـ خب عزیزم بگو چی چیه تا برات حلش کنم
به من میگن دریا مشکل گشا...
امیر جذابمون🥺♥ :sparkles:
پارت جدید قلبم🫠:strawberry:
▯

----------------

༺ ♥ ♥ ༻
▯

----------------

༺ ♥ ♥ ༻
▯

----------------

༺ ♥ ♥ ༻
به به حالتون چطوره قشنگام؟!:cherry_blossom::relieved:
پارت داریممماااا🥺:strawberry:
تو مثل طلوع خورشید:herb::partly_sunny:
گاهی سرخی گاهی زردی🫠:kiss:
تو مثه دوا میمونی که واسه شفای دردی🕊:four_leaf_clover:
تو مثه هوا میمونی تو خود زندگی
هستی:purple_heart::cherry_blossom:
خب بریم واسه پارت جیگرا🤓:fire:
#پارت668

#این‌امیربگیره 🦋:cyclone:

_ خب عزیزم بگو چی چیه تا برات حلش کنم
به من میگن دریا مشکل گشا...

+ بیخیال حالا بعدا خودم حلش میکنم
برسونمت؟؟

_ نه قربون دستت میرم خودم

+ باش پس دیگه اصرار نمیکنم چون کلی کاردارم شرکت. شمام اگه سرت خلوت شد بیا شرکت یه کمکی بکن

_ فعلا که خودم کلی کار سرم ریخته به مولا
باید برم کمک پری ببینم داره چه غلطی میکنه نکبت

+ باش برو مراقب باش

ازماشینش پیاده شدم و بعد از اینکه دستی براش تکون دادم ، ازش جدا شدم

احساس میکردم رفتارش یکمی متفاوت شده بود و خیلی سرد برخورد کرد باهام

ولش بابا خودش خوب میشه دیگه به من چه؟؟!!
سوار ماشینم شدم و یک راست به سمت خونه رفتم

بعد از کلی خرحمالی کردن البته اونم برای خودم ، یه دوش سریع گرفتم و به سمت خونه ی پری اینا حرکت کردم

وسطای مسیر بودم که گفتم بش بزنگم و بگم که دارم میام...

گوشیمو برداشتم و بهش زنگ زدم ، چند تا بوق خورد که گذاشتمش روی بلند گو

صدای سرخوشش پشت گوشی بلند شدو گفت:

+ چطوری وزه خانوم!

همونطور که حواسم بود یهو نرم تو باقالیا گفتم

_ به به سلام سلیطه ی اعظمممم
تو چطوری خوبی؟ داری چه غلطی میکنی هوم؟

+ والا هیچی با شوهرم اومدم خرید....
تو چیکار میکنی؟؟

ای ریدم پس کلت دختر!! الان باید میگفتی؟؟ دیگه تقریبا نزدیک خونه ی پری اینا بودم ولی مجبور شدم که دور بزنم

شخصیت گوگولی پری☃️ :sunflower::fallen_leaf:

پارت جدید تقدیم چشای قشنگتون🐱 :cherry_blossom:

▯

-----------------

ঌ🩶 🩶৲

▯

-----------------

ঌ🩶 🩶৲

▯

-----------------

ঌ🩶 🩶৲

▯

-----------------

ঌ🩶 🩶৲

▯

-----------------

ঌ🩶 🩶৲

سلام گل به تو ای گل نشونم...🥺☘️
سلام از منه یار مهربونم...😌🙋‍♀️
تورو دوست دارم اندازه ی جونم...🫵🤍

خوش اومدی خوش اومدی به خونم...:grinning:🫂
بریم پارت بخونیم قلبا...🫨👻
#پارت669
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ خب خداروشکررر
فک کردم مشغول کارای مثبت ۲۰سال هستین عزیزم
برو موفق باشی گود باییی

دیگه منتظر خداحافظیش نموندم و گوشیو قط کردم ، پدسگ خوبه ازدواج کرد وگرنه سالی یبارم نمیرفت خرید

مسیرمو به سمت شرکت کج کردم و صدای ضبطمو کمی زیاد ترکردم

برای اینکه گشنم نشه یکم خوراکی خریدم تا با امیر تو شرکت بخوریم

ماشینمو که جلوی شرکت پارک کردم ، وارد آسانسور شدم و وقتی رسیدم زنگو به صدا در آوردم

بعد از چند دقیقه ، دختر خیلی زشتی درو باز کرد و گفت:

+ بعله بفرمایید!!

از سرتا پاشو برانداز کردم و با لحن چندشی گفتم:

_ تو دیگ کی هستی!؟

دختره دماغشو کشید بالا و گفت:

+ درست حرف بزن خانوم ، خودت کی هستی؟! چی میخوای اینجا ؟ با کی کارداری؟؟

پسش زدم و گفتم:

_ برو کنار بزار باد بیاد بابااا
اینجا واس ماس...

دختره بازومو گرفت و کشیدتم عقب که فریاد زدم:

_ هووووش حیوون به من دست نزناا

+ حیوون خودتی احمق
کی هستی تو؟!

_ به تو چه
خودت کی هستی نکبت خانوم؟! به قیافت میخوره آبدارچی باشی!!

با اومدن امیر ، جرو بحث هردومون تموم شد و دختره مثل موش خودشو جمع کرد

+ چخبره اینجا؟
میعاد جاذابمون😃🔥
پارت جدید دلبندم🤭❤ !
▯
----------------
ঌ❤ ❤ৡ
▯
----------------
ঌ❤ ❤ৡ
▯
----------------
ঌ❤ ❤ৡ
▯
----------------
ঌ❤ ❤ৡ
▯

----------------

༄ 🖤 🖤 ༄

▯

----------------

༄ 🖤 🖤 ༄

خب خب حالتون چطوره؟!🤓:cherry_blossom:
شایع میگه که:🥂
احتیاج دارم بگی :))
حق نداری بری وایسا با هم بریم🫶 🕊
بگی مراقب باشم موقع رانندگی:angel: ▨ ◉
قرض اگه خواستم ازت راحت بدی:hearts::ring:
احتیاج دارم به تو:four_leaf_clover:
به گفتن از حالم به تو🥺:tropical_drink:
خوب دیگه بریم پارت:pensive::joy:
#پارت670
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دختره تنه ای بهم زد که مثل زامبیا نگاهش کردم و اون گفت:

_ هیچی آقا این دختره فک کنم مشکلی چیزی داره!!
سرخود اومده داخل شرکت داره چرتو پرتم میگه

امیر با حرفش اخمی کرد و خیلی جدی گفت:

+ درست صحت کن خانوم رحیمی
ایشون نامزد بنده هستن...

با حرف امیر دختره دستو پاشو گم کرد و نیم نگاهی بهم انداخت و گفت:

_ وای جدی؟؟! ببخشید بخدا من اطلاعی نداشتم
فکر کردم اشتباهی اومدن اینجا

دندون قروچه ای به دختره کردم که برای عرض چاپلوسی به سمتم اومد و گفت:

_ عزیزم شرمنده من واقعا از شما عذرمیخوام
بخدا خبرنداشتم شما نامزد رعیسید

مبهم نگاهی به امیر انداختم که ابروهاشو داد بالا و فهمیدم که نباید حرفی بزنم

برای اینکه دختره رو دک کنم گفتم:

_ عب نداره پیش میاد
برو سرکارت

دختره چشمی بهم گفت و فوری به سمت میز منشی رفت

با امیر وارد اتاق کارش شدیم و پلاستیک خوراکیهارو که گذاشتم روی میز گفتم:

_ تو به این دختره گفتی اینجا رعیسی؟؟

امیر خارشی به گردنش داد و گفت:

+ اگه اینجوری نمیگفتم ازم حساب نمیبرد اخ

_ الان ماهان بیاد که لو میری بدبخت

+ نه بابا اون با من هماهنگه
بهش گفتم به دختره بگه که ما شریکیم

_ اهاااا خب خوبه
بعدشم اقا امیر ، شما منشی جدید میاری نباید به من بگی؟؟

+ من نیاوردمش که ، ماهان آوردش
#پارت671
#اینامیربگیره🦋 :cyclone:

_ حالا هرخری اورده ، ناسلامتی مام داریم تو این شرکت کار میکنیمااا

+ بعله درسته حق با شماست

_ ممنون دیگه تکرار نشه

چشمکی بش زدم که گفت:

+ این همه خوراکی چرا خریدی حالا؟!
مگه از قحطی برگشتی تو؟!

به سمتش رفتم و با عشوه لب زدم :

_ وا خب بده به فکرتم نامزد گلممم؟؟

دستمو دور گردنش حلقه کردم و خواستم ببوسمش که در یهویی باز شد و اون دختره ی خر وارد اتاق شد

فوری از امیر فاصله گرفتم که دختره جیغی کشید و برگشت اون سمت

دستپاچه گفت:

ـ وای ببخشید ، من هیچی ندیدم شما راحت باشین....

اینو گفتو فوری از اتاق رفت بیرون ، با تعجب به امیر نگاه کردم و گفتم:

ـ مثل اینکه یه تختش کمه ها ، اینو چجوری اوردینش اینجا شما؟

+ توام اوایل اینجوری بودی دیگه...
هرچند که الانم هستی یکم

ـعه وا نامزدم؟ این حرفارو نزن ناراحت میشما

امیر تک خنده ای کرد و آروم روی لبمو ماچی کرد که منم از فرصت استفاده کردم و رفتم تو کارش....

بعد از کلی ماچ و بوس بوس های فراوان ، ازش جدا شدم و روی لپشو گازی گرفتم که اعتراضی کرد

+ تو وحشی بازی درنیاری نمیشه ن؟

خنده ی بلندی کردم و گفتم:

_ نچ نمیشه
سوال بعدی؟؟
دریا ناز و جذابمون:heart_eyes::strawberry::two_hearts:
دوپارت جدید کیوتم:(🫠:strawberry:
⊠

-----------------

ঔ💜 💜ঔ
⊠

-----------------

ঔ💜 💜ঔ
⊠

-----------------

ঔ💜 💜ঔ
GN💜 :kissing:
⊠

-----------------

ঔ💜 💜ঔ
⊠

-----------------

ঔ💜 💜ঔ
⊠

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ

▯

-----------------

ঌ💜 💜ঌ
سلام سلام 🙋‍♀️😀؛
چه دلنواز اومدم اما... 🚶♀:relieved:؛
با پارت اومدم 🙊😋؛
شکوفه ریز اومدم اما... 🌸😊؛

عزیز اومدم 🫀🥹؛
بریم پارت بخونیم نفسا 🔥👇؛
#پارت672
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ نچ نمیشه
سوال بعدی؟؟

+ سوال بعدی اینکه چرا انقد خوارکی خریدی و نمیخوری؟

_ چونکه میخوام برم یه چایی دبش بزارم و با آقاییم بشینم بخورم و صحبت کنم

+ پس چرا واستادی؟! برو دیگه

دستمو به حالت احترام نظامی کنار پیشونیم گذاشتم و بلند گفتم:

_ بعله قربان
اطلاعت میشه

چشمکی بهش زدم و از اتاق زدم بیرون ، اون دختره پشت میزش

نشسته بود که با دیدنم فوری از روی صندلیش بلند شو سرشو تکون داد

چشم غره ای براش رفتم و به سمت آشپزخانه حرکت کردم و کتری و پر از آب کردم اون روی گاز گذاشتم و زیرش یه فندک زدم تا روشن شد

با دیدن سینک که پر از فنجون‌های نشسته و زرد بودی هوفی کشیدم و شروع کردم اول به تمیز کردن فنجونا

بعد از اینکه کارم تموم شد آب هم تقریباً جوش اومده بود

قوری رو برداشتم و چند مشت چای داخلش ریختم...

بعد از اینکه چای رو دم گذاشتم تکیه دادم به کابینت و منتظر موندم تا چایی دم بیاد .

این پروسه حدود نیم ساعتی طول کشید و منم دیگه واقعاً خسته شده بودم

یه سینی برداشتم و دو تا لیوان داخلش گذاشتم بعد از ریختن چایی

با دیدن محتویات داخلش که کف کرده بود و انگار چای قشنگ دم نیومده بود

محکم کوبیدم روی پیشونیم و یه چای قاشق برداشتم و شروع کردم به گرفتن کفا

داشتم به اتاق امیر داشتم حرکت می‌کردم.که دیدم دختره خود شیرین مثل جن جلوم ظاهر شد و گفت :

+ واا شما چرا زحمت کشیدین؟  دستور می‌دادین من انجام بدم

با بی‌حوصلگی لب زدم:

_ مرسی خودم انجامش دادم کار خاصی نبود برو به کارت برس

دختره چشمی گفت و به سمت میزش حرکت کرد.
شخصیت امیر جذابمون🫢🔥
پارتمون دلبندم 😇🔗؛
☒
----------------

* * *

☒
----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

یکمی دیگه پارت داریم قلبام:relieved::hearts:

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

خب خب حالتون چطوره؟!🤓:cherry_blossom:
شایع میگه که:
یه تورگی می‌خوام حق بده به من:eyes: 🫀
همیشه حتی وقتی حق با بقیس🕊:maple_leaf:
یکی که یکی از ما نگیرش🦋:fire:
دوباره قدم نزنم تنها ولیعصر✍:blue_heart:

یکی که زدم بزنه🥹🌧
هرجا می‌ره منم ببره:waxing_crescent_moon::strawberry:
حرفم حرفشه حرف اون حرف منه:heart_eyes::sparkles:
خب بریم واسه پارت:astonished::fire:
#پارت673
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

قبل از اینکه وارد اتاق امیر بشم یه دور به سینی نگاهی انداختم و با دیدن کفایی که دور فنجونا بود

هوفی کشیدم.....
ای بابا مثل اینکه اینا رو باید با دستم بردارم

با یه دستم سینی رو گرفتم با یکی دستم داشتم حباب‌های داخل چای رو می‌ترکوندم که یهو امیر

درو باز کرد و روبروم ایستاد.فوری دستمو از داخل چایی کشیدم بیرون که امیر مشکوک نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ چیکار می‌کنی ؟

لبخند مسخره ای بهش زدم و گفتم :

_هیچی هیچی بریم داخل چای برات ریختم

امیر از کنار در اومد کنار و منم وارد اتاق شدم سینی چای رو روی میز گذاشتم و روی یکی از صندلی‌ها نشستم

امیرم کنارم نشست و منم پلاستیک خوراکی‌ها رو برداشتم و یکی از بیسکویت‌هایی که خریده بودم رو باز کردم و جلوش گذاشتم

_بفرما بخور

امیر یه فنجون چایی برداشت و نگاهی بهش انداخت و گفت :

+اینا چرا اینجورین؟

طبق روال خودمو زدم به کوچه علی چپ و گفتم:

_ چه جورین؟

+تو چایی ریکا ریختی!!! چرا اینجوری کف کرده

خنده‌ای کردم و گفتم:

_ نه بابا این چاییا خارجی‌ان مدلشونه بخور خوشمزه است

یه خاطر دروغی که گفته بودم چشمامو از امیر گرفتم تا متوجه دروغم نشه

یه بیسکویت برای خودم برداشتم و همراه چایی شروع به خوردن کردم

.از طعم چایی کاملاً مشخص بود که واقعاً دم نیومده اما زورکی هر جور که بود چای رو خوردم و فنجونمو داخل سینی گذاشتم.
آقا امیر جذابمون:cherry_blossom:💜:sunglasses:
پارت جدید عسل من🥺:strawberry:
پارت بعدی یکم دیگه...

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

----------------

࿐💜 💜࿐

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

سلام سلام:stuck_out_tongue_closed_eyes:🤌
هستین براتون پارت آوردم:sunglasses::orange_book:
بنظر میرسه این هیچوقت خراب نمیشه:wink::ok_hand:
گل زندگیمی حتی تیغات نداره هیچ عیب 🥀 🌵
امیدواری ساقه اشو علاقه ریشه:)🦢🤍
حتی نمیزارم یکی از این برگا قیچی شه:relieved::scissors:
خب بریمم واسه پارت:stuck_out_tongue_closed_eyes:🥜
#پارت674
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

امیر بدبختم به خاطر ترسش نمی‌تونست بهم حرفی بزنه به خاطر همین مجبور شد که چایی رو تا آخرین قطره‌اش بخوره

بعد از اینکه چایمون تموم شد نمی‌دونم بی‌دلیل چرا خمیازم گرفت

دهنمو اندازه یه تمساح باز کردم که امیر گفت:

+ خسته‌ای برو خونه استراحت کن

_ آره خیلی خسته شدم
اصلاً کلاً بی‌خوابی دارم
انقدر که دیشب شلنگ زدم به خدا کل پاهام گزگز می‌کنه از درد

امیر سینی چاییو  از جلوی دستش برداشت و به اون ور هدایت کرد

+ خب اگه دلت می‌خواد برو رو صندلی بخواب من کارا رو انجام میدم

خمیازه دیگه‌ای زدم و دستمو گذاشتم جلوی دهنم و گفتم:

_باشه پس من میرم بخوابم هر وقت ماهان اومد یه ندایی بده

+اوکی برو حواسم هست

از بس خمیازه کشیده بودم که از چشمام داشت اشک میومد

روی صندلی امیر نشستم و تکیه دادم
چشممو بستم که در عرض چند ثانیه خوابم برد...

با احساس گردن درد شدیدی چشمام رو آروم باز کردم و ماساژی به گردنم دادم که با دیدن ماهان اونم

درست بالای سرم هینی کشیدم و دو متر پریدم هوا و گفتم

_سلام

ماهان دستاشو پشت کمرش گره زده بود و داشت نگام میکرد

+ به به سلام دریا خانوم چه عجب!!!
بالاخره تشریف آوردین سر کار
دریا خانوم قشنگمون:strawberry::laughing::fire:
پارت جدید بیب:cherries: 🐱:dizzy_face:
☒
-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒
-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒
-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒
-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒
-----------------

ঌ♡ ♡໒

☒

-----------------

༺🩶 🩶༻

☒

-----------------

༺🩶 🩶༻

☒

-----------------

༺🩶 🩶༻

سلامممم:stuck_out_tongue_closed_eyes::balloon:
پارت داریم عسلاااا:honey_pot:🥂
آمادههههه؟! 😊👋
خب بریمممم برای پارتمون:kissing_closed_eyes:🩶
#پارت675
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

آب دهنی که روی صورتم ریخته بود و با دستم پاک کردم و گفتم:

_ آره آره اتفاقاً امروز به امیر گفتم که بیام شرکت کارای عقب مونده رو انجام بدیم اما اون گفتش که من یکم استراحت کنم تا خودش کارا رو تموم کنه

ابروهاشو انداخت بالا و گفت:

+لابد قراره آخر ماه به خاطر همین کارهای زیادی که انجام میدی حقوق بگیری آره؟؟؟

خواستم خیلی محترمانه جوابشو بدم که عصبی گفت:

+ جمع کن خودتو خانم محترم اینجا شرکت نه خوابگاه

سرمو انداختم پایین و سکوت کردم
این امیر وامونده کجا رفته بود دقیقاً؟؟

وقتی که این ماهان داشت بهم حرف می‌زد باید نیست میشد؟؟

توی دلم داشتم به سر امیر غر می‌زدم....
یعنی یه کار نبود که این بشر بتونه درست و کامل انجامش بده.

خوب خبر مرگت اگه می‌خواستی از اتاق بری بیرون حداقل منو خبر می‌کردی تا هوشیار باشم

نه اینکه برای خودت بزنی بری و ماهان بیاد بالای سرم وایسه و سه ساعت برام روضه‌خونی کنه

انقدر عصبی بودم از دست امیر که کارد می‌زدی خونم در.نمیومد

واقعا ازش فشاری بودم.

با اومدن امیر ، ماهان ازم فاصله گرفت و به سمت امیر برگشت

امیر با دیدن ماهان داخل اتاق و اونم درست کنار من به ماهان گفت :

+چیزی شده؟

ماهان سری تکون داد و گفت:

+ آره چیزی شده
ایشون از فردا اخراجه

دندون قروچه ای رو به ماهان کردم و ایشی گفتم
یعنی فقط دنبال این بود که یه راهی پیدا کنه تا منو اخراج کنه !!

خب اصلاً به درک خودم میرم تا از شرم خلاص شه...
آقا امیر خفنمون:sunglasses::dizzy_face:
اوه اوه پارت جدید:smiling_imp:😱
☒
----------------

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

* * *

⊠

---

ᯓ 🩶 🩶 ᯓ
:Hi:sunglasses
حالتون چطوره ؟!🤓 📵
وقتی که بودم تک و تنها ..
من و بخندون ، من و بردار:):yellow_heart::ear_of_rice:
ببر رو ابرا ، رو دریا..
همین الان ، بهم نگو فردا😔 ✨
تو من و میزنی به وقتش ..
اگه قلقلم و بدونی:expressionless::heart: 🩹
ولی میدونم نمیمونی ..
نداره معنی مهربونی😳 🤷 ♀️:purple_heart:
#پارت676
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

دستامو دو طرف صندلی گذاشتنم  و یک ضرب از روش بلند شدم....

یه دستمو به کمرم زدم و با پررویی تمام رو به ماهان گفتم:

_ اصلا چرا از فردا ؟؟
از امروز خودم میرم شما که دنبال بهونه هستید منو اخراج کنید بهتره بدون رودروایسی بهم بگید نه اینکه به خاطر یه چرت کوچیک بخواید بهترین نیروی کارتون رو از دست بدین...

همچین با تعجب داشت نگام میکرد کا مشخص بود کفش بریده ، برای اینکه حرصی ترش کنم‌گفتم :

_ واقعاً برای شما متاسفم

ماهان نیشخندی زد و گفت:

+ به خاطر یه چرت کوچیک؟؟؟ فقط نیم ساعت که من بالای سرت وایسادم و صدای خروپفت حتی تا اتاق منم میومد

_خب که چی ؟؟خسته بودم خوابیدم دیگه باید برای اینم به شما توضیح بدم؟؟

+عجب رویی داریا تو دختر
گرفتی داخل شرکت خوابیدی الانم زبونت دو متر درازه؟؟

اینو گفت و رو کرد سمت امیر و ادامه داد:

+ بفرما آقا امیر تحویل بگیر....
این بود نیروی کاری نیروی کاریت که می‌گفتی؟؟

امیر به سمتم اومد و دستشو داخل موهاش فرو کرد و گفت:

+ ای بابام ماهان جان صبر کن من توضیح میدم من چون کارا کم بود از دریا خواهش کردم که کمی استراحت کنه تا باقی کارها رو خودم انجام بدم....

ماهان که مشخص بود داره آتیش میگیره گفت:

+ ها؟! ازش خواهش کردی؟! مگه اومدین سیزده به در مرد حسابی؟؟! ناسلامتی اینجا شرکته

پریدم وسط حرفشون و با مسخره بازی گفتم:

_ ای باباااا
صلوات بفرستید تموم شه بره...
چرا دعوا میکنید اخ؟
دریا خانوم جذابمون:sunglasses::heart::fire:
پـارت جدید خوشگلم😺🫧
⊠

---

༺♡ ♡༻
اندکی دیگر پارت داریم"😱😺"
⊠

---

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
▯

------------------

࿐🤍 🤍࿐
یه جاده ی صاف ، مثل دل تو🥺 🤍
الان لازممه با تو باشم ، بده قول🙃 🫰
ابری شه هوا ، بارون روىِ شونت 👀 🤍 🫧
یه آفتاب بزنه رو گلِ روى گونت:heart_eyes: 🌥

خب دیه بریم سراغ پارت🥱:open_mouth::dash:
#پارت677
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

قیافه ی ماهان واقعا دیدنی بود!! نمیدونست بخنده یا گریه کنه از دستم؟؟ خب دیگه ما اینیم..

وقتی دید پرو تر از این حرفام و هیجوره نمیتونه منو از اینجا بندازه بیرونه

سری به نشونه ی تاسف تکون داد و از اتاق زد بیرون

با رفتن ماهان ، دستمو روی دهنم گذاشتم تا خندمو کنترل کنم

_ وای خوب شد رفتا داشت کم کم خندم‌میگرفت از قیافش

+ از دست تو دریا...

_ واستا ببینم...
عه عه تازه یادم افتاد که باید باهات قهر کنم..
چرا نگفتی داری از اتاق میری بیرون گوساله؟

+ خب گوسفند عزیزم خیلی ناز خوابیده بودی دلم نیومد بیدارت

کنم
جرم کردم الان؟

_ بعههههه
اگه اخراج میشدم تو پاسخگو بودی واقعا؟؟ نه بگو تو پاسخگو بودی خدایی؟ چقد از دستت حرص بخورم اخ خدا شیرم داره خشک میشه...

با حرفم یکه خوردم و فوری لبمو به دندون‌گرفتم
این چه زری بود زده بودم؟؟

+ بهت گفتم گوسفند نکنه باورت شده گلابی؟ ای گلابی

_ نخیرشم منظورم این بود که انقد حرصم میدی خونم خشک میشه

+ خب چشم دیگه حرصت نمیدم

_ افرین

+ ولی مدیریت بحران فقط خودتا
با این حرکات ماهان فک میکردم واقعا دیگه اخراجی

ـ هه چی فک کردی عسیسم؟؟ منو دست کم گرفتیا مثل اینکه مادر نزاییده کسی بتونه منو دور بزنه

آقا امیر باشهه؟:sunglasses:🤫

پـارت جدید گلبمممم:heart::fire:🥱

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

-----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

سلاممممم🤓:cherry_blossom:
حالتون چطوره؟!:relieved:🦋
پارت آوردم واستونااااا قندهای
من:heart_eyes_cat::two_hearts:
یه پارتمون نشه:joy::sob:
بریم واسه پارت جذابای
من:stuck_out_tongue_closed_eyes::fire:
#پارت678
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

لبخند شتری به امیر زدم و دستمو توی هوا براش تکون دادم و روی میز ولو شدم و خمیازه کشیدم

_ای بابا چقدر خسته شدما راستی ساعت چنده؟

امیر نگاهی به ساعتی که من براش خریده بودم انداخت و گفت :

+یک ربع به ۸

_اوه اوه چقدر خوابیده بودم مثل اینکه کوه کنده بودم
خب کی کارت تموم میشه بریم؟

امیر برگه هایی که روی میز ریخته بودند رو داشت مرتب می‌کرد و
همونجوری نگام کرد و گفت :

+فعلاً یکم دیگه کار دارم
تو هم اینجا بیکار نشین پاشو برو دو تا قهوه بیار با همدیگه
بخوریم خواب از سر جفتمون بپره

_نه نه من بیرون نمیرم این ماهان گودزیلا آخرش منو قورت میده
اگه میشه خودت برو قهوه درست کن

+بابا جان میگم من کار دارم نمی‌تونم...
برو دیگه خودتو لوس نکن

به زور از سر جام بلند شدم و از اتاق رفتم بیرون به سمت
آشپزخونه رفتم و بعد از ۲۰ دقیقه

که قهوه‌هام آماده شد دوباره به سمت اتاق امیر حرکت کردم

قهوه رو روی میز گذاشتم و دوباره خمیازه ای کشیدم و گفتم:

_بفرمایید اینم قهوه شما

امیر نگام کرد و گفت:

+ تو هنوز خوابت نپریده؟؟ مثل اینکه باید یه کار دیگه‌ای کنم برای پریدن خوابت

.شیطون نگاش کردم و گفتم :

_مثلاً چیکار ؟

+حالا قهوه‌تو بخور بعداً بهت میگم
#پارت679
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

سری تکون دادم و کنارش روی صندلی نشستم قهومو خوردم و بعد از اینکه فنجونو داخل سینی برگردوندم

دستمو زیر چونم گذاشتم و خیلی مشتاق رو به امیر گفتم :

_خوب قهوه‌مم که تموم شد حالا چی بود اون کاری که می‌خواستی

انجام بدی؟

امیرم که قهوش تموم شده بود...

نگاه عشقولانه‌ای بهم انداخت و گفت:

+اینجوری که نمی‌تونم بگم سوپرایزه حالا لباستو بپوش بریم تو راه بهت میگم

_کجا ؟ من ماشین آوردما نمی‌تونم با تو بیام

+ عیب نداره ماشینتو همینجا بذار بعداً که کارمون تموم شد دوباره برمی‌گردیم
توام با ماشینت برو خونه

_ خب باشه

شالمو سر کردم و کیفمو روی دوشم گذاشتم و بعد از اینکه تمام کارای امیر تموم شد از اتاقش زدیم بیرون

امیر برای خداحافظی به اتاق ماهان رفت و چند دقیقه‌ای اونجا معطل شد

مطمئن بودم که ماهان داره غیبتمو می‌کنه و پشت سرم حرف می‌زنه اما اصلاً دیگه برام مهم نبود

امیر که اومد دستشو گرفتم و بعد از خداحافظی با منشی از شرکت زدیم بیرون

بدو بدو به سمت ماشین امیر رفتم و امیر دزدگیرو زد و منم صندلی جلو نشستم  منتظر بودم تا امیرم سوار شه

بعد از اینکه نشست داخل ماشین استارت زد و حرکت کرد.اصلا نمی‌تونستم حدس بزنم که داره منو کجا می‌بره

فقط منتظر بودم تا خودش بهم چیزی بگه اما دیگه از فضولی داشتم می‌مردم به خاطر همین رو کردم بهش و گفتم :
دوپارت جدید قلب من🤓💜
پارت بعدی بزودی...
▯
----------------
ঌ°💜   💜°໒
▯
----------------
ঌ°💜   💜°໒
▯

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

⊠

-----------------

~ஃ♡ ♡ஃ~

سلام خوشگلا🥺 ✿  
تو همه جونِ منی ..  
بی تو من مرده تنم🥹 ❤ :herb:

پیشـمی ، میـخوام به کل این درا قفل بزنم🥺🖤🔐
سر هـم کردی تو تیکه هام و ، از نـو پیشِ هم:))🩶🖇️
جـات دادم ، تو تـه ایـن قلبِ ترک خورده ، منم🙂❤️‍🩹🫂
خب بریم دیگه وقت پارته:dizzy_face::herb:
#پارت680
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_اگه میشه اگه اشکالی نداره و اگه براتون سخت نیست بهم بگو که کجا داریم میریم چون که دیگه نمی‌تونم طاقت بیارم

امیر خنده ای کرد و گفت:

+ ای بابا چقدر تو عجولی دختر!! هفت ماهه به دنیا اومدی ؟؟یکم صبر کن دیگه خودت می‌بینی

از حرص محکم وسط پیشونیم کوبیدم و دست به سینه به سمت خیابون برگشتم.

در حال شمردن درخت‌ها بودم که پشت چراغ قرمز ایستادیم

با دیدن پسر بچه‌ای که دستمال کاغذی می‌فروخت دلم خیلی براش کباب شد

دست کردم داخل کیفم و تراول ۵۰ هزار تومنی در آوردم و بهش گفتم :

_پسر جون بیا اینجا...

پسره با دیدن تراول داخل دستم ذوق کرد و بدو بدو به سمتم اومد

با همون صورت کثیفش لبخندی بهم زد و گفت:

+ سلام خاله دستمال می‌خوای...

مثل خودش لبخند زیبایی زدم و گفتم:

_ آره خاله جون بسته ای چنده؟؟

+خاله دونه ۱۰ تومن ولی اگه میشه این چند تا بسته رو ازم بخر تا دیگه برم خونه هوا خیلی سرده خاله از صبح اینجام دارم یخ میزنم

انقدر بامزه حرف می‌زد که دلم براش کباب شد

_ خب باشه خاله جون کلش چقدر میشه؟

پسره بعد از اینکه داشت با دستاش میشمرد تا برام حساب کنه پولش چقدر میشه کمی فکر کرد و گفت :

+کلاً میشه ۲۵۰ هزار تومان خاله

دست کردم داخل کیفمو ۴ تا تراول ۵۰ هزار تومنی دیگه‌ای درآوردم و به سمتش گرفتم و گفتم :

_بیا خاله جون اینم تمام دستمالات من همشو خریدم

پارت جدید قشنگمم:sunglasses:🥱

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

:Hi:kissing_closed_eyes
ای بی خبر از حالِ بیمارم ..:)🤍🩹
رفتی و خود را به که بسپارمم?!😪
باور نکرده ای حرف قلبم را ..(::sparkles:
آرامِ جانم ..
تو را دوستت دارمم🥺🩶🫶
#پارت681
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پسره با دیدن پولا ذوقی کرد و گفت:

+ وای خاله جون مرسی دستت درد نکنه تو رو خدا همیشه به این چهارراه

دستمو از داخل شیشه ماشین بردم بیرون و لپشو کشیدم و گفتم :

_باشه خاله جون اگه مسیرم به اینور افتاد حتماً میام پیشت

پسربچه لبخندی بهم زد و خواست دستمالا رو بهم بده که گفتم :

_نمی‌خواد اینا رو برای خودت نگه دار شاید فردا تونستی اینا رو بفروشی

پسر بچه با تعجب نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ خاله پس این پولاتون چی میشه؟؟

_این پولا رو بردار برو برای خود یه غذای چیزی بخر نبینم این پول‌ها رو به کسی بدیا خب؟؟

سرشو تند تند تکون داد و گفت :

+باشه خاله چشم دستت درد نکنه به خدا که خیلی دوست دارم

.با این حرفش خنده ای کردم و برگشتم سمت امیر که دیدم اونم داره با لبخند نگاه می‌کنه

پسره که رفت چراغ سبز شدو امیرم حرکت کرد...
از این حرکتم بسی خرسند شده بودم و شاد بودم...

اینکه تونستم یه پسر بچه رو خوشحال کنم واقعا حس خوبی داشتم. همچنان به مسیر نامعلومی که نمیدونستم مقصدش کجاست میرفتیم

چشمامو بستم و سرمو تکیه دادم به صندلیم و تا رسیدن اصلا چیزی نگفتم...

فکم درد گرفته بود از بس که حرف زده بودم و نیاز به استراحت داشتم

نمیدونم چقد گذشته بود که امیر دستی رو کشید و منم گرخیدم و چشمامو از ترس باز کردم

_ هوییی مگه نمیگم یواش؟!

+ رسیدیم سلیطه خانوم...

نمیخوای پیاده شی؟
دریای کیوتمون🥺🥰
اوه اوه پارت جدیدمون🦊🤪🖇️
▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐ ♡    ♡ ࿐

▯

-----------------

࿐💗 💗࿐
⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐
⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐
واسه چشمای قشنگت که دلم رفتش🥹:heart_eyes::fire:
موهات چه خوشگله ، چه فرفری چه لختش🫠 💗
تا میشینی پیش من ، سر رو سرم میزاری🥺 🍓
آروم میگیره دلم ..
تا میگی دوسم داریی🤪:heart::fire:
خب دیگه بریم سراغ پارت😭 🥱
#پارت682
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با دیدن شهربازی از ذوق جیغی کشیدم و دستمو گذاشتم روی دهنمو گفتم :

_وای امیر منو آوردی شهربازی؟ خیلی وقته که نرفتم شهربازی

امیر تک خنده کرد و گفت :

+آره عزیز دلم آوردمت شهربازی یکم حال و هوامون عوض شه

مشتی به بازوش کوبیدم و گفتم:

_حداقل کاش می‌گفتی تا پری و آرمینم خبر بدیم خب جمعیتمون بیشتر باشه که بیشتر بهمون خوش می‌گذره

امیر ماشینو خاموش کرد و سوئیچو گذاشت داخل جیبشو گفت:

+ ولش کن اون دوتا رو رفتن عشق و حال کنن خودمون بریم دوتایی حال میده

سری به نشونه تایید تکون دادم و گفتم:

_ آره آره اصلاً ولش کن اون دوتا رو
خودمون عشق است

از ماشین پیاده شدیم و به سمت شهربازی رفتیم.بادی به غب غب دادم و رو به امیر گفتم :

_ ببین امشب می‌خوام ترسناک‌ترین وسیله‌ها رو تجربه کنی اونم با من...
پس اگه می‌ترسی لطفاً بهم قبلش اطلاع بده تا بریم سراغ

وسیله بعدی

.امیر یه تای ابروشو انداخت بالا و گفت:

+نه بابا یعنی انقدر شجاعی؟

همونطور که مشغول دیدن چرخ و فلک بزرگی بودم که وسط شهربازی بود گفتم :

_بله چه جورشم به من میگن دریا نترس

+خوب خانم دریا نترس اول کدوم رو سوار شیم؟

_ بریم اول رنجر سوار شیم ؟خیلی حال میده

+باشه بریم من که حرفی ندارم....

با همدیگه به سمت رنجر رفتیم و بعد از اینکه داخل صف موندیم و بلیطامونو خریدیم نوبتمون شد

دختر و پسرایی که جلومون ایستاده بودند با کمک مسئول رنجر سوار شدن و کمربنداشون رو بستن

.من و امیر هم کنار همدیگه نشستیم و بعد از اینکه کمربندم رو
بستن چکش کردم تا یه وقتی باز نشه...
پری خانوم کیوتمون🫢:fire:
پارت جدید عمرم🤗:tangerine::tropical_drink:
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

---------------

༺ঃ🩶   🩶ঃ༻
▯

----------------

༺🩶 🩶༻
Hiii:open_mouth::dash:
هستین پارت بخونیم؟!🐣🍫
امشب خستم از کنسرت و این داستانا خبری نیست🥹😂🩶
بریم پس برای پارت زیبامون😎🤞🐱
#پارت683
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

من و امیر هم کنار همدیگه نشستیم و بعد از اینکه کمربندم رو بستن چکش کردم تا یه وقتی باز نشه...

چند تا نفس عمیق کشیدم و نگاهی به امیر انداختم:

_ اگه میترسی بگوهاااا
بگم الان نگه داره پیاده شیم

+ منکه نمیترسم ولی انگار تو داری سکته میکنی!!

راست میگفت!! مث سگ پشیمون بودم و اگه راه داشت اینجا زوزه میکشیدم از ترس

اما غرورمو حفظ کردم و گفتم:

_ نه بابا ترس چیه؟! من اوکیم عزیزم
سفت بشین که الان راه میوفته ها

+ من اوکیم تو نگران خودت باش

آب دهنمو قورت دادم که مسعول رنجبر با شمارش دستگیره ای رو کشید و رنجبر به حرکت در اومد

اول از تاب های آروم شروع شد و بعدش داشت به سمت تند حرکت میکرد

دستمو به دستگیره ی رنجر زده بودم و داشتم توی دلم صلوات میدادم

نگاهی به امیر انداختم که خیلی ریلکس نشسته بود و داشت از منظره لذت میبرد

چنگی به دستش زدم که برگشت به سمتم و گفت:

+ چیشد؟

_ حالت تهوع دارمممم

+ خب الان چیکارکنم براتتت؟ نگه دار خودتو

دستمو جلوی دهنم گذاشتم که رنجر حرکت طوفانی کرد و نزدیک بود کمربندم باز شه

جیغی کشیدم و محکم دست امیرو چسبیدم و گفتم:

_ واییییی

همه داشتن جیغ میزدن و مسخره بازی درمیاوردن که حرکت رنجر تند شد و منم داشتم از ترس زهره ترک میشدم

_ خدااااا غلط کردمممم
تورخدا نگه دارین میخوام پیاده شمممم

حرکتش تند تر و تندتر میشد و منم داشتم حنجره امو پاره میکردم تا نگه داره و بتونم پیاده شم
اوه ببین کی اومده:fire:🫢
پارت جدیدمون😱:sunglasses:🐱
⌧
----------------

⊰ ♡ ♡ ⊱

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

⌧

-----------------

৲°∘💜 💜∘°ঌ

دلمون تنگ ، یادِتیم کلی ..:))❤️‍🩹
لاأقل از ما نمیبُردی ..🥲 ✨
حواس همیشه پرتت کجاست?!😟 🌿
رفیقات و بیخیال شدی ، واسه کی مردی?!😂 🌱
#پارت684

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

حرکتش تند تر و تندتر میشد و منم داشتم حنجره امو پاره میکردم تا نگه داره و بتونم پیاده شم

اما به قول معروف دیگه گوهم میخوردم اصلا فایده ای نداشت و نمیشد کاریش‌کرد

از یه طرف احساس تهوع داشتم و از یه طرف دیگه ام فرط و فرط بخاطر استرس

گوز میکردم و خداروشکر از بس صداها زیاد بود اصن مشخص نمیشد

حالم اصلا دست خودم نبود و از ترس داشتم به خودم می‌شاشیدم که آقا امیر لطف کردن و دستمو گرفتن

+ نترسسس چیزی نمیشه من اینجام

دوسداشتم بهش بگم خب چلغوز خان اگه بیوفتم بمیرم تو میخوای چه غلطی بکنی اخ؟

از ترس ریده بودم و حتی نمیتونستم دیگه جیغ بزنم ، از بس

فریاد کشیده بودم

حنجرم درد میکرد و ترجیح دادم فقط به تکون دادن سرم اکتفا کنم

بعد از کلی شلنگ زدن ، بالاخره رنجر و نگه داشتن و با حس سرگیجه ، خودمو ول دادم سمت امیر

_ وای نمیتونم پیاده شم

امیر دستشو حلقه کرد دور کمرم و به سختی من و از روی صندلی جدا کرد

+ تو که گفتی نمیترسی پس چیشد؟

_ من غلط کردم
من‌گوه خوردمممم
ولم کنین میخوام برم

+ هیش چته دارن نگامون میکنن

انقد حالم بد بود که اصلا براهم اهمیتی نداشت داره چی میشه

از رنجر پیاده شدم و چپ‌چپ‌نگاهی به مسعولش انداختم

_ خیر نبینی الهی صدام یزید کافر

مرده خنده ای کرد که ایشی گفتم و خودمو انداختم تو بغل امیر و گفتم :

_ حالم بدههه

+ بریم یه گوشه بشینیم حالت خوب شه
دریا خانوم گوگولیمون😆🥹🔥
پارت جدید عزیزم🧿🥳🪂
⌧
----------------

ৎ୭ 🩶 🩶 ୨ৎ

⌧
----------------

ৎ୭ 🩶 🩶 ୨ৎ

⌧
----------------

ৎ୭ 🩶 🩶 ୨ৎ

⌧
----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ
☒

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ
☒

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ
☒

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ
☒

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ
سلام😌
پارت داریم خب🥺:heartpulse:
بریم واسه پارت خفنمون:fire::sunglasses:
:kiss😱Let,s Goooo:
#پارت685
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دست امیرو گرفتم و به سمت نیمکتی که نزدیکمون بود رفتیم روی نیمکت نشستیم

سرم رو روی شونه امیر تکیه دادم و چشمام رو بستم که یک دفعه متوجه شدم شونه امیر در حال لرزیدنه....

با هزار زحمت چشمام رو باز کردم و نگاهی به امیر انداختم که با دیدن قیافه قرمز شده‌اش

فهمیدم که داره از خنده منفجر میشه.اخم مصنوعی کردم و رو بهش گفتم؛

_ ای مرگ به چی داری می‌خندی ؟

با حرفی که زدم خندش.یک دفعه‌ای شکست و قهقهه‌ای زد

دست به سی‌نه داشتم نگاش می‌کردم که وقتی خنده‌هاش تموم شد رو بهم گفت؛

+دریا ریدی

با حرفش چشمام یهویی درشت شد و از سر جام مثل فرفره بلند شدم و پشت شلوارمو نگاه کردم

تا ببینم چیکار کردم!! دستم رو به پشت شلوارم زدم و کف دستمو نگاه کردم

و گفتم :

_کو چرا چرت و پرت میگی؟؟ الکی رو آدم انگ نذار

با حرکتم امیر تک خنده کرد و گفت :

+بابا منظورم اون ریدن نیست که خنگ خدا

+منظورم اینکه این همه قمپز در کردی و با من کرکری خوندی تا رنجر بشینیم بعدش خودت داشتی از ترس به خودت می‌شاشیدی
خب اگه می‌ترسیدی می‌گفتی بریم یه چرخ و فلکی چیزی سوار شیم

ردیف دندون‌های جلوییم و رو به امیر نشون دادم و گفتم:

_ برو بابا
کی گفته اصلاً من ترسیدم ؟؟فقط حالت تهوع گرفتم و سرگیجه داشتم همین وگرنه منو ترس

+ آره جون خودت!! دیگه منکه نشناسمت باس برم بمیرم

با پرویی گفتم:

_ خب برو بمیر
دریا خانوم زیبا🤓 🍓
پارت جدید عسلا😝 ✿
☒
---------------

* * *

☒
---------------

* * *

☒
---------------

* * *

☒
---------------

* * *

☒
---------------

* * *

☒
---------------

* * *

سلام سلاممم🫡
اوخ خودااا😚 🌷 بریم برای پارت♡
این شبی که میگن شب نیست:stuck_out_tongue_closed_eyes::see_no_evil:
اگه شبه مثل امشب نیست:heart_eyes_cat:
هیچ شبی مث دیشب نیست🥰:joy:
بریم پارتتتت:relieved: 🧜
#پارت686
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ خب برو بمیر

لباشو آویزون کرد و مثل بچه ها گفت:

+ عه برم بمیرم؟! باشه
پس که اینطور دریا خانوم

وقتی دیدم ناراحت شده و بهش برخورده دستمو دور گردنش حلقه کردم و گفتم:

_ ای باباا پرنسس نشو باز شوخی کردم باهات
حالم خوب شد بریم یه چیز دیگه سوار شیم؟

+ خب بریم
ولی ایندفه یه چیز سبک باشه که پس نیوفتی
مثل تابی چیزی

_ عرعرعر
مسخرههه ، نخیر بریم یه چیز خفن

+ خب عزیزم وقتی حالت بد میشه چرا دوسداری همش خودتو اذیت کنی؟؟

نیشمو باز کردم و گفتم:

_ کرم درون عزیزم
به دلیل کرم درونم که خیلی فعاله

+ خب دیگه پاشو بریم

دستشو گرفتم و باهم دیگه به سمت چرخ و فلکی رفتیم ، بعد از اعمال انجام شده و خرید بلیط کنارهم نشستیم

نفس عمیقی کشیدم که چرخ و فلک به حرکت در اومد و شروع به چرخش کرد

مثل کنه چسبیده بودم به امیر و جیک نمیزدم

+ دیگه باز چیشده؟! بابا نامسلمون اینکه چرخ و فلکه

_ خب راستشو بگم؟؟!! من فوبیای ارتفاع دارم...
هوف خیالم راحت شدا

+ ای دهنت سرویس دختر
فوبیای ارتفاع داری انوقت میگی بریم رنجبر سوارشیم؟؟

_ اوم اره

+ تو دیگه کی هستی
ولی حرفای شایع چیز دیگست🥲 🥹
پارت جدید قلب من🤩 🤌:cherry_blossom:
⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻
⌧

-----------------

༺🤍 🤍༻
کیوتام در چه حالن?! 🐱 🫣
چه ساده ، دلِ من و بردی با یه نگاهت ..🥺:purple_heart:

نمیتونم برم از کنارت:(
چه ساده ، دیدیم هرچی که خواستیم جوره😍🦋
هرچی که خواستیم بوده ..👐:heartpulse:
واسه دو تا دیووونه ..رو ابرا زندگی چه خوبه🥺🌧
#پارت687
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ حالا ولش این حرفارووو
یکم حرفای عاشقونه بزن ترسم بریزه

دستشو حلقه کرد دور کمرم و سفت تر بغلم کرد که چشمامو بستم و سرمو گذاشتم روی شونه اش

+ دریا!!

همونطور که چشمام بسته بود جواب دادم:

_ هوم!

+ دلم گرفته نمیدونم چرا!!

فوری از بغلش جدا شدم و نگاش کردم ، زل زدم تو چشماش تا ببینم راست میگه یا دروغ؟؟ نگاهش انقد یخی بود که فرقشو

نمیتونستم تشخیص بدم

_ مرد به این گندگی دلش میگیره؟! حالا بگو چته ببینم میتونم حلش کنم یا نه

+ دلم یه چیزی میخواد خجالت میکشم بهت بگم

با فهمیدن منظورش لب پایینمو به دندون گرفتم و گفتم:

_ خاک برسرمممم ، وسط ارتفاعات هستیم و به خدا نزدیک تر ، الان وقت صحبتای چیز داره؟!

+ بابا خنگول منظورم اون نیست که
منظورم یه چیز دیگه اس...

آهی کشید که گفتم:

_ خب چرا تو لفافه حرف میزنی؟! بگو ببینم چیه منظورت

+ خجالت میکشم آخه

چشمامو بستم و گفتم:

_ اوکی بگو چشمام بستس

+ من زن میخوام دریا!!

چشمام قد قورباغه باز شد و عصبی گفتم

_ هاااننن؟؟ چی زر زر کردی؟؟!

+ خب زن میخوام

سیلی محکمی به صورتش زدم که بهت زده نگام کرد و گفت:

+ چرا میزنی روان پریش
چته؟!

_ خجالت بکش امیر این حرفا چیه میزنی؟!

بغض گلومو گرفته بود و نمیتونستم مثل ادمیزاد باهاش صحبت کنم

یعنی که میگفت زن میخوام؟! من این همه به پاش ننشسته بودم که آخرش اینجوری شه...
پری خانوم نازمون🥰😊

# :N3w Part :orange_book::tangerine

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

----------------

ঌ🩷 🩷໒
HI🖐🩷 .
من و تو شاید دنیامون یکی بود🌏💫 .
شاید رویامون یکی بود💭🪄 .
شاید عاشقم بودیم...🤷‍♂️❤️ .
اما از وابستگی بود...🫂🔗 .
پارت بخونیم قند عسلا🐝🍯؟
#پارت688
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ الان میشه بگی کجای حرفم مشکل داشت که اینجوری بغض کردی؟؟

از رو لجبازی گفتم:

_ کی گفته من بغض کردم؟؟! اصلا به یه ورمم نیست که زن میخوای یا نه!!
این همه دختر خب برو زن بگیر

+ بعله بعله از چشمای پر اشکت مشخصه!!

اینو که گفت یهو بغضم ترکید و اشکام مثل ابر بهار روی صورتم

ریختن

اصلا دست خودم نبود که داشتم گریه میکردم و برامم مهم نبود که چه فکری در بارم میکنع

امیر وقتی دید دارم جدی جدی گریه میکنم بغلم کرد و کمرمو نوازش کرد

+ الهی من فدات شم چرا اینجوری کردی یهو؟! خب بابا بزار نطقم تموم شه انوقت گریه کن

هق هق زدم و گفتم:

_ خفه شو ازت بدم میاد کثافط

+ خانومم منظورم از زن گرفتن ینی اینکه ازدواج کنم
حالا اول بپرس اون شخص مورد نظرم کیه بعد آبغوره بگیر

با حرص گفتم:

_ اصلا هرچی هست الهی بره زیر تریلی ۱۸ چرخخخخ ، الهی تا فردا صبح زنده نباشه اصلا

+ باشه ولی داری خودتو نفرین میکنیاا
حواستو جمع کن عزیزم

وسط گریه و زاری یهو اشکام قطع شد و از بغلش اومدم بیرون ، با آستین لباسم دماغمو پاک کردم و گفتم:

_ها؟چی گفتی؟؟

+ بعله خانوم خوشگله
منظورم تو بودی!!

با بهت نگاهی بهش انداختم و گفتم :

_ یعنی من زنت بشم؟!

+ بعله ، پذیرا میشوی ایا؟

اصلا تو شک بودم و نمیدونستم خوابم یا بیدارم؟
فکرم رو بلند بلند بیان کردم و گفتم:

_ تورخدا یکی بزن زیر گوشم ببینم خوابم یا بیدار؟!
NeW ParT ტ 💚 .

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

وسط این خیابونا ، دور از تو من جون و تنم مرد..:)❤️‍🩹
انقده موندم که بیای این زندگی روح من و برد ..🥺✨
هرچی که میخواستم تو رو به دست بیارمت ، نشد..:))
انگار از اون شباس که من گریه کنم..تا خوده صبح🙂☁️
بیاید باهم پارت بخونیم ، شاد شیم..👀:joy:🫶
#پارت689
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

تلنگری به صورتم زد و با سوزس لپم متوجه شدم که نه واقعا بیدارم!!

یعنی داشت ازم خواستگاری میکرد؟! یا الانکه رو ابرا بودیم جوگیر شده بود و داشت چرت و پرت میگفت

امیر دستشو مقابل صورتم تکون داد و گفت:

+ هوی کجایی؟! نگفتی!! جوابت چیه دریا؟! زنم میشی؟!

از هپروت اومدم بیرون و گفتم:

_ باید فکر کنم ، بهم زمان بده

+ باشه ، ۲۴ساعت خوبه؟!

برای اینکه چس کلاس بزارم و فک نکنه هول شده جوابی بهش میدم گفتم:

_ حداقل یک هفته تایم میخوام

+یه هفتتهه؟ مگه میخوای مسعله ی فیثاغورت حل کنی دختر؟!

_ به هرحال باید قشنگ فکرامو بکنم دیگه
بحث یه عمررر زندگیه ها

+ باشه حق با توعه ، امروز چندشنبس؟

_ اوم شنبه

+ تا جمعه باید جوابتو بهم بگی اوکی؟؟! اگه نظرت مثبت بود که هیچی
اگ منفی بود هرکی میره پی کار خودش

الان داشت تهدید میکرد ینی منووو؟! خب شاید الان شرایط ازدواج نداشته باشم ینی چی!!

هرچند منکه جوابم مثبته پس چرا دارم حرص و جوش الکی

میخورم؟؟

پس بدون معطلی گفتم:

_ باش قبول

گونمو بوسید و منو به خودش فشار داد که چشمامو بستم و از فضا لذت بردم

دیگه از ارتفاع نمیترسیدم و برعکس دوسداشتم تا فردا تو همین مکان بمونم
به به دریا خانوممون🥰💜 :cherry_blossom:
:NEW:strawberry
▯
----------------
༺💜 💜༻
▯
----------------
༺💜 💜༻
▯
----------------
༺💜 💜༻
▯

-----------------

༺❤ ❤༻

▯

-----------------

༺❤ ❤༻

▯

-----------------

༺❤ ❤༻

▯

-----------------

༺❤ ❤༻

▯

-----------------

༺❤ ❤༻

▯

-----------------

༺❤ ❤༻

دلمون تنگ ، یادِتیم کلی ..:)):heart:🩹
لاأقل از ما نمیبُردی ..🥹:sparkles:
حواس همیشه پرتت کجاست?!😟:herb:
رفـیقات و بیخیال شدی ، واسه کی مردی?!😂🌱
بریم که یک پارت جذاب داشته باشیم..😭:relaxed:
#پارت690

#اینامیربگیره🦋:cyclone:

جونم براتونه بگه که حدود ده دقیقه ای میشد که درحال چرخش بودیم و بین زمین و اسمون گیر افتاده بودیم

بعد از اینکه چرخ و فلک ایستاد ؛ خیلی متمدنانه ازش پیاده شدم و فک کنم برای اولین بار حالت تهوعی نداشتم از ارتفاع

یکمی گشنم شده بود بخاطر همین به پیشنهاد من به سمت برگری که اون سمت بود رفتیم

بعد از سفارش دوتا چیز برگر ، روی صندلی نشستم و منتظر شدیم تا آماده بشه

نفس عمیقی کشیدم و رو به امیر گفتم:

_ خوبه هیچکس بهم زنگ نزدا ، خداروشکر فک کنم به این طرز فکر رسیدن که دیگه بزرگ شدم...

داشتم جمله ی بعدیم رو توی ذهنم مرور میکردم تا بیان کنم که همون لحظه گوشیم زنگ خورد

گوشیو از کیفم درآوردم که با دیدن اسم مامان چشمام گرد شد

خدایا نوکرتم حداقل میزاشتی حرفم دو دقیقه بگذره ازش بد میزدی تو ذوقمون....

برا اینکه مامان جر واجرم نکنه فوری تماسو وصل کردم و گفتم:

_ جانمممم

+ کجایی دریا؟! هیچ معلوم هست کدوم گوری هستی؟! ساعت ۱۱ شبه دختره ی ورپریده...

صدای موبایلمو کم کردم تا ابرو شرفم نره و با لبخند مصنوعی گفتم:

_ منم خوبم قربونت برم
چخبر؟

+ خفه شو ذلیل مرده
میگم کجایی؟! داری احوال پرسی میکنی؟!

_ بعله بعله همچی عالیه
اتفاقا با بچها اومدیم یه چرخی بزنیم

+ پیش کدوم خری هستی که داری اینجوری صحبت میکنی ها!؟

امیر داشت موشکافانه نگام میکرد که گفتم:

_ دوستمم سلام‌میرسونه مامان جان
آقا امیر جذاب باشه؟!😭🔥🐱
nEw PaRt...🐻💜
⌧
----------------
ঌ჻💜 💜჻ঌ
⌧
----------------
ঌ჻💜 💜჻ঌ
⌧
----------------
ঌ჻💜 💜჻ঌ
⌧
----------------
ঌ჻💜 💜჻ঌ
⌧
----------------
ঌ჻💜 💜჻ঌ
⌧

---

ঌ⁘💗 💗⁘໒
⊠

---

ঌ⁘💗 💗⁘໒
⊠

---

ঌ⁘💗 💗⁘໒
⊠

---

ঌ⁘💗 💗⁘໒
سلامممم😭
گفتی سالیوانی منم دختر کوچیکت🧸 🤕
گفتی سرد باشه دستامه تو جیبت❄️ 🫧
اخه فسققلی چی بهت بگم🥹:heart: 🩹
اخه میدونم نمیسازه یه لحظه دوری بت:sparkling_heart:
#پارت691
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

+ زودتر بیا خونه دریا وگرنه خودت میدونی و بابات...

_ چشم مادر مراقب خودم هستم شما نگران نباش

+ پدرسگ....

داشت فحش بی ادبی میداد که قطع کردم و نفسی کشیدم ، امیر نگام کرد و گفت:

+ مامانت بود؟؟!!

_ آره چطور؟!

+ هیچی همینجوری. چی میگفت؟!

_ نگرانم بود ، پرسید کجام چیکارمیکنم

ابرویی بالا انداخت و گفت :

_ آها که اینطور

+ آره دیگه خلاصه اینجوریا

یکم بعد سفارشمون آماده شد و با اومدن برگرا هوش از سرم پرید ، دولپی مشغول خوردن شدم و امیرم همراهیم میکرد.

بعد از اینکه غذامون تموم شد ، امیر حساب کرد و برای پیاده

روی به بیرون شهربازی رفتیم

دستی به شکمم کشیدم و گفتم:

_ وای عجب برگری بودا خیلی توپ بود

+ نوش جونت ، آب میوه بگیرم بخوریم؟

_ نه بابا مگه خرسیم؟ من دیگه جا ندارم اصلا

+ خب باش
یکم پیاده روی کنیم؟! غذامونم هضم میشه

_ اره اتفاقا موافقم

دستشو گرفتم و باهم به اون سمت خیابون رفتیم ، درسکوت فقط قدم برمیداشتیم و هیچ کدوم حرفی نمیزدیم

+ میگم دریا

_ جونم؟

+ نه مث اینکه سیر شیدی مهربون تر شدیا

_ مسخره نشو
حرفتو بزن

+ به نظرت من میتونم تورو خوشبخت کنم؟؟

_ وا این حرفا چیه میپرسی؟!

+ سواله دیگه ، بگو اره یا نه

_ خب آره معلومه
تو پسر خوبی هستی، تازشم دوسمم داری ، دیگه چی از این بهتر؟؟

+ ولی شاید یه مشکلی داشته باشما

کنجکاو نگاش کردم و گفتم...
دریا خانومه ناز:grinning::strawberry::fire:
پارت جدید بیب🐱:cherries:
⌧

----------------

ঌ°♡ ♡°໒
⌧

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

---

* * *

از کجا اومدی اصلا تو زندگیم؟!:)🩷
که الان شدی واسم ، کل زندگیم ..🙂🫶
صبح تا شب پشت گوشی ، دوسِت دارم بم بگی🥲 🌸
با تو من نمیـکنم حسِ خستگی 🥺:sparkles:
آماده ایددد برای پارت؟😊 🌸
#پارت692
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

سوالی نگاش کردم و گفتم:

_ وا چه مشکلی مثلا؟!

+ مشکل مالی دخترم. یکمی مشکل مالی دارم

_ ای باباا ترسیدماا ، فک کردم چه مشکل بزرگی هست حالا ، نگران نباش مشکل مالی همیشه هست حل میشه ، درکنار هم کارمیکنیم و پول درمیاریم

+ جدی؟ ینی مشکلی نداری مثلا تو خونه ی ۸۰متری زندگی کنی؟!

_ تو واقعا منو اینجوری شناختی امیر؟! دستت دردنکنه واقعا

+ من خودم این حسو تجربه کردم و میدونم چقد سخته

وقتی ۱۰۰یهو صفر بشی واقعا خیلی سخته. منم دوسندارم تو زندگی با من سختی بکشی

_ نگران من نمیکشم ، خدا بزرگه

دستشو دور شونه هام حلقه کرد و منو به خودش فشرد و روی موهامو بوسید

یکم دیگه پیاده روی کردیم و بعد از اینکه خسته شدم ، گفتم :

_ بریم عشقم؟ دیرمیشه دیگه

+ چشم بریم عزیزم

به سمت ماشین امیر رفتیم و بعد از بستن کمربند ، با دیدن پشمک فروشی که اون سمت خیابون بود با ذوق گفتم :

_ وییییی امیررر پشمک میخواممممم

+ کو پشمک؟

به اون سمت خیابون اشاره ای زدم و گفتم:

_ اونا اونا

+ ای شکمو
باشه الان میرم

امیر از ماشین پیاده شد و به سمت دکه ی پشمک فروشی رفت و بعد از چند دقیقه با یه چشمک صورتی رنگ بزرگ برگشت

مثل دختر بچها پشمکو از دستش کش رفتم و یکمیشو کردم تو دهنم که زود آب شد
دریا خانوم زیبامون:new_moon_with_face::sunflower:🌧
پارت جدید قشنگم😊:heartpulse::cherry_blossom:
⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

ᯓ🩶 🩶ᯓ

▯

----------------

ᯓ🩶 🩶ᯓ

▯

----------------

ᯓ🩶 🩶ᯓ

▯

----------------

ᯓ🩶 🩶ᯓ

▯

----------------

ᯓ🩶 🩶ᯓ

😱salam
واسه چشمای قشنگت که دلم رفتش🥹:fire::heart_eyes:
موهات چه خوشگله ، چه فرفری چه لختش🫠 🩶
تا میشینی پیش من ، سر رو سرم میزاری🥺 🍓
آروم میگیره دلم ..
تا میگی دوسم داریی🤪 🤍
#پارت693
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

همینطور که پشمکو داخل دهنم مزه مزه می‌کردم امیر هم در

کمال آرامش به رانندگیش ادامه می‌داد

بعد از نیم ساعت جلوی شرکت ایستادیم و پشمک من تموم شده بود

تمام دست و صورتم شکری شده بود و به خاطر پشمکی که خورده بودم دستم نوچ شده بود

چندشم می‌شد به هر جایی دست بزنم به خاطر همین از امیر خواستم تا درو برام باز کنه

امیر از ماشین پیاده شد و مثل همسرای نمونه درو برام باز کرد

به سمت ماشینم حرکت کردم و امیرم پشت سرم اومد.برگشتم به سمتش و گفتم:

_ چیه چرا افتادی دنبالم؟؟
دیر وقته دیگه تو هم برو خونه

.امیر نگاهی به ساعتش انداخت و گفت:

+ ساعتو ببین ۱۲ و نیم شبه
چه جوری اجازه بدم تنهایی بری خونه ؟؟ پشت سرت راه میام تا

به خونه برسیم

از این توجهش قند تو دلم آب شد و نیشم تا بناگوش باز شد

تک خنده‌ای کردم و گفتم :

_ ای بابا جنتلمن کی بودی تو؟؟
 اوکی باشه

لپمو کشید و ادامه داد:

+بشین و کمتر بلبل زبونی کن

تو ماشین نشستم و بعد از اینکه چند دقیقه‌ای ماشینو روشن گذاشتم تا گرم شه حرکت کردم

که امیرم به اون سمت خیابون رفت و سوار ماشینش شد.تا جایی که می‌تونستم تند می‌رفتم و امیرم نصف بادیگاردها پشت سرم حرکت می‌کرد.
دریا خانوم خوشگلمونووو:laughing::heartpulse:
🐱NEW
▯
----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

☒

-----------------

༺♡ ♡༻

:Hi:sunglasses

یک کنسرتمون نشه؟:joy:😭
باید تو رو پیدا کنم ..شاید هنوز هم دیر نیست😳 🔥
تو ساده دل کندی ، ولی تقدیر بی تصیر نیست🤷‍♀️ ❤
با اینکه بی تابِ منی ، بازم من و خط میزنی .. ♡ 🕊
#پارت694
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

جلوی خونمون که توقف کردم ، از ماشین پیاده شدم تا ازش خدافظی کنم

به سمت ماشینش رفتم و تا کمر خم شدم توش و دستمو دور گردنش حلقه کردم

_ مرسی که منو اسکورت کردی عشقم
جبران کنم واست!!

بوسه ای روی لبم کاشت و گفت:

+ شما زودتر به پیشنهاد ما جواب مثبت بدی کافیه....

_ چشم فکر میکنم روش

+ حالا بیام بالا یه چایی شربتی چیزی در خدمت باشی؟!

_ نه دیگه پرو نشو
برو مراقب خودت باش

لباشو ناراحت آورد جلو و بعد از اینکه چشمکی بهش زدم ازش فاصله گرفتم

ماشینو داخل حیاط پارک کردم و خیلی آروم جوریکه کسی صدای پامو نشنوه وارد خونه شدم

همجا تاریک بود و منم با نور گوشیم به اتاقم راهی شدم

داشتم میرفتم به سمت اتاقم که انگشت کوچیکم به کنج دیوار برخورد کرد و چنان دردی گرفت که تا قلبم نفوذ کرد

دستمو روی دهنم گذاشتم تا فریاد نکشم و جیکم درنیاد

خدا اون کسی که این دیوارو اینجا درست کرد لعنت کنه!! اخه اینجا جای این کاراست؟؟!

لبمو به دندون گرفتم و لنگون لنگون وارد اتاقم شدم و برقو روشن کردم

انگشتم قرمز شده و گزگز میکرد ، کمی ماساژش دادم که خوب شد و پریدم روی تخت

اصن حوصله ی عوض کردن لباسام و نداشتم همونجوری به خواب رفتم...
#پارت695
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

صبح به سختی از خواب بیدار شدم و بعد از اینکه مالشی به چشمام دادم

از روی تخت اومدم پایین
نگاهی به ساعت انداختم که با دیدن ساعت ۱۰.با کف دست کوبیدم روی پیشونیم و گفتم :

_شت دیرم شده

به سرعت به سمت دستشویی رفتم و بعد از اینکه عملیات مورد نظرمو انجام دادم دست و صورتم رو شستم و به اتاقم برگشتم

داشتم کیفم رو مرتب می‌کردم که در اتاق باز شد و مامان اومد داخل

+چیه دختر چرا انقدر هول شدی؟؟

_ وای مامان دانشگاه داشتم دیرم شده اگه میشه یه لقمه‌ای میشه برام بگیرید داخل ماشین بخورم؟

+ مگه امروز تو دانشگاه داری؟؟

چند ثانیه نگاش کردم و مغزم انگار داشت لود می‌شد برای بررسی کردن حرف مامان

راست می‌گفتا من که دانشگاه ندارم امروز!!

خارشی به سرم دادم و گفتم :

_راست میگیا حواسم نبود امروز اصلاً کلاس ندارم

مامان سری به نشانه تاسف تکون داد و از اتاق رفت بیرون

مقنعه امو که سر کرده بودم رو کندم‌و پرتش کردم به اون سمت

لباسم رو عوض کردم و به سمت آشپزخونه رفتم تا صبحونه‌ای بخورم

با دیدن دایان که دول لپی مشغول خوردن صبحونه بود کوبیدم پس گردنشو گفتم:

_ به سلام داش خودم...

دایان لقمه اش پرید داخل گلوشو چند تا سرفه کرد و عصبی رو به سمتم گفت:

+دیوونه شدی مگه دختر؟؟ این کارا چیه انجام میدی؟؟
داشتم خفه می‌شدم...

نیشمو تا بناگوش براش باز کردم و گفتم :

_بابا شوخی کردم جنبه داشته باش دیگه...
دریا زیبامون:innocent::sparkling_heart::cherry_blossom:
اوف پارت جدیدو:bomb:🫰:stuck_out_tongue_closed_eyes:
- G00D NiGht 🌝🐱 -
⌧
----------------
ೋ° 🖤   🖤 °ೋ
⌧
----------------
ೋ° 🖤   🖤 °ೋ

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

▯

-----------------

༄❤   ❤༄

سرِ تو با همه جنگه دلم ..🥹:facepunch:▨
بزار همه بگن سنگه دلم ..🤷‍♀️🐚

تو فقط حرف بزن ..
پیش تو که ..🌝✨
ساکت و بی آهنگه دلم ..🫢:blue_heart::notes:
بریم پارت بخونیم دورتون بگردمم🥺🩶
#پارت696
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

بعد از خوردن صبحانه در کنار دایان از سر میز بلند شدم و به اتاقم رفتم

بیکار در حال زل زدن به در و دیوار بودم که یهو یاد پری افتادم

موبایلمو برداشتم و شمارشو گرفتم که بعد از چند تا بوق جواب داد

اول فحشی نثارش کردم و گفتم:

_ای کثافت معلوم هست کجایی؟! شوهر کردی دیگه پیدات نیستا

سرخوش خندید و گفت:

+ اولا که سلام

دوما چطوری؟! منم خوبم عزیزم ، آرمینم سلام‌میرسونه

_ بسم الله بسم الله....
شوهرت دادیم شفا پیداکنی ولی مثل اینکه دیوونه تر شدیاا

+ خفه شو بیشعور
کجایی؟

_ من که خونه ام ، تو کجایی؟!

+ منم بازارم ، اومدیم یکم خرید کنیم

_ الهی آخرین خرید عمرتو بکنی پری
تو چرا انقد میری‌خرید؟؟ تو این ۲۲سالی که از خدا عمرگرفتی فکر نکنم اندازه ی این ماه خرید رفته باشی

صدای آرمین از پشت گوشی میومد که معلوم بود داره با پری صحبت میکنه

پری بدون اینکه اصلا بفهمه من چی دارم میگم‌گفت:

+ آره اره ، ببین دریا من بهت زنگ میزنم فعلا کاردارم خدافظ

بدون اینکه مهلت خداحافظیو بم بده گوشیو قطع کرد ، اه دختره ی گراز ، گوشیو رو من قط میکنی؟؟ صبرکن دارم برات

هوفی کشیدم و لم دادم روی تخت ، خدایا ینی تو شوهرم شانس نیاوردیم...

اگه الان شوهرداشتم میتونستم باهاش برم خرید و کلی تایم بگذرونم

هرچند که امیر الان منتظر جوابم بود و پس بهتره که برم با مامان درموردش صحبت کنم

عزمم رو جزم کردم و بعد از اینکه مطمعن شدم جز من و مامان کسی خونه نیست ، کنارش روی مبل نشستم
پری خانوم کیوتمون:heart::fire:🫣🐱
پارت جدید:relieved:💜
⊠
----------------
༺💜 💜༻
⊠
----------------
༺💜 💜༻
⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

سلام خوشگلای من 🌸 🥹
دیدی میلرزه دلم ، وقتی بهم زل میزنــی?! 👀 🫶
چه قشـنگ از ته چشمات ، به دلم پُل میزنی😍 🌈

هرکی اومـد پشت سرت ، حرف بزنه گفتم هیس🤫:heart:🩹
من غیرتی ام سر تو ، مشکل از اخلاقم نیست😭:innocent:
#پارت697
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دستمو روی پاش گذاشتم و گفتم:

_ مامان جون من چطوره؟!

مامان که درحال خوردن سیب بود و داشت سریال مورد علاقشو نگاه میکرد ، اول نیم نگاهی بهم انداخت و دوباره روشو کرد سمت TV

+ چطور شد حال منو پرسیدی؟

لب‌پایینمو اندازه ی ۳متر گاز گرفتم و گفتم:

_ وا این حرفا چیه؟ من همیشه به یاد تو هستم ای مادر مهربانم

+ خب بگو چی میخوای؟ برو سر اصل مطلب حواسمو پرت نکن

_ دست شما درد نکنه
یعنی منو اینجوری شناختی تو ننه؟ بخدا هیچی ازت نمیخوام

فقط خواستم حالتو بپرسم

+ باشه دخترم حالم خوبه

_ خب خداروشکر
الهی که صد سال زنده باشی

+ ممنون

دستمو زیر چونم گذاشتم و منم زل زدم به تلویزیون...

بعد از چند دقیقه دوباره گفتم:

_ چیزه
میگما مامان....

+ جانم بگو

_ شما و بابا تو چند سالگی باهم ازدواج کردین؟!

مامان که مشخص بود از سوالم جا خورده ، پرسید:

+ من ۲۰سالم بود که بابات ازدواج کردم

چطور حالا؟!

لبخند نامحسوسی زدم و توی دلم گفتم:
هوف خداروشکر که من ۲۰سالم شده
پس دیگه میتونم ازدواج کنم

_ اها هیچی همینطوری
بیکار بودم‌گفتم یادی از قدیما کنم

+ ادم معمولا از چیزی یاد میکنه که خودشم توش باشه.تو که نبودی اصن اون زمان!!

ای بابا ولم کن دیگه مادر من.
اصلا شاید من سادیسم دارم اومدم یه سوال چرتی بپرسم و برم

_ خب من با بقیه فرق دارم دیگه
آقا امیرِ جذاب😎❤🕸
:nEw PaRt...🐱:new_moon_with_face
⌧

----------------

༺ঔৣ♡ ♡ঔৣ༻
⌧

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

▯

----------------

* * *

Hi:relieved:
اوففف پارت داریمممم😌:cherry_blossom:
عطر تو بوی بهارهههه😘:seedling:
چشماتم جاذبه دارههه:):kissing_cat::hearts:
فکر کردی تازه رسیدم؟!:dizzy_face::x:
من یه قرن و با تو دیدم×.×🌍:two_hearts:
#پارت698
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

جوابی بهم نداد و همینطور زل زده بود به تلویزون و فیلم میدید

قلنج های دستمو شکوندم و مردد بودم از اینکه بهش بگم یا نه؟

از واکنشش یکم میترسیدم و نمیدونستم قراره چجوری باهام رفتار کنه

کمی من و من کردم و بالاخره دلمو به دریا زدم و گفتم:

_ مامان میشه یه چند لحظه بهم‌گوش بدی؟ میخوام یه موضوع مهمی و بهت بدم

با حرفم مامان نچی‌کرد و کنترلو برداشت و تلویزون رو خاموش کرد

کاملا برگشت به سمتم و گفت:

+ جانم‌بگو

دستامو داخل هم گره زدم و مشغول بازی کردن با انگشتام بودم

_ نمیدونم چجوری بهت بگم!!
یکم خجالت میکشم

دستی به صورتم کشید و لپمو نوازش کرد و گفت:

+ بگو قشنگم خجالت نکش
من مادرتم مثل رفیقت میمونم

با حرفش ناخودآگاه رفتم توی ۱۵سالگیم ، یبار اومدم بهت گفتم

یه پسره بهم شماره داده و دقیقا قبلش همین جمله رو گفته بود

اما بعدش یه ملاقه ی آهنی برداشت و افتاد دنبالم...
نگم براتون که اون روز مثل خر کتک خوردم ازش و هیچ وقتم یادم نمیره

تمام بدنمو کبود کرده بود و تازه خوشحالم بود بابت اینکه اومدم بهش راستشو گفتم

با صدای مامان از توهم بیرون اومدم

+ چیه دریا بگو دیگه هزار تا کاردارم

صدامو کمی صاف کردم و گفتم:

_ خب ببین مامان
یادته همیشه میگفتی من سن تو بودم بچه داشت؟

با تعجب نگام کرد و گفت !

+ آره که چی؟!

با خنده گفتم :

ـ خب منم الان میخوام بچه دار شم
امیر گنگمون:bomb: ❤ :sunglasses:
:NEW:tangerine

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

“...G🍪🍪D N!Ght“

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

⊠

----------------

୨꙳♡ ♡꙳୧

⊠

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

☒

----------------

ঌ⁘💗   💗⁘ঌ

سلام عرض شد... 🌸 🖐
تو عشقشو داری بگی... ❤️‍🔥 😳
یه نفرو داری... 🫂 ☝️

که دنبالته محل بش نمیذاری... 🚶🤪
عشقشو داری بگی... ♡🫠
یه آدم خوبی... 💁‍♀️👌
از آدم بودن فقط اسمشو داری... ❤️‍🩹😅
بریم پارت قَندام... 🫧✨
#پارت699
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

مامان با حرفم هینی کشید و محکم کوبید و سرم و گفت:

+ خاک برسرت دختره ی خیر ندیده ، این حرفای بی ادبی چیه که میزنی؟؟!

کمی‌کلمو ماساژ دادم و گفتم:

_ فک کنم فن بیانم شخمی بووود
بابا منظورم اینکه اول شوهر کنم بعد بچه دارشم

چشم پشتی برام نازک کرد و گفت:

+ اخه کدوم بی عقلی میاد تورو میگیره؟ مرگ اینکه مغز خر خورده باشه

لبامو آویزون کردم و گفتم:

_ اتفاقا یکی هست
میخواد بیاد خواستگاری ، الانم اومدم از شما اجازه بگیرم

مامان که انگار متحول شده بود ، کمی فکر کرد و گفت:

+کی هست حالا این داماد خوشبخت؟؟

_ تا همین چند دقیقه پیش که میگفتی مغزخر خورده باشن و فلان
چیشد یهو خوشبخت شد؟

+ اونو که داشتم شوخی میکردم
دخترمو به همین راحتیا شوهرنمیدم که
حالا بگو کیه

لبخندی زدم و گفتم:

_ یکی از هم دانشگاهیامه ، انقد پسر خوبیه که نگم برات

+ خب شغلش چیه؟

_مهندسه دیگه.
نقشه کش.نترس اوضاع مالیش اوکیه

+ باشه

مشتاق نگاهش کردم و گفتم:

_ خب الان بگم بیاد خواستگاری؟؟

مامان تشری بهم زد وگفت:

+ چته دختر انقد هولی؟؟ صبرکن بزار به پدرت بگم ببینم چی میگه

_ هوف باشه ، کی بهم خبرمیدی؟؟
دریا خانوم دلبرمون...😌🔥
NeW ParT💜
⊠
----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
⊠
----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

▯

-----------------

୨⑅♡ ♡⑅୧

سلام:sunglasses::fire:
پارت داریم عسلا:stuck_out_tongue_closed_eyes::sparkles:
هستید بزارم پارتو🥱:hearts:؟
بریم برای پارت قشنگام:relieved::point_down:▨
#پارت700

#این‌امیربگیره 🦋:cyclone:

+ گفتم که باید با پدرت صحبت کنم اول ببینم چی میگه

_ خب امشب بهش بگو حتما باشههه؟؟ بوس بهت مامانی عاشقتم

لپشو محکم کشیدم که فحش آبداری نثارم کرد و خواست با لنگه دمپایی بزنتم که از زیر دستش در رفتم و به اتاق پناه بردم

خیالم راحت شده بود و یه جورایی احساس سبکی میکردم

از اونجایی که حوصلم سر رفته بود و این پری هم همیشه چسبیده بود به آرمین

تصمیم گرفتم برای خودم یه کاری انجام بدم تا سرگرم بشم.نگاهی به دور تا دور اتاقم انداخته بودم که شبیه انباری شده بود

بهتره که یه دستی به اتاقم بکشم و بعدش برم یه دوشی بگیرم و و برم بیرون

سرمو با دستمالی بستم و آهنگی پلی کردم.همونطور که قر

می‌دادم لباس‌هامو مرتب می‌کردم و داخل کمد می‌ذاشتم

بعد از اینکه تمام وسایل رو جابجا کردم و یه نظمی به اتاقم دادم و به سمت جاروبرقی رفتم تا برش دارمو اتاقمو جارو بزنم

جاروبرقی شارژی کوچیکم رو برداشتم و مشغول جارو زدن شدم

کارم که تموم شد دستمو به کمرم زدم و آخی گفتم.

وای خسته شدم از این همه کار بهتره یکم بشینم....

روی صندلی میز آرایشم ولو شدم و از آینه نگاهی به خودم انداختم

عرق کرده بودم و موهام که روی پیشونیم ریخته بود چسبیده بود به بدنم

دستمال کاغذی برداشتم پیشونیم رو پاک کردم، یکمی که استراحت کردم حوله و شامپوی مخصوصمو برداشتم و به سمت حموم رفتم تا دوش بگیرم

داشتم به سمت حموم می‌رفتم که با پیچیدن بوی قورمه سبزی زیر دماغم یک آن گشنم شد

دل ضعفه گرفته بودم شدید
قبل اینکه برم ،  به سمت یخچال رفتم موزی از داخلش برداشتم

داشتم به سمت حموم می‌رفتم که مامان جلوی راهم سبز شد و گفت

+ این چیه تو دستت؟
اوففففف پسر جذابمونو🤤 🍥 🤌
:nEw Part..🥹:cherry_blossom
⌧
----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⌧
----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⌧
----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⌧
----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⌧

---------------

ᯓ⁖🩶 🩶⁖ᯓ

☒

---------------

ᯓ⁖🩶 🩶⁖ᯓ

☒

---------------

ᯓ⁖🩶 🩶⁖ᯓ

☒

---------------

ᯓ⁖🩶 🩶⁖ᯓ

☒

---------------

ᯓ⁖🩶 🩶⁖ᯓ

سلام😵‍💫💫 ؛
می‌گفتم نباشم🫤🚶 ؛
می‌گفتی نمیشه🥺❌ ؛
می‌کشیدی یه قلب🤭♡ ؛
رو بخار شیشه🫰🪞 ؛
اما نمی‌دونستی جاش رو شیشه میمونه🙃🩶 ؛
بِیبی ببین بارونه🥹⛈️ ؛
بریم پارت بخونیم بِیبیام😂👏 ؛
#پارت701

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

اول نگاهی به موز انداختم تا ببینم واقعاً موز برداشتم یا اینکه اشتباه کردم؟؟

آخه مامان یه جوری ازم سوال پرسیده بود که انگار تریاک تو دستمه....

عاقل اندر سیفانه نگاهی به مامان انداختم و گفتم:

_ وا خوب موزه دیگه

+می‌دونم موزه میگم داری با این موز کجا میری؟؟ حوله چیه داخل دستت

_هیچی بابا دارم میام حموم چطور ؟؟

+آدم با موز میره حموم دختر بی‌حیا؟؟

با فهمیدن منظورشو و اون چیزی که داخل ذهنش بود مثل لبو سرخ شدم و لب گزیدم

این مامان منم چه فکرایی می‌کنه‌ها....

دلخور نگاش کردم و گفتم :

_مامان این حرفا چیه که می‌زنی؟؟
گشنم شده بود گفتم این موزو تو حموم بخورم

مامان سرش رو تکون داد و از سر راهم رفت کنار.اما مطمئن بودم که داره یه گوشه منو می‌پاد تا ببینه قراره چیکار کنم

امان از دست این مادرا
آه جگر سوزی کشیدم و به سمت حموم رفتم

اول لباسام رو بیرون حموم درآوردم و بعدش همراه موز قشنگم به داخل رفتم

همونطور که شیر آب رو تنظیم می‌کردم موز رو هم پوست گرفتم و در عرض یک ثانیه خوردمش

انقدر تند تند خورده بودم که فکم درد می‌کرد دستی به چونم زدم و.کمی ماساژش دادم.

کش موهام رو که باز کردم.به دستگیره در حموم آویزونش کردم و یک ضرب رفتم زیر آب

آخیش عجب حالی می‌داد حموم کردن
خلاصه دوش مفصلی گرفتم و بعد از اینکه موهام رو.با سرشور شستم

خودمو با حوله خشک کردم و از حموم رفتم بیرون.

داشتم به سمت اتاقم می‌رفتم که با شنیدن صدای مرد غریبه‌ای اونم از داخل آشپزخونه گوش‌هام تیز شد و آروم آروم به سمت آشپزخونه رفتم...
پری دخمل نانازم🥺💞🔗؛
NEW PART🐱؛
☒

-----------------

୨ৎ ♡ ♡ ୨ৎ
☒

-----------------

୨ৎ ♡ ♡ ୨ৎ
☒

-----------------

୨ৎ ♡ ♡ ୨ৎ
☒

-----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

⌧

----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

⌧

----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

⌧

----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

⌧

----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

⌧

----------------

ঌ∘💜 💜∘ও

- سلام😌♨️ -
- هرکاریم کنی عشق منی😀❤️‍🔥 -
- بعضی اخلاقات زشته ولی😬🍃 -
- بهت میگم فرشته یعنی🤫🪽 -
- من جهنمم تو بهشت منی🥹🤍 -
- بریم واسه پارت دلبرانم😲💕 -

#پارت702

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

چشمامو ریز کردم و نگاهی به ساعت انداختم ساعت حدود یک و ربع بود و این تایم از ظهر هیچکس خونه ما نمی‌اومد

پس این آقاهه کی بود که داشت با مامان صحبت می‌کرد؟؟

کمی که رفتم جلوتر با شنیدن صدای آشنایی داشتم داخل مغزم آنالیز می‌کردم که این صدای کی می‌تونه باشه

اما از اونجایی که گشنم بود چیزی به مغزم نمی‌رسید و تصمیم گرفتم برم داخل آشپزخونه تا ببینم کیه

اما سر و ریختم آنچنان مناسب نبود پس تصمیم گرفتم که برم اول لباس بپوشم...

بدو بدو به سمت اتاقم رفتم بعد از اینکه لباس دم دستی از داخل کشو برداشتم ،

با همون موهای نم گرفته و شونه نکرده بدو بدو به سمت آشپزخونه رفتم

وارد آشپزخونه که شدم با دیدن میعاد که کنار مامان نشسته بود.

و داشتن با همدیگه چای می‌خوردن

ابروهامو دادم بالا، این نکبت‌زاده اینجا چه غلطی می‌کرد ؟؟

مگه نگفتم دیگه نمی‌خوام ببینمش!!!
اه چقدر این بچه سیریش بود

به خر اگه تا الان گفته بودم دیگه نمی‌خوام ببینمت واقعاً فهمیده بود
یعنی آی کیو این بشر از خرم کمتره.؟؟

اخمی کردم که میعاد با دیدنم لبخندی زد و گفت:

+ سلام دختر خاله بیا بشین

از لحن صحبتش واقعاً تعجب کرده بودم.اولین بار بود که منو اینجوری صدا می‌زد

.نکنه سرش به سنگ خورده باشه و آدم شده باشه؟؟ نه بابا بعید می‌دونم.

رفتم روبروشون نشستم و سوالی مامانو نگاه کردم که خودش گفت:

+میعاد اومده به من سر بزنه.
#پارت703
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با حالت تمسخری گفتم:

_ آها پس جمع خانوادگیه!! من میرم شما به معاشرتتون برسید . راحت باشید

داشتم از آشپزخونه میرفتم بیرون که مامان گفت:

+ بیا بشین با ما یه چایی بخور دریا

چشمامو روی هم فشار دادم و به اجبار رو به روی مامان نشستم

میعاد داشت با چشمای هیزش درسته قورتم میداد و از این طرز نگاهش متنفر بودم

مامان پاشد تا برام یه چایی بریزه و منم سعی میکردم با شمرد خط و خش های میز حواسمو از میعاد پرت کنم

مامان یه لیوان چایی برام ریخت و جلوم گذاشت ، لبخندی بهش

زدم و تشکری ازش کردم

رو کرد سمت میعاد و گفت:

+ خب نگفتی
کاری داشتی اومدی اینجا؟؟

مشخص بود که مامان هم زیادی حوصلشو نداره و فقط میخواد از سر خودش بازش کنه

میعاد دستاشو داخل هم گره کرد و گفت:

_ نه خاله همینجوری اومدم پیشتون
اگه سرتون شلوغه رفع زحمت کنم

زیر لب جوریکه نشنوه گفتم:

_ الهی به حق پنج تن بری دیگه برنگردی نسناس!!

خداروشکر که مامان نشنیدو حواسشم اصلا به من نبود

مامان دستی لای موهای رنگ کرده اش کشید و گفت:

+ کار که زیاد دارم

میعاد از روی خود شیرینی گفت:

_ خب بگو برات انجام میدم خاله

+ اخه خودم باید انجام بدم
قراره برای دریا خواستگار بیاد و انشالله ۲ هفته دیگه نامزدیشه

چایی که تو دهنم بودو پوف کردم سمت میعاد که همش ریخت روی میز

اخه این چه خبر یهویی بود که دادی مادرمن؟؟ نگفتی من یهو سکته میکنم این وسط میمیرمممم؟؟
دریا خانوم دلبرم🥺🩶🫧؛
NeW ParT 2😱🐙؛
⊠
-----------------
ᯓ∘° 🩶   🩶 °∘ᯓ
⊠
-----------------
ᯓ∘° 🩶   🩶 °∘ᯓ
⊠

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

. 💜

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

-----------------

𓆩💜 💜𓆪

~ سلاااام😊👻 ~

~ آروم می‌کنی حالِ بدِ منو 🫠🩹 ~

~ می‌دونی تو تکی آرومِ جونِ من ☝️ ♡ ~
~ چشمام خیره به چشمایِ تو میشه 🫣 👀 ~
~ عاشقت می‌شم تو نگات درمونِ من 🫰 💉 ~
~ خودت می‌دونی انقده می‌خوامت 😳 🪽 ~
~ ندیدم کسی رو دستِ من بخوادت 🙌 ♡ ~
~ زدم رو دستِ عاشقای شهر 😌 👻 ~
~ آرومِ جونِ من قلبِ من فدات هی 🥹 🦢 ~
~ بزنید بریم پارت بخونیم دخترام 😄 🕊️ ~
#پارت704
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

میعاد با شنیدن حرف مامان حسابی تعجب کرده بود اما مشخص بود که به روی خودش نمیاره

میتونستم حدس بزنم که چقد الان عصبیه و داره از درون منفجر میشه ولی نمیتونست جلوی مامان بروز بده

سعی داشت خودشو خوشحال نشون بده اما چندان هم موفق نبود

فقط به لبخند زورکی بسنده کرد و گفت:

_ عه به سلامتی!!

کی هست حالا این دوماد خوشبخت؟؟

+ یکی از هم دانشگاهی های دریاس
پسر خوب و عاقلیه..

اصلا فکم داشت میومد پایین از این تعریف های مامان از امیر. میدونسم که

داره از حرص میعاد قپی میاد و میخواد بهش بفهمونه که دیگه دست از سر کچل من برداره

_ اها فک کنم بشناسمش. خب مبارکه
شوهرخاله میدونه؟! موافقه؟؟

+ اره اتفاقا اون اول با من مطرح کرد ، دیگه دیدم پدر دختر راضی هستن گفتم من چرا سنگ بندازم جلوی پای این دوتا مرغ عاشق؟؟

_ اره اینم حرفیه. ولی خاله میخوای من برم تحقیقات؟

+ نه خودم تحقیقات لازمو انجام دادم
ماشالله دومادم مثل پنجه ی آفتاب میمونه
با سواد ، تحصیل کرده ، خوشتیپ و خوشگل...

جااان؟؟ واقعا مامان داشت درمورد امیر صحبت میکرد؟؟ وای پشمام نکنه امیرو دیده باشه؟؟

نه بابا خنگه از کجا میخواد ببینه آخه!! احتمالا داره یه دستی میزنه به میعاد

میعاد سری تکون داد و گفت:

_صلاح خویش خسروان دانند
ما دیگه بریم ، برای جشن حتما دعوتم کنیدا میام

+ کارت میفرستم براتون حتما
امیر خان خفنمون😎 💫 🫀
- new part 🥐...
⊠
-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⊠
-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
⊠
-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

☒

-----------------

💨💜 💜💨

سلام(:
ابرو به من کج نکن..کج کلاه خان یارمه😳:two_hearts:
خوشگلم و خوشگلم..دل ها گرفتارمه😌♡
یک زن یکه سوارم..هیچ کجا رقیب ندارم😍😂

عاشق اسب سفیدم..دختری چابک سوارم🤪💜🦄
خب بریم برای پارت🥰🤧
#پارت705
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ کارت میفرستم براتون حتما

_ ممنون خاله ، با اجازه

میعاد از روی صندلی بلند شد که مامان هم دنبال سرش برای بدرقه کردن رفت

چند دقیقه بعد مامان وارد اشپزخونه شد که با دیدنش پقی زدم زیر خنده و گفتم:

_ وای مامان دهنت سرویسسسس
خیلی خوب چزوندیشاا

مامان نگاه چپ چپی بهم انداخت و گفت :

+ درست حرف بزن بچه این چه طرز صحبت کردنه؟!

لبمو به دندون گرفتم و گفتم:

_ چیز ببخشید ، منظورم این بود که عالی گفتی
قشنگ مشخص بود که چزیده شده

+ اینم بخاطر تو گفتم وگرنه تو ذاتم دروغ نیست اصلا
خواستم دست از سرت برداره ، امروزم بخاطر دیدن تو اومده بود

قیافمو کج و کوله کردم و ادامه دادم:

_ اه اصلا ازش متنفرم پسره ی بیشعور
همون بهتر که خبر خواستگاریمو بهش دادی

+ آره حالا بیا کمک کن میزو بچینیم

از روی صندلی بلند شدم و گفتم:

_ وای مامان نکنه حالا که میعاد خبرداره بیاد کرم بریزه و مراسمو خراب کنه!!

+ بیخود کرده پسره ی احمق. خودم جلوشو میگیرم اگه بخواد همچین غلطی کنه

با حرف مامان دلم قرص شد و کمک کردم بهش تا میزو بچینه....

ناهارمون که تموم شد ، به دستور مامان ظرفامو شستم و سینکو تمیز کردم

دستمو با لباسم خشک کردم و به اتاقم برگشتم که دیدم گوشیم داره زنگ میخوره

اوف امیر جونم بود که!! فوری گوشیو جواب دادم و گفتم:

_ جانمم
پری خانوم کیوتمون:relaxed:🐱
پارت جدید قلبم:dizzy_face::hearts::leaves:
⊠
----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
⊠
----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
⊠
----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
⊠
----------------

ᯓ°🩶 🩶°ᯓ
▯
----------------
ᯓ°🩶 🩶°ᯓ
▯
----------------
ᯓ°🩶 🩶°ᯓ
. . ♡:last_quarter_moon_with_face:. .
. . ♡:last_quarter_moon_with_face:. .
. . ♡:last_quarter_moon_with_face:. .
▯
----------------
ᯓ°🩶 🩶°ᯓ
▯
----------------
ᯓ°🩶 🩶°ᯓ
Hlooo😭
تو یه دنیای بزرگ..تو قلب کوچیک منی:heart: 🖇️
تو که انگار خودمی..از رگ و خون و تنمی🥹 ✿
تو صدات مسکنه ، وقتی برام حرف میزنی🥰 💊
اون چشات قفلی داره وقتی بهم زل میزنی🫶 😘 💖
بیاین بریم پارت بخونیم😁 🩶
#پارت706

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ به به چه عجب!! بالاخره این گوشیو جواب دادی شما

نگاهی به صفحه ی گوشی انداختم و گفتم:

_ وا مگه چند بار زنگ زدی؟!

+ یه ۴/۵باری میشد فک کنم ، کجا بودی؟!

_ داشتم ظرف میشستم عزیزم . جانم کاری داشتی؟؟!

+ کار که نه ولی شما قصد نداری بیای شرکت؟؟!

انگشت کوچیکمو انداختم لای ناخونم و یه تیکه سبزی که توش گیر کرده بود رو در آوردم و با همون لحن گفتم:

_ اتفاقا میخواستم اماده شم عزیزم
میای دنبالم؟

+ ماشین نداری مگه خودت؟ بیا دیگه

وا چقد جدیدا گشاد شده بودا ، پس اون همه عشق و محبتی که

توش موج میزد؟؟ نکنه داره بهم خیانت میکنه هوم؟؟

ناگهان صدایی از درونم گفت:

_ آخه منگل وقتی بهت درخواست ازدواج داده چه دلیلی داره برای خیانت؟؟ یکم عقلتو به کار ببنداز دریا

خودم حرف خودمو تایید کردم و زمزمه کردم:

_ آره بابا راس میگه

+ چی میگی؟ کی راس میگه؟؟

از هپروت بیرون اومدم و گفتم:

_ هیچی با خودم بودم ، میای دنبالم یا نه؟؟

+ بپوش دارم میام

_ خاب

گوشیو قط کردم و مانتو و شلوار مشکی به تن کردم ، حوصله ی مقنعه نداشتم و به جاش شال مشکی رنگی گذاشتم

کیف مشکیمم برداشتم و آرایش نکرده از در خونه زدم بیرون

یک ربی میشد که پایین بودم و منتظر امیر تابرسه
پری خانوم دلبرمون😆🥺
اوه اوه پارت جدید:new_moon_with_face::sunflower:
▯
-----------------

୨ ♡ ♡ ୧
▯
-----------------

୨ ♡ ♡ ୧
▯
-----------------

୨ ♡ ♡ ୧
▯
-----------------

୨ ♡ ♡ ୧
▯
-----------------

୨ ♡ ♡ ୧
▯
-----------------

ঌ°❤ ❤°໒
☒
----------------
ঌ°❤ ❤°໒
☒
----------------
ঌ°❤ ❤°໒
☒
----------------
ঌ°❤ ❤°໒
سلام خوشگلام:grinning::fire:
هر چقدر بد بشی باز دارم هواتو...😳❤️‍🩹
اصلا انگار نیمکتای شهر منم، آدمکا تو...😅✨
تو ازم دور میشی و من، از دور میپامت...🥹🚶
کندم از همه کارم برا تو...🫠🫂
بریم برای پارت خفنمون😋😌
#پارت707
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

بعد از نیم ساعت بالاخره امیر تشریف آوردن و جلوی پام ترمز زدن...

پاییز شده بود و سوز میومد ، دستامو دور خودم حلقه کردم و

چپیدم توی ماشین
با صدای رسایی گفتم:

_ سلام

امیر اول نگاهی به ریخت و قیافم کرد و با ناراحتی گفت:

+ اتفاقی افتاده؟؟

_ نه چه اتفاقی مثلا؟!

+ نمیدونم آخه مشکی پوشیدی!! گفتم شاید کسی مرده

نگاهی به لباسام انداختم و گفتم:

_ آها اینارو میگی؟! نه بابا همینطوری فاز دپ برداشتم یهو

+ آها باش

حرکت کردیم و منم اولین کاری که کردم این بود که ضبط ماشینو تا آخر زیاد کردم اما طبق معمول با آهنگای خز امیر داشتم از خنده جرمیخوردم

آخه این آهنگا چی بود که این خل و چل گوش میداد؟؟!

تند تند میزدم آهنگ بعدی تا یکی که مد نظرمه رو گوش بدم اما هرچقد که میزدم جلو آهنگاش چرت و پرت تر میشد

+ ای بابا سوزوندیا ضبطو
بزار یه آهنگو گوش بدیم دیگه

طلبکار گفتم:

_ آخه اینم شد آهنگ؟ اه اصن خاموش باشه بهتره

ضبطو خاموش کردم و زل زدم به جاده

+ باشه حالا اخم نکن

_ منت کشی ممنوع!!

+ عه؟! حیف شد که
میخواستم بگم بریم یه بستنی بخوریم باهم
پس حالا که قهری بمونه برای بعدا

_ چیه فک کردی من با بستنی خر میشمممم؟؟ خب درست فکر

کردی عسیسم
بزن بریم
شخصیتِ امیر🐱:heart::fire: 🤞
:nEw PaRt…:fire::strawberry:

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

----------------

৩ஃ🖤 🖤ஃ৩

☒

-----------------

༺ ❤ ❤ ༻
:Hiii:sunglasses
درسته بنز ندارم🖐 🏎
ولی 206 که دارم🤙 👻
خط ثابت ندارم🙁 ☎
ولی ایرانسل که دارم😃 🩹
از بین اینهمه من یه خانوم خوشگل که دارم 😝 ❤
خب دیگه عسلام بریم پارت بخونیم😭 😋
#پارت708
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

امیر تک خنده ای کرد و جلوی بستنی فروشی نگه داشت و از ماشین پیاده شد

+ چی میخوری تو؟

_ همون همیشگی

+ باش

به سمت بستنی فروشی رفت و بعد از چند دقیقه با دوتا ظرف پر از بستنی برگشت

وای این علاقم به بستنی واقعا عجیب و غریب بود!

امیر ظرف بستنیمو به سمتم گرفت و گفت:

+ بفرمایید نوش جان

با لبای اویزون گفتم:

_ عه پس قیفش کوو؟ میدونی که من با اون قیف دوسدارم بخورم

+ ای بابا یادم رفت بخرم ، بزار الان میخرم برات

خواست بره که جلوشو گرفتم

_ نمیخواد حالا ولش کن ، همینجوری میخورم

یه قاشق از بستنیو گذاشتم دهنم که نمیدونم امیر از کجاش قیفی در آورد و گرفت سمتم

+ یعنی فکر کردی من یادم میره؟

فوری قیفو از دستش کش رفتم و گفتم:

_ آخ من به فدای تو پسررر
بوس بهت

پثل ندید پدید ها شروع به خوردن کردم و جوری میبلعیدم که انگاری ۱۰سال بود بستنی نخورده بودم

بستنیمون که تموم شد ، لبو لوچمو پاک کردم و امیرم حرکت کرد

بعد نیم ساعت که رسیدیم ، وارد آسانسور شدیم و رفتیم به طرف شرکت

از داخل صدای داد و فریاد میومد که متعجب به امیر نگاه کردم

_ جنگه؟ چخبره باز؟

+ نمیدونم والا ، صدای ماهانه!!

_ آره صدای خود نسناسشه دیگه ، اوه اوه فک کنم داره منشیو قورت میده

امیر تک خنده ای کرد و گفت:

+ جدی باش دریا
آقا امیرِ گنگمون 🔥🫢
nEw 🦊
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

-----------------

ৎ୭ 🩶   🩶 ୨ৎ
▯

----------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

----------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

----------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

----------------

꧁♡ ♡꧂

⊠

----------------

꧁♡ ♡꧂

سلام گوگولیام😌:relieved:
پارت آوردم براتوناااا
هستید بخونیم؟!🤓:strawberry:
زودتر بیاید بالا پس:scream::fire:
خب پس بریم پارت...
#پارت709
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

امیر تک خنده ای کرد و گفت:

+ جدی باش دریا

اهم اهمی کردم و گفتم:

_ بعله ببخشید ، بریم تا اینا همو نکشتننن

امیر درو باز کرد و باهم وارد شرکت شدیم
ماهان تا کمر خم شده بود روی میز منشی و یه صحنه ی بدی رو برام تداعی میکرد که جایز نیست بگم براتون

فک کردم قراره رمانتیک بازی ببینم که ماهان ناگهان چنان فریادی کشید که لرزیدم

_ گفتم اینا چیه رو میز من؟؟؟

امیر فوری گفت:

+ چیشده ماهان چرا داد میزنی؟؟

ماهان عصبی برگشت سمتمون و گفت:

_ وای خوبه که اومدی!! ببین این دختره ی کودن چه گندی زده

امیر

ماهان از رو به روی میز کنار رفت که با دیدن صدف که به تازگی منشی شده بود و الان داشت ترس سکته ناقص میزد ، سوالی گفتم:

_ چیکار کردی؟!

صدف دستمالی برداشت و دماغشو باهاش پاک کرد و گفت:

_ سلام

امیر جوابشو داد و گفت:

+ علیکم
چیشده؟!

صدف فین فین کنان گفت:

_ آقا بخدا کارم عمدی نبود ، اشتباها نقشه هارو جا به جا تحویل دادم

ریز ریز خندیدم که ماهان اخمی کرد و مجبور شدم خفه خون

بگیرم

+ کدوم نقشه ها بود؟؟

_ نقشه های مهندس مهدوی و دادم به مهندس نور

+ خب تر زدی تو همه چی  که خانوم محترم
اون نقشه ها زمین تا آسمون باهم فرق داشتن
پری خانوم جذاب باشه؟!🥺💗🦋
پارت جدید خوشگلم:)🐼💗
⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

----------------

ঌ৹♡ ♡৹ঌ

⊠

----------------

ঌ৹♡ ♡৹ঌ

⊠

----------------

ঌ৹♡ ♡৹ঌ

⊠

----------------

ঌ৹♡ ♡৹ঌ

⊠

----------------

ঌ৹♡ ♡৹ঌ
Hi🦋
Hiiiiii:relieved:
خب خوشگلا بریم برای پارت هیجانیمون؟!😱🔥
#پارت710
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ گفتم که عمدی انجام ندادم آقا امیر

پریدم وسط بحثشون و گفتم:

_ ای بابا ول کنید دیگه.حالا یه غلطی کرد تموم شد و رفت ، جای این کارا زنگ بزنید و خبر بدین به جفتشون

ماهان دست انداخت توی موهای پرپشتش و گفت:

_ داش تو زنگ بزن من عصابم واقعا شخمیه

+ تو برو تو اتاقت خودم حلش میکنم

ماهان که رفت ، انگار دختره تازه یکم اروم شده بود ، نشست روی صندلیش و نفس عمیقی کشید

امیر هم گوشیشو برداشت و رفت داخل اتاقش
به سمت میز صدف رفتم و گفتم:

_ شانس اوردی که نخورتت

+ من واقعا از عمد انجام ندادم

_ مام نگفتیم که عمدی کردی عزیزم
حواستو بیشتر جمع کن من بعد

+باشه سعی میکنم

_ آفرین ، حالت که اوکی شد یه چایی بیار تو اتاق

به سمت اتاق امیر رفتم که دیدم درحال صحبت کردن با موبایلشه هنوز

کیفمو پرت کردم روی میز و کنارش نشستم
بعد از اینکه تلفنش تموم شد هوفی کشید که گفتم:

_ چیشد امیر حل شد؟؟

+ یعنی ریدم تو مغز این دختره. خوبه تمام نقشه ها کد دارن وگرنه میخواست چیکارکنه دیگه؟

_ ای بابا ولش کن حالا اونو ، چیشد اوکی شد؟

+ آره باهردوشون قرار گذاشتم یک ساعت دیگه بیان نقشه هاشونو ببرن

دستی روی گردنش کشیدم و گفتم:

_ آفرین عشقم

دریا وقتی به امیر نگاه میکنه:😭😂
پارت جدید قلبم...😱🍓
⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⌧

-----------------

ᘏஃ ♡   ♡ ஃᘏ

⊠

----------------

ঔৣ💓 💓ঔৣ

⊠

----------------

ঔৣ💓 💓ঔৣ

Hi🦋
حـالا هعی برو بیا صد بارم😌:footprints:
هرچی میخوای بگو دربارم:joy::fire:
بگو بد بودش اخلاقم..اصلا بلاک کن همه خطامم❌😳
من که میدونم هنوز واسه تو فرق دارم..🥺
#پارت711
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ آفرین عشقم

+ خب دیگه تنبلی بسته ، بریم سراغ کار

_ واااا من کجام تنبله؟! خوبه داشتم گند صدف خانومو جمع میکردم

+ آها تو داشتی جمع‌میکردی؟ بسیار عالی

_ حالا من و تو نداریم که عزیزم ، چه فرقی میکنه؟؟ راستی امیر یه چیز بگم؟

+ جونم بگو

موهامو دور انگشتم پیچ دادم و با ناز گفتم:

_ امروز با مامانم درموردت صحبت کردم

گل از گلش شکفت و با خوشحالی گفت:

+ جدی میگی؟! خب بگو ببینم چی گفت..

_ اره جون تو راست میگم
گفتم که با بابا صحبت میکنه برای خواستگاری

+ ای جونم ، پس یعنی نظر تو مثبته؟؟

_ نظر من بستگی به نظر بابام داره ، اول باید خودتو به پدرم ثابت کنی

+ ای به چشم ، ثابت میکنم . نگفت تا کی خبرشو بهت میده؟؟

کنار دماغمو خارشی زدم و گفتم:

_ حالا گفت سعی میکنه زودتر اطلاع بده بهم ، هروقت بهم گفت منم سریع بهت میگم

+ پس فک‌کنم وقتشه که منم به مامانم خبر بدم

گوشیشو از جیبش در آورد و از روی صندلی پاشد
وای یعنی میخواست الان به مامانش خبر بده؟؟

_ امیر واستاااا ، بزار اول ببینم بابام موافقت میکنه با اومدن ما؟؟

+ میکنه ، حتما باید موافقت کنه

به حرفم اصلا توجه ای نکرد و همونطور که دنبال شماره ای میگشت از در رفت بیرون ؛ وای یکمی استرس گرفته بودم

یعنی قرار بود چی بشه؟؟ یعنی واقعا میخواستم عروس شم؟؟
اخجون دیگه فقط بخور و بخواب
دریا خانومِ نازمون🥺🩶
:nEw :hearts
☒

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

----------------

* * *

⌧

----------------

࿐🖤 🖤࿐

Hii😱
سرِ تو با همه جنگه دلم ..🥺👊
بزار همه بگن سنگه دلم ..🤷‍♀️:shell:
تو فقط حرف بزن ..
پیش تو که ..🥰✨
ساکت و بی آهنگه دلم ..🤭:blue_heart::notes:
#پارت712
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دستم زیر چونم بود و توی سرزمین عجایب بودم که با بسته شدن در به خودم اومدم

امیر با لبخند داشت نگام میکرد که ازش پرسیدم:

_ چیش آخر کار خودتو کردی اره؟

+ آره مامانم انقد خوشحال شد که نگو دریا ، داشت از پشت تلفن از حال میرفت

_ آخی الهی بمیرم ، مادر شوهرم چقد عروس دوسداشت و ما خبر

نداشتیم

+ اره میگفت عکسشو بیار بهم نشون بده

_ وای نه تورخدا خجالت میکشمممم

+ منگل خانوم عکستو نشون بدم خجالت میکشی؟؟ نگفتم که خودتو بهش نشون میدم

_ خب میدونم بزار شب خواستگاری منو ببینه و سوپرایز شه یهو

+ باشه بابا بهش نشون نمیدم نترس
به افختار این خبر خوش امشب شام مهمون ، خوبه؟

ذوق زده کف دستامو بهم‌کوبیدم و گفتم :

_ عالییی

+ پس کمک کن به آقاییت تا زودتر کارارو اوکی کنیم و بریم یه رستوران توپ

ایش همش میخواست ازم خرحمالی بکشه ، خب نمیشد یه امروزو به افتخار عروس شدنم‌کار نکنم؟؟

امیر وقتی دید بادم خالی شده تک خنده ای کرد و گفت:

+ خب حالاااا قیافه اشو ، انگار بهش گفتم آپلو هوا کنه!! چقد گشاد شدی تو دریا

_ نخیرم خیلیم انرژی دارم ، بریم تو کارش....

امیر پشت صندلی نشست که پنج دقیقه بعد در به صدا دراومد

+ بعله بفرمایید

در باز شد و صدف با چشمای ورم کرده اومد داخل

_ آقا امیر مهندسا اومدن

+ بفرستشون اتاق ماهان الان‌میام

_ چشم

صدف رفت و امیرم از جاش بلند شد

+ تو به کارت برس تا من اینک اوکی کنم بیام

_ باشه برو خیالت راحت
این پسر خیلی گَنگه....😎🤌:leaves:
nEw PaRt...🦊💜

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

꧁💜 💜꧂

⊠

----------------

ও°♡ ♡°ও

----------------

ও°♡ ♡°ও

----------------

ও°♡ ♡°ও

:cherries::strawberry:..
Hlo:innocent:
با توو عاشق ترم از همیشه ..💜:cherry_blossom:
آدم با تو مگه بَد میشه?!:)
تا میری دلم تنگ میشه ..😟:broken_heart:
پیشِت میمونم هرچی شه🥺:seedling:
#پارت713
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ باشه برو خیالت راحت

امیر که رفت ، بیخیال کار شدم و آهنگی از گوشیم پلی کردم

کش و قوسی به بدنم دادم و از روی صندلی بلند شدم ، صدای آهنگو تا خرخره بلند کردم و با ریتم آهنگ شروع به قر دادن

کردم

خیلی خوشحال بودم و از اینکه قرار بود به زودی امیر به خواستگاریم بیاد کلی شوق و ذوق داشتم

بدنمو با مهارت خاصی پیچ و تاب میدادم و تو دنیای خودم بودم که یهویی در باز شد و امیر و ماهان اومدن تو

تو همون حالت خشکم زد و دستم روی هوا ثابت مونده بود

ماهان اخمی کرد و اومد داخل که امیر چشماشو برام درشت کرد و به اهنگ اشاره ای کرد که منظورشو فهمیدم

آهنگو کم کردم و گفتم:

_ چیزی شده؟؟

+اینا قبول نکردن نقشه هارو ، گفتن باید از اول بکشید

ابروهامو بالا انداختم و گفتم:

_ وا ینی چی؟! مگه نقشه ها ایرادی داره؟؟

ماهان نشست روی صندلی و لیوان آبی برای خودش ریخت و یک نفس سرکشید

امیر گفت:

+ نه ولی دارن زرنگ بازی درمیارن ؛ دارن از اشتباه ما استفاده میکنن تا دوباره یه طراحی دیگه با دل خواه خودشون انجام بدیم

واییی مگه میشه؟ما کلی سر این نقشه ها وقت گذاشته بودیم و شب بیداری کشیده بودیم

_ یعنی چی آخه؟؟ بگید جمع کنن خودشونو تا لت و پارشون نکردما

+ الان هرچی بگن حق دارن دیگه ، ما قرار داد بستیم باهاشون

_ یعنی دوباره از اول؟؟

+ هووف نمیدونم واقعا
دریا خانومِ کیوتمون😌:relieved:
پارت جدید نفسم...:new_moon_with_face:🦊
.🩶
▯

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

⌧

----------------

୨୧ 🩶 🩶 ୨୧

Hi GuYs:innocent:

بیاید بالا پارت بخونیم🥱

00:00 ✨🥴

بریم سراغش؟! 🤕 ✿

#پارت714

#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

آهی کشیدم و خیره شدم به موزائیک های کف زمین که امیر نزدیکم اومد و گفت:

+ یه چیزی بگم نه نمیگی؟؟

وا چرا انقد مشکوک شده بووود؟؟ خب مثل آدمیزاد حرفتو بگو دیگه

_ نه بگو چیشده؟؟

+ میشه تو بری باهاشون صحبت کنی دریا؟؟ هرچی باشه تو دختری مطمئنم حرف تورو قبول میکنن

محکم کوبیدم روی لپم و چنگی ازش گرفتم و گفتم:

_ خاک برسرمممم یعنی داری از من استفاده ی ابزاری میکنی؟؟

امیر عاقل اندر سهیفانه نگاهی بهم انداخت و گفت :

+ اصن تو میدونی معنی استفاده ی ابزاری یعنی چی که داری میگی؟؟

_ نه خب نمیدونم ، ولی این کار تو دقیقا میشه همین دیگه

+ دریا ول کن این حرفارو ، میری یا نه؟؟

_ نمیدونم خب باید فکر کنم ، اصن چی بگم؟؟ اگه گند زدم چیی؟ اگه همچی بدتر شد چیی؟ وای من نمیتونم

دستشو روی شونه ام گذاشت و گفت:

+ آروم باش دختر چته؟؟ نمیخوای کار شاخی بکنی که ، قراره دو کلام باهاشون حرف بزنی همین

_ عه اگه راس میگی چرا این ۲کلام حرفو تو باهاشون نمیزنی؟

+ ببخشید من نرم ، تورو ببین شاید یکم نرم شن

بسم الله این پسره خل شده بود؟ نر و ماده دیگه چیچیه که این میگه؟؟

چشمو ابرویی براش اومدم تا متوجه ی حرف زشتش بشه اما انگار نه انگارررر..
دریای نازمون🥰 ♡
:NEW:cactus
⌧
-----------------
♡ ♡
⌧
-----------------
♡ ♡
⌧
-----------------
♡ ♡
⌧
-----------------
♡ ♡
⌧
-----------------

୨ৎ💜 💜୨ৎ
⊠
----------------

୨ৎ💜 💜୨ৎ
⊠
----------------

୨ৎ💜 💜୨ৎ
⊠
----------------

୨ৎ💜 💜୨ৎ
⊠
----------------

୨ৎ💜 💜୨ৎ
سلام خوشگلام😭:cherry_blossom:
از کجا اومدی اصلا تو زندگیم?!:)💜
که الان شدی واسم ، کل زندگیم ..🙂 🫶
صبح تا شب پشت گوشی ، دوسِت دارم بم بگی🥲 🌸
با تو من نمیکنم حسِ خستگی 🥺:sparkles:
#پارت715
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ اینجا مگه حیات وحشه که نرو ماده مهم باشه؟؟

+ اینجا جنگه بخور با خورده نشی ، برو ببینم چه میکنیا شیر دختر

_ وای بخدا استرس دارم

نگاهی به ماهان انداختم‌که همچنان رو صندلی نشسته بود و داشت فکر میکرد

سرشو بلند کرد و زل توی چشمام و تو یه حرکت جوگیرانه گفت:

+ ببین دریا اگه بتونی موفق بشی ۳۰درصد از سود این کارو میدم بهت

با این‌پیشنهاد وسوسه شدم و واقعا شیطان در من حلول کرد تا هرجوریکه شده بتونم این کارو عملی کنم

دستمو تو هوا تکون دادم و گفتم:

_ خیالت تخت تخت ، انجام شده بدونش از الان

بعد رو کردم سمت امیر و گفتم :

_ حالا من چی باید بگم دقیقا؟؟ یکم بهم یاد بده حداقل

امیر خیلی عادی گفت:

+ بابا کاری نداره کههه ، برو اونجا هرچی که فک میکنی درسته رو بگو دیگ
فقط یادت نره که باید قانعشون کنیا

_ هوف باشههه اوکیه. دعا کن برام

+ برو ببینم‌چیکار میکنی

نفس عمیقی کشیدم و از اتاق زدم بیرون
اول نگاه خشم ناکی به صدف انداختم و بعد به سمت دفترماهان رفتم

چند تقه به در زدم و با بسم اللهی وارد شدم

دوتاپسر که تقریبا هم سن دایان یا از اون بزرگتر بودن کنار هم نشسته بودن و داشتن باهم زرت و پرت میکردن

با دیدنم سلامی‌گفتن و خیره شدن بهم
لعنتیا حداقل برای احترام از رو صندلی بلند میشدین خب

آقا امیر خفنمون😌:heart::fire:
:NEW:cherry_blossom

❁.

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

ᘏ⑅💗 💗⑅ᘏ

⊠

----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

Hlo:relieved:
پارت داریم عسلای من😊:strawberry:
هستید بزارممم؟!🤓:kiss:
خب بریممم واسه پارت:yum:🦋
#پارت716
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

خب به درک که بلند نشدن!!! مشخصه که شعور خودشونو رسوندن...

بگذریم بهتره برم سر اصل مطلب و تمام صدمو بزارم تا بتونم از این بحران بزرگ عبور کنم

فاز پابلو اسکوبار گرفتم و به سمتشون رفتم و روی صندلی رو به رویی نشستم

لبخند ریزی مهمون لبام کردم و گفتم :

_ سلام وقت بخیر ، بنده مهندس رادفر هستم

پسری که سمت راستم نشسته بود کمی به سمت جلو خم شد و گفت:

+ سلام خوشبختم ، منم مهندس سامان هستم ، در خدمتم

_ خدمت که از ماست آقای مهندس
راستش اومدم درمورد این مشکل نقشه ها باهاتون صحبت کنم

+ بعله بفرمایید

_ ببخشید میشه بدونم این نقشه ها ایرادشون چیه؟!

پسره نگاهی به اون یکی مرده انداخت و گفت:

+ مشکل اینجاست که نقشه ها جا به جا شده ؛ الان از کجا بدونیم تو طراحیش هم موردی نباشه؟
بخاطر همین خواستم تا دوباره از اول نقشه کشی بشه

دوباره لبخند مصنوعی زدم که چشمام شبیه بهنام بانی شد و

بعدش گفتم:

_ این چه حرفیه!! نفرمایید لطفا!!

+ به هرحال احتمال هر چیزی ممکنه

مردی که کنارش نشسته بود خیلی خشک بود بخاطر همین نمیتونستم ارتباط لازم رو ازشون بگیرم

_ ببخشید جسارت نباشه ، میشه چند دقیقه باهاتون تنها باشم؟؟

پسره چشماش برقی زد و رو به اون مرده گفت:

+ کاشانی تو بیرون باش ببینم این خانوم محترم چی میگه

مرده باشه ای گفت و از اتاق رفت بیرون

_ آخیش احساس راحتی میکنم الان

+ خب جانم عزیزم بگو

.

یا خود خداا ، سرعت تغییر مودش با میگ میگ برابری میکرد

اصن.

چقد هول بود بیچاره ، خب خوبه هرچی هول تر بهتر
پری خانومِ گوگولیمون🥺:heart::fire:
پارت جدید
سیسی:stuck_out_tongue_closed_eyes::heartpulse:🦋
⊠

-----------------

ঔৣ💜   💜ঔৣ
⊠

-----------------

ঔৣ💜   💜ঔৣ
⊠

-----------------

ঔৣ💜   💜ঔৣ
⊠

-----------------

ঔৣ💜   💜ঔৣ
⊠

-----------------

ঔৣ💜   💜ঔৣ
⊠

-----------------

* * *

------------------

* * *

------------------

* * *

------------------

* * *

------------------

* * *

Hi:relaxed:
کیف و حالک عزیزا؟!🤣:cherry_blossom:
پارتتت داریمااا
اونم 2تا😎
هستید بخونیم؟!🫠🦋
1
2
3
#پارت717
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

لبخندی بهش زدم و گفتم:

_ میتونم اسم کوچیک شمارو بدونم؟!

+ اره چرا که نه؟ من اسمم حسامه

_ خب آقا حسام یه سوال ، ایشون همکار شماست درسته؟

+ اره چطور؟

_ یعنی اگه شما موافقت کنی اونم حرفی نداره دیگه؟؟ چون تو وجودتون یه جذبه ی خاصی میبینم

کتش رو کمی مرتب کرد و گفت:

+ درست فکر کردی ، حرف من حرف اونم هست . حالا بگو ببینم چجوری میخوای راضیم کنی؟؟

دوسداشتم لنگه کفشمو دربیارم و بکوبم وسط ملاجش!! پسره ی چندشش چی با خودش فکر کرده بود؟؟

فک کنم فیلم زیاد میدید و توقع داشت که الان

براش....استغفرالله

_ اوممم خب اگه بگم من این نقشه هارو کشیدم چی میگی؟!

یه تای ابروشو داد بالا و گفت:

+ جدی اینارو تو کشیدی؟! عجب دختر با استعدادی هستی تو عزیزم

_ مرسی قربون شما ، حالا میخواستم ببینم اگه امکانش هست میشه این نقشه هارو قبول کنید ؟

+ خب والا حقیقتش جا خوردم از این حرفت
چجوری میتونم رو حرف خانوم زیبایی مثل ما چیزی بگم؟؟

دوتا دستامو به هم کوبیدم و گفتم:

_ یعنی دیگه موافقت کردی!!

چند ثانیه فک کرد و گفت:

+ آره دیگه چیکارکنم؟ مجبورم

ـ وایبی مرسییی چقد شما مهربونی آخه
#پارت718
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پارت جدید میره داخل چنل حذفیاتمون😍💧💗

عشقاممم این پارت خیلی هیجانیهبخاطر... تو چنل حذفیاتمون میزارم برید بخونید 🤭

CAJGDIFA0EXIJWOKTPFKCFHUDUHFWBRT//
CAJGDIFA0EXIJWOKTPFKCFHUDUHFWBRT//
پارت جدید رو تو چنل #حذفیات گذاشتم سریع برو بخون تا پاک نشده 💧
میزنم یه ست بلک با
*پسرم:sparkles:❤:stuck_out_tongue_closed_eyes:
پارت جدیدوووو:stuck_out_tongue_closed_eyes:
🤍:cherry_blossom:
⊠

-----------------

꧁💗 💗꧂
⊠

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

☒

-----------------

࿐💜 💜࿐

:Slam:relieved

مَگه میشه باشی و تنها بمونم?!:)🤍
محاله بزاری ، محاله بتونم ..😳🫰
دلم دیگه دلتنگیاش بی شماره ..
هنوزم به جز تو کسی و نداره 🕊:heart:
تحمل نداره نبـاشی ..
دلی که تو تنها خداشی ..🫶🩶
#پارت718
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

داشتم خر ذوق میشدم که گفت:

+ البته به یه شرط

لبو لوچه ام آویزون شد و گفتم:

_ ای بابا، چه شرطی؟

+ اینکه قول بدی باقی نقشه هارو بیای خونه ام باهم دوتایی بکشیم

اینو گفت و چشمک چندشی بهم زد که از عصبانیت یه طرف صورتم لمس شد

دستی به دماغم کشیدم و گفتم:

_ اره چرا که نه؟! حتما میام

زیر لب داشتم بهش فحش میدادم و ناسزا میگفتم اما اون تو حال و هوای خودش بود و داشت فیض میبرد

+ کاش زودتر میدیدمت دختر

_ چطور؟!

+ اخه پیش پات با یه دختری آشنا شدم ؛ انقد سیریش بود که شمارمو بهش دادم

اره جون عمت!! با این کله ی کچلت حتما دخترا برات صف میبندن

پسره ی دروغگوی الواتت!! چی با خودش فکر کرده که اینجوری داره صحبت میکنه؟

فعلا کارم پیشش گیره وگرنه میگفتم بهش یه من ماست چقد کره داره!!

_ ای بابا بد شد که ، ایراد نداره حالا فرصت زیاده
پس من برم قرار دادو بیارم تا شما امضا کنی

+ برو عزیزم برو

از روی صندلی بلند شدم و عصبی به سمت اتاق امیر رفتم

همچین اخمام توهم بود که امیر با دیدن قیافم گفت:

+ نشد نه؟؟

_ نخیرم شد ، بده بیاد اون قرار دادو بدم بهش امضا کنه

امیر با خوشحالی گفت:

+ وای جدی؟ یعنی راضی شد؟

_ اره بده بیاد تا پشیمون نشده

امیر برگه ای از روی میز برداشت و داد به دستم

+ برو ببینم چیکارمیکنی
این امضارو بگیری یعنی دیگه حلههه

امیر گنگمون:relieved:💜 🌧
پارت جدید قشنگم😝:orange_book::hearts:
.:hibiscus:

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

ঔৣ🖤 🖤ঔৣ
☒
-----------------
ঔৣ🖤 🖤ঔৣ
☒
-----------------
ঔৣ🖤 🖤ঔৣ
Hi GuYs😌
کنارتم از راهِ دورم..:)🤍
خدافظ ماهِ خوبم..👋🌙
با قلبِ پاره پورم ، کنارتم🥺:heart:
میشینی تو کنارِ من باز..یه روز خوب تو فرداست😇🫂
قسم به اشکِ قبل پرواز...کنارتم..🖤🪐
#پارت719
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ امضا شده بدون اینو
فعلا

برگه رو از دستش گرفتم و به سمت اتاق ماهان رفتم

پسره درحال خوردن موز بود که با دیدنم موزو گرفت به سمتم و گفت:

+ بیا یه گاز بزن ازش

_ نوش جان شما بخور

ای کوفت بخوری پدرسوخته...
ببین بیشعور چجوری نشسته جلوم و داره موز میخوره؟؟

اگه به من بود که همین موزو میگرفتم و.....
از فکرایی که تو سرم میگذشت ، لب گزیدم و از شانس گوهم پسره فک کرد که دارم براش لوندی میکنم

موزو انداخت توی پیش دستی و گفت:

+ ای جونم ، چقد تو نازی دختر

خاک تو سرت دریا میمیری دو دقیقه مثل ادمیزاد رفتارکنی؟؟

از ترس برگه رو گرفتم به سمتش تا بلایی سرم نیاورده زودتر امضاعه رو ازش بگیرم و برم

_ بفرمایید اینم قرار داد ، اگه میشه امضا کن برم...

+ ای بابا کجا بری،؟؟ تازه باهات آشنا شدم من

_ منظورم این بود برم تا به کارام برسم دیگه
آخه کاردارم

+ باشه عزیزم الان امضا میکنم

داشت دنبال خودکار میگشت که فوری به سمت میز ماهان رفتم و خودکاری رو به سمتش گرفتم

_ بفرما اینم خودکار

+ مرسی

خودکارو از دستم گرفت و خواست امضا کنه اما جوهر نمیداد

+ رنگ نمیده این

_ از شانس گوه منه
آقا امیرمون😳 🤞 :balloon:
🍓 NEW
🏵 .
☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

☒

---

* * *

⌧

----------------

୨ৎ 💜 💜 ୨ৎ
سام علیک🤓 🍓
هستید پارت بخونیم؟!🫠 🦋
اگه اجازه بدن پارت بزارم😳 🤦‍♀️
خب خب بریم پارت🥹 🍓
#پارت720
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

سرشو بلند کرد و نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ جان؟ چی گفتی؟!

دستمو روی لبم گذاشتم و گفتم:

_ نه یعنی میگم به خشکی این شانس
الان یه خودکار دیگه میارم

+ باشه حالا عجله ای نیست
داریم لذت میبریم دیگه از کنار هم بودن

آرهه جون عمتتت!! چقدم که من از کنار بود بودن لذت میبرم

ایکبیری

به پشت میز ماهان رفتم و دنبال خودکار دیگه ای ازش گشتم تا بدم این بزمچه

ای ماهان خدا لعنتت کنه ، یعنی یه خودکار نداری تو این دفتر واموندتتت؟؟

+ میگم راستی چیشد که این نقشه ها جا به جا شد

همونطور که میگشتم گفتم:

_ والا تقصیر این منشی خنگمون بود
وگرنه تا الان چنین مشکلی برای ما پیش نیومده هرگز

+ بهتر
عدو شود سبب خیر

_ ههه آره آره همینطوره

بالاخره بعد از کلی گشتن یه خودکاری آبی پیدا کردم و نشستم رو به روش

_ اینم خودکار آبی آکبند ، سالم و نو

+ مرسی عزیزم

خودکارو ازم گرفت و مشغول امضا کردن شد
کارش که تموم شد گفت:

+ بفرما اینم از امضای بنده

با شادمانی نگاهی به امضاش کردم و برگه رو از روی میز برداشتم
دریا خانوم چشم قشنگ...🥺💙🌊
پارت جدید خوشگلم😝🔥
▯

------------------

࿐💙 💙࿐
▯

------------------

࿐💙 💙࿐
▯

------------------

࿐💙 💙࿐
▯

------------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

⌧

-----------------

* * *

سلام سلاممم😌😂
من و ول نکنی تو تنهاییا:(🕊
کاشکی مثلا یدفعه فردا بیای ..😍:heart::fire:
دلم میخواد کنارِ تو بچه شه بااز:)♡🫂
بزنیم تو دل شب خاطره ساااز ..🌝:cherry_blossom:
#پارت721
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ خب خیلیم عالی آقا حسام ، اگه دیگه کاری ندارید من برم!!

+ چرا دیگه ، شمارتو نمیدی؟!

_ بعله بعله حتما ، شما برید من براتون اسمس میکنم

+ مگه داری شمارمو

_ آره دیگه مگه تو قرار داد ننوشته؟!

+ آها یادم نبود ، باشه پس یادت نره ها

_ نه بابا چرا یادم بره؟ باعث افتخارمه کارکردن با شما

+ خوشم میاد دختر زرنگی هستی

از روی صندلیش بلند شد که منم پاشدم و با هم دیگه به سمت در رفتیم

+ پس منتظر تماست هستم ، خوشحال شدم از آشناییت ، فعلا

_ همچنین ، خدا نگهدار

هردوشون از شرکت خارج شدن که منشی گفت:

+ چیشد خانوم حل شد؟

اخمی بهش کردم و گفتم:

_ سرت تو کار خودت باشه

+ بعله ببخشید

به سمت اتاق امیر رفتم که ماهان با دیدنم‌گفت:

+ چیشد امضارو گرفتی؟؟

برگه رو گرفتم‌جلوی صورتش و گفتم:

_ بلهه اینم از این ، خب دیگه درصد من فراموش نشه

ماهان با خنده برگه رو از دستم‌گرفت و نگاهی بهش انداخت

+ چجوری تونستی راضیش کنی؟؟ انقد صفت بود هیجوره راضی نیست دی‌وث

_ دیگه دیگه ، ما ترفندای خودمونو داریم

+ خیلیم عالی
 اون درصدیم که گفتم سرجاشه ، تا فردا تو حسابته

_ ممنون رعیس

ماهان که انگار از این لفظ خوشش اومده بود تک خنده ای کرد و از اتاق رفت بیرون
پری ناز و جذابمون...💜 :cherry_blossom:
:nEw PaRt...:relaxed::speak_no_evil:
▯
---------------
ঌ💜 💜ৡ
▯
---------------
ঌ💜 💜ৡ
▯
---------------
ঌ💜 💜ৡ
▯
---------------

࿐🩶 🩶࿐
⊠

-----------------

࿐🩶 🩶࿐
⊠

-----------------

࿐🩶 🩶࿐
⊠

-----------------

࿐🩶 🩶࿐
⊠

-----------------

࿐🩶 🩶࿐
Hiiii:yum:
چشات داره تازه عشق و یادِ من میده ..🙄:heart:
دیدی گفتم میشیم مالِ همدیگه?!:grin::sparkles:
من عادت دارم به عطرِ تلخت ..🩶📎
داره خوب میشه حالِ من پیشت🥺:seedling:
#پارت722
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دوباره من موندم و این امیر خنگی که مجبور بودم ادامه کارم رو باهاش انجام بدم

خلاصه بعد از یکم کار کردن و رو به راه کردن نقشه‌ها واقعاً دیگه خسته و کلافه شده بودم

دلم یه غذای گرم می‌خواست.نمی‌دونم چرا یهو هوس آش کردم

وای آش اونم آش رشته.آب دهنم و قورت دادم و رو به امیر گفتم :

_میشه بریم آش بخوریم ؟
خیلی هوس کردم امیر

سرشو از داخل برگه‌ای که توش کرده بود درآورد و نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ الان آخه وقته آشه عزیزم ؟؟بعداً حالا می‌خوریم دیگه

لب و لوچمو آویزون کردم و غرغرانه بهش گفتم:

_ اه بیا بریم دیگه همش ساز مخالف می‌زنی حالا چی میشه بریم آش بخوریم ؟؟میگم هوس کردم

+وا بسم الله خوبه حالا باردار نیستی انقدر هوس هوس می‌کنی!!

باشه بابا آماده شو بریم

_ایولا چشم الان آماده میشم

چشمکی بهش زدمو فوری بعد از دو دقیقه آماده شدم

کیفمو روی دوشم گذاشتم و گفتم:

_ خب خب من آماده‌ام بریم؟

+ صبر کن برم تا دستشویی الان میام

کلافه هوفی کشیدم که امیر از اتاق رفت بیرونو بعد از ۱۰ دقیقه از دستشویی برگشت

نگاهی بهش انداختم و گفتم:

_ خدای نکرده اسهالی چیزی داری اینقدر طولش دادی؟؟
تو چشات فرق داره با همه...🥺:blue_heart::sparkles:
nEw PaRt...🦊 💙
⌧

----------------

༄💙 💙༄

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

୨⑅🤍 🤍⑅୧
:Hiii:relaxed
داره بارون میزنه نم نم ..😳🤍⛈
خیابونا چقدر سردن:)🫂
دارم از اون کوچه رد میشم 🕊
که تو رو توش گمِت کردم🥺:sparkles:
خب بریم پارت بخونیم قشنگام:relieved:🤍
#پارت723
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ اه گمشو دریا همش حال ادمو بد میکنی
یکم‌دل پیچه داشتم دیگه

_ پوف ، خب میخوای اگه حالت بده نریم هوم؟؟

+ نه بریم ، بهترم الان

_ باش بریمم

با شور و شوق خاصی به سمت ماشین امیر رفتیم‌و بعد از اینکه سوار شدیم حرکت کردیم

تو مسیر هی اهنگای شادی میزاشتیم و من با اهنگ لبخونی

میکردم

اما برعکس امیر ساکت بود و یه گوشه کز کرده بود

_ خب توام برقص دیگه چرا بیکاری خوشگله؟؟

+ چیزی نیست یکم نفخ معده دارم انگار

_ اها خب باشه

سعی کردم زیاد سر به سرش نزارم تا برسیم ، پشت چراغ قرمز بودیم که افسری به سمتمون اومد و گفت:

+ شیشه رو بده پایین

_ وای بدبخت شدیم. گرفتنمون؟؟

+ نترس بابا لولو خورخوره که نیست

امیر شیشه رو پایین داد و با ارامش کامل گفت:

+ سلام جناب

افسر: مدارک ماشین لطفا

امیر که مشغول دادن مدارکا بود ، شالمو کمی جلوتر اوردم و
نگاهی به افسر انداختم

افسر؛ نسبتتون باهم چیه؟!

هول هولکی گفتم:

_ اقا بخدا ما نامزدیم ، هفته ی بعد هم عقدمونه
میخوایید زنگ بزنم به مادرم باهاش صحبت کنید؟؟

افسره که خندش گرفته بود ، بعد از دیدن مدارک امیر رفت سراغ
ماشین بعدی و چراغم سبز شد

حرکت کرد که نفسمو اسوده بیرون دادم و گفتم:

_ اخیش کاریمون نداشت

+ منکه بهت گفتم ، الکی به خودت استرس میدی همش
امیر خفنمون:sunglasses::hearts::leaves:
پارت جدید عسلم:scream_cat::yellow_heart::spaghetti:
☒

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

▯

----------------

༺🖤 🖤༻

Hloo:smiley:

امشب خستم خبری از کنسرت نیس😭:joy:

خب خب بریم پارت🥰:hearts:

#پارت724

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ بابا خب بخدا افسر میبینم اصن یجوری میشم ، خود به خود استرس میگیرم

+ ولش کن دیگه تموم شد ، بیا رسیدیم اینم اش خوری

با دیدن مغازه ای که اش و حلیم و از اینجور چیزا میفروخت ، با خوشحال پیاده شدم و کیفمو روی دوشم گذاشتم

با امیر به داخل رفتیم و بعد از دادن سفارش ، دستمو زیر چونم گذاشتم و زل زدم به امیر

+ هوم؟خوشگل ندیدی؟!

_ نه اتفاقا ادم پرویی مث تو ندیدم ، دو دقیقه نمیشه نگات کرد

نه؟؟

+ به قول خودت کمتر نگام کن تموم میشما

_ ههه مسخرههههه

یکم‌که کل کل کردیم آش هارو اوردن و با ولع مشغول خوردن شدم

امیر اما کم کم میخورد و مشخص بود که زیاد اشتها نداره

لبمو با دستمال پاک کردم و گفتم:

_ چیه چرا نمیخوری پس؟!

+ هوف دریا چند بار باید بهت بگم؟ میگم که نفخ معده دارم

_ بخور بابا چیری نمیشه

خلاصه به اجبار من چند قاشقی خورد و دیگه کنار کشید

+ واقعا دیگه نمیتونم بخورم، معدم پرشده اصن

_ بده من میخورم بابا حیفه
پولشو دادیما

کاسه ی اش خودم که تموم شد ، اش امیروهم با جاش خوردم و به صندلی تکیه دادم

+ تموم شد؟؟ بریم؟؟

_ اره بریم تموم شد ، خیلی خوشمزه بود مرسی قلبم

+ نوش جون
فقط بزار تا دسشویی برم و بیام خب؟؟

_ ای بابااا ، اوکی برو زود بیا فقط
#پارت725
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با تعجب داشت نگام میکرد و انگار باورش نمیشد که دوتا ظرف آشو یکجا با جاش خورده بودم

_ هوم چیه؟!

+ واقعا معدت سالمه؟؟ این حجم از نخود و لوبیا اصن خوب

نیستا

_ اره بابا من عاشق آشم ، نترس چیزی نمیشه که

+ باشه دیگه پس بریم. چیز دیگه که نمیخوری؟؟

_ اوممم

+ هرچیزی میخوای بگو تعارف نکن

_ امیر یه بوی آش دوغی میاد هوس کردم

+ دریا واقعا میخوای اش دوغم بخوری؟؟! دختر اینا خیلی نفخ میاره ها درجریانی؟؟!

_ بابا هیچی نمیشه خیالت راحت
بگو یه ظرف بیارن بخورم و بریم

هوفی کشید و رو به پسری که اونجا کار میکرد سفارش یه آش دوغ داد

بعد از ۵دقیقه اشو اوردن و شروع به خوردن کردم
با اینکه‌معدم خیلی پر بود اما تا تهش خوردم

_ وای دیگه اصن جا ندارم امیر دارم میترکم

+با این همه نخودی که تو خوردی!! خدا اخر و عاقبت مارو به خیرکنه...
پاشو بریم

به زور از سرجام بلند شدم و به سمت ماشین حرکت کردم

انگاری که شکمم داشت منفجر میشد و یکی اگه منو نمیشناخت خیال میکرد که حامله ای چیزی هستم

دستمو روی شکمم گذاشتم و گفتم:

_ امیررر

+ جانم؟
آقا امیر و داریم مثلِ همیشه با عینک:sunglasses::joy:
پارت جدید خوشگلا🫠💜
⌧
----------------
༄💜 💜༄
⌧

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

-----------------

* * *

سلام کیوتام:heart_eyes:
هستین یه پارت باهم
بخونیم؟؟:stuck_out_tongue_closed_eyes:❁
بریم پارت؟؟! 🐱
3
2
1
#پارت726
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

_ میشه یکم‌پیاده روی کنیم؟؟ راستش خیلی سنگین شدم

+ منکه بهت گفتم کمتر بخور دریا
باشه بریم

لعنت به این شکم لعنتی که همیشه باعث دردسر میشد
خب چیکارکنم دست خودم که نبود!!

وقتی هوس یه چیزی و میکنم‌تا نخورمش دلم اروم نمیگیره

یکمی که قدم زدیم و گپ‌زدیم انگار تازه نخود و لوبیاها داشتن تو شکمم منفجرمیشدن

حس میکردم یه باد عجیبی تو معدم هست که باید زودتر تخلیه شه

اما چجوری جلوی امیررر؟؟ وای خدا مرگم‌بده!! همینم کم مونده بود جلوش بگوزم‌و از فردا لقب دریا گوزو بگیرم...

امیر که انگار متوجه ی تغییر رفتارم شده بود چون میدید که دارم مث مار به خودم میپیچم گفت :

+ چیزی شده؟ چرا اینجوری میکنی؟

_ نه نه چیزی نیست. خودم خوب میشم

+ اها فهمیدم چیشده

اینو گفت و قش قش خندید که زدم تو بازوش و گفتم:

_ای مرگ چرا میخندی؟!

+ ای بابا مگه خندیدن هم جرمه؟؟! خوب دوسدارم میخندم دیگه

_ نخیر جرم نیست. ولی خب نباید بخندی تو این شرایط

+ ببخشیدا کدوم شرایط؟ یکی‌ندونه فکر میکنه انگار داری ۸قلو میزایی

ایشی بهش کردم و رومو ازش گرفتم
واقعا وضعیتم برابری میکرد با زاییدن یه زن باردار

شکمم خیلی نفع داشت و داشتم به زور خودمو تحمل میکردم تا نگوزم

وای اینجوری نمیشه باید امیرو یه جوری دست به سرکنم‌تا  کمی ازم دور بشه و بعدش با خیال راحت به کارم بپردازم

دور و اطرافمو نگاهی انداختم و با دیدن سوپر مارکتی که جلومون بود گفتم:
امیرخوشتیپمون:heart_eyes:
N. P🦊🍁
▯

-----------------

༺ೋ💜   💜ೋ༻
▯

-----------------

༺ೋ💜   💜ೋ༻
G00D N!Ght🌝🦊
▯

-----------------

༺ೋ💜   💜ೋ༻
▯

-----------------

༺ೋ💜   💜ೋ༻
▯

-----------------

༺ೋ💜   💜ೋ༻

⌧

-----------------

ೋ💜 💜ೋ

⌧

-----------------

ೋ💜 💜ೋ

⌧

-----------------

ೋ💜 💜ೋ

سلامی به زیبایی برف امروز😎❄️
حالتون چطوره خوشگلا؟!🤓🍓
WzZzzZzz🐝
ویزی مسموم شده نیست امشب...😔🤦‍♀️
برای سلامتیش نفری 100بزنید به حسابش خوب میشه!!
😭:joy:
#سازمان‌حمایت‌ازویزی‌مظلوم:)))
#پارت728
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

کنارش نشستم و دستمو روی پاش گذاشتم و گفتم:

_ جونم باباجون؟؟

مامان که مثل مجسمه داشت نگام میکرد ، چشمو ابرویی برام اومد و فهمیدم که اون موضوع رو گفته

بخاطر همین پرید وسط حرف بابا و گفت:

مامان: من میرم چایی بیارم اقا

+ برو عزیزم

و بابا نگاهشو از مامان گرفت و چشم‌دوخت بهم

+ چطوری دخترم؟؟ همی خوبه؟؟ کار چطوره؟؟

_ هعی بدک نیستم ، خسته ام فقط
کارم‌خوبه سلام میریونه

+ خب خداروشکر
دانشگاه چطوره؟؟

ای باباا خب چرا انقد صغری کبری میچینی اخ پدرمن؟؟ یه راست برو سراصل مطلب دیگه

_ اونم خوبه درسام همشون بسته بابایی

+ خوشحالم که اینو میشنوم ازت
امیدوارم همیشه موفق باشی عشق بابا

چشم انتظار خیره بودم به لباش تا ببینم قراره بعدش چی بگه

اما زد تو ذوقم و برگشت و تلویزون و نگاه میکرد
همین؟؟ یعنی گفت بیام تا از حالم باخبر بشه؟؟

شونه ای بالا انداختم و متفکر داشتم تی وی میدیدم که گفت:

+ شنیدم برات خواستگار اومده بابا

نیشمو باز کردمو گفتم:

_ بله باباجون

+ خب حالا طرف کی هست؟؟
شب+پاییز+چاووشی♡:)
n3w♡
☒
----------------

ঌ♡ ♡ঌ

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

⊠

----------------

ঌ♡ ♡໒

🤓Hl00
بازم نشستی روبروم ..ماتِ تماشایِ توعم :heart_eyes::fire:
توی چشمات خیره میشم ..درگیر چشمای توعم👀🫶
عشقت نشسته تو دلم..توی تمومِ باورم 🫠 ❤️‍🔥
حالا که حست میکنم ..هر ثانیه عاشق ترمم♡ 🧿

حالا بیاین پارت بخونیم قشنگام🐱:relieved:
#پارت729
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ خب حالا طرف کی هست؟؟

_ هوم؟جان؟

برگشت به سمتم و گفت:

+ چیه دختر چرا دستپاچه شدی؟؟ بالاخره هر دختری یه روز باید ازدواج‌کنه دیگه
یه امر طبیعیه...

سرمو انداختم پایین‌و دیگه روم نمیشد که تو چشماش نگاه کنم حتی

+ سرتو بگیر بالا بابا جان ، تو که کار بدی انجام ندادی خجالت زده ای

سرمو گرفتم بالا و گفتم:

_ راستش بابا یکی از هم کلاسی هامه ، اسمش امیره

+ خب شغلش چیه؟؟

_ تو یه دفتر مهندسی کارمیکنه

+ لابد همونجایی که تو کارمیکنی اره؟؟

_ عه اره شما از کجا فهمیدی؟؟

+ خب دیگه مشخص بود
گفتی چند سالشه؟؟

_ ۵سالی ازم بزرگتره

+ اها . خب میتونی بگی برای جلسه ی خواستگاری اخر همین هفته تشریف بیارن با خانوادشون

_ وای جدی بابا؟؟ چشم‌مرسی

+ دریا دوسش داری؟؟!!

اخه این چه سوال شرمسارانه ای که تو این وصعیت ازم

میپرسید؟؟ خب معلومه نمیتونم درست جوابشو بدمممم

_ چی بگم والا

+ راستشو بگو فقط ، داری یا نه؟؟

_ اوهوم

+ باشه دخترم . برو به کارت برس
آقا امیرمون🤓:strawberry::sparkles:
پارت جدید عسلا🍪 📓 :cherry_blossom:
⍰
----------------
୨♡ ♡୧
و سلامی دوباره😋:cherry_blossom:
دوباره براتون پارت آوردم:see_no_evil::relieved:
هستید بخونیمش یا برم؟🧐 🙄
خب بریم برای پارت هیجانیمون:relaxed::hearts:
🚺 ▨ :Let,s Go:stuck_out_tongue_closed_eyes::runner
#پارت730
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

_ چشم

پس بابا گفتید بگم برای پنج شنبه شب بیان دیگه اره؟؟

+ مشخصه خیلی هولیا دختر ، اره بهشون بگو بیان

_ باشه پس من برم هزارتا کاردارمممم

سری تکون داد و گفت:

+ امان از این دخترای امروزی...

نیش باز به سمت آشپزخونه رفتم و مامانو از پشت بغل گرفتم و گفتم:

_ اخ الهی من قربونت برم . چه کردی تو ای مادررر ، چجوری تونستی مخ مامانو بزنی؟؟

مامان خنده ی مستانه ای کرد و برگشت به سمتم و گفت:

+ اتفاقا بابات خودش راضی بود دخترم ، فقط منتظر یه اشاره از سمت من بود

_ عهه نه بابا؟! خب پس خوبه . مامان من برم این خبر خوشو بدم به امیر تا اونم بال دربیارههه

+ برو مادر ، الهی خوشبخت بشی

دستشو بوسیدم و به سمت اتاقم رفتم ، بهش زنگ زدم و گذاشتم روی ایفون

+ جونم وروجک

_ خبر خبر، عای خبرررر

+ جان چیشده؟؟

_ بابام گفتش که برای پنج شنبه شب با خانواده تشریف بیارید عزیزم

صدای پر شوقش از پشت تلفن مشخش بود که میگفت:

+ وای راست میگی؟؟!! جون من؟؟

_ خدا راست میگم امیر. خودتو اماده کن سریع تر

+ ای به قربونت برم من خوشگل خانومی ، تو نگران نباش تمام کارارو ظرف این ۴روزه انجام میدم خودم

ـ وای امیر یکم استرس دارم
پری جذاب و نازمون🥺:hearts::strawberry:
n3w🐰
⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

-----------------

༺💗 💗༻

⌧

----------------

꧁🤍 🤍꧂

☒

~~~~~~~~~~~~~~~~

꧁🤍 🤍꧂

Silaaaam😌🐱
پارت بخونیم؟!🥺🦋
این سری حرفمو یادگاری کن...
که درسته هرچی که قلبت بگه🖤✨
اگه حس توی اَکت های خشکم نموند!!
هیچی نی بدتر از چشمام کبود🙄:heart:🩹
اگه تا اینجا نمونده هیچکس پهلوم...
دل دادم.
ولی حکم دل نبود:)))black_joker:
#پارت731
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ استرس برای چی اخه؟ مگه من مردم؟؟

_ وا خدانکنه امیر!! چرا وقت خوشی حرفای ناخوشی میزنی؟؟

+ عزیزم تو همش انرژی منفی میدی وگرنه منکه ریلکسم
~~~~~~~~~~~~~~~~

_ باشه دیگه اقا امیر حالا ما شدیم انرژی منفی هوم؟؟ دارم برات

+ نه نه غلط کردم ، اصن شما خود مثبتی

_ ای زبون باز ؛ برو دیگه همینو میخواستم فقط بهت بگم

+ برم که به مامانم خبر بدم تا بال دربیارههه
فعلا کاری نداری؟؟

_ نه عشقم برو شبت بخیر

گوشیو قطع کردم و روی تخت دراز کشیدم
از خوشحالی توی پوست خودم نمی‌گنجیدم

واقعاً فکرشو نمی‌کردم که بابا به همین راحتیا بخواد قبول کنه به ازدواج من....

اما یه دلشوره‌ای ته دلم داشتم و از این می‌ترسیدم که نکنه میعاد دیوونه این حرف به گوشش برسه و بخواد بیاد مجلس منو خراب کنه!!

هرچند که مامان بهش از قبل اطلاع داده بود اما اون که فقط حرفش بود و الان قراره واقعیتش اتفاق بیفته

ای بابا یکی دو تا گرفتاری که نداریم...

حالا ولش کن اگه تا اون موقع خبردار شد و خواست یه بلوایی به پا کنه خودم یه جوری جلوش وایمیستم

.از خستگی دیگه حوصله هیچ کاریو نداشتم ترجیح دادم بخوابم

چراغ رو خاموش کردم و رفتم داخل تخت ،  پتورو روی خودم کشید اما همین که چشمام داشت گرم می‌شد

یه نره خری در اتاقم رو زد

سرم رو از زیر پتو بیرون آوردم و گفتم :

_بله کیه؟؟

در اتاق که باز شد با دیدن.دایان و نیش گشادش حدس زدم که چه خبره.
دریای خفنمون:sunglasses::yellow_heart::leopard:
پارت جدید گوگولیم:green_heart:🍩:see_no_evil:
صبحتون بخیرخوشگلام:sun_with_face::hearts:
⊠

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

☒

* * *

* * *

▯
~~~
༺ 🩶 🩶 ༻
▯
~~~
༺ 🩶 🩶 ༻
:HeY GuYs:relieved
آدَمت میشم ، اگه حوامم بمونی":green_heart: 🧚 ♀️"
یه کمی لجبازی ، کلی مهربونی ..:heart: 🖇️
:heart: 🐙
گم شدم تو گرمیِ اون دو تا چشمات ..👀 🩶 🫶
واسه من ، ستاره نه ، یه کهکشونی 🩶 🪐
#پارت732
#این‌امیربگیره 🦋 :cyclone:

دایان رو بهم گفت:

+ اجازه هست بیام داخل بانو؟؟

_دهنت سرویس دایان مگه نمی‌بینی خوب خوابیدم؟؟
اگه کار مهمی نیست لطفاً بذار برای فردا چون واقعاً خستم و خوابم میاد

.دایان بدون اینکه به حرفام توجه کنه وارد اتاق شد و چراغ رو روشن کرد

+اتفاقا آبجی گلم مهمه خیلی هم مهمه از این کار مهمترم مگه داریم؟؟ اومدم ببینم آبجی کوچولوی ما داره با کی وصلت می‌کنه.

از حرفش یهویی خجالت کشیدم لب گزیدم و سرم رو پایین انداختم

دایان به سمتم اومد و کنارم روی تخت نشست و گفت :

+از چی خجالت می‌کشی؟؟
به هر حال هر دختری یه روز باید بره خونه بخت دیگه

سرم رو بلند کردم و نگاهی بهش انداختم می‌خواستم ببینم این حرفایی که داره می‌زنه داره شوخی می‌کنه؟؟

یا داره جدی میگه؟؟ آخه دایان همیشه غیرتی بود و یه جورایی حواسش بهم بود

فکر می‌کردم یه روزی اگه با خبر بشه که من دارم ازدواج می‌کنم خیلی واکنش تندی از خودش نشون بده

جل الخالق واقعا این پسر از روزی که خودش عاشق شده کلاً از این رو به اون رو شده

.پوکر فیس گفتم:

_ نه بابا این حرفا رو واقعاً تو داری می‌زنی؟واقعاً برام عجیبه

+اره خب مگه من چمه؟؟

+هیچی فقط چون اخلاقت گاهی اوقات البته گاهی اوقات که نه بیشتر وقتا سگیه به خاطر همین گفتم لابد الانم داری مسخره می‌کنی

.دایان اخم غلیظی بین ابروهاش نشون دادو گفت:

+ نخیر این دفعه واقعاً جدی جدی حالا بگو ببینم این پسر خوشبخت کیه که می‌خواد بیاد دریا خله ما رو بگیره؟؟

_بیا تو که برادر عروسی این حرفو می‌زنی چه برسه به بقیه.
شخصیت امیر😎:leaves::sparkles:
پارت جدید عسلم:relaxed::honey_pot:🥂
▯
~~~
~~~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

\~\~\~

꧁♥ ♥꧂

⌧

~~~

ঌ💜 💜ৡ

☒

~~~

ঌ💜 💜ৡ

:strawberry::cherries:.
سلام قشنگام🌸:relieved:
بیاید بالا پارت آوردم براتون🤓😳
هستین بزارممم واستون؟!🫢🦋
بریممم برای پارتتت:relaxed::point_down:▨
#پارت733
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دایان محکم لپمو کشید و گفت:

+ نه بابا شوخی داشتم می‌کردم حالا بگو دیگه کیه این داماد خوشبخت

مکثی کردم و گفتم:.

_ قبلاً دیدیش به احتمال زیاد باید بشناسیش

دایان متفکرانه نگاهی بهم انداخت و گفت:.

+ نکنه همون پسر ریقویه است که دماغشو عمل کرده؟؟

لبامو آویزون کردم و گفتم :

_این چه حرفیهه؟ درست صحبت کن در مورد داماد آیندت

سری تکون داد و گفت :

+آهان خب پس درست حدس زده بودم همون پسره نچسبه است

_ امیر من کجاش نچسبه دایان؟؟

+.به به می‌بینم که آقا داماد هنوز تشریف نیاورده شدن امیر تو!!

خب حالا به هر حال منظورم این بود که اصلاً پسر بدی نیستش و خیلی هم پسر خوبیه حالا
یه چند باری باهاش صحبت کنی واقعاً خودت متوجه منظور من میشی

+چرا من باید با اون صحبت کنم ؟؟ناسلامتی من برادر عروسما باید یه ابهتی داشته باشم خب حالا بگو ببینم قراره خواستگاری

کیه ؟هرچی از زیر زبونم مامان خواستم بکشم گفت من نمی‌دونم دیگه خودمم روم نشد برم از بابا سوال کنم گفتم بیام یهویی از خودت بپرسم

_والا خب بابا گفتش که قراره خواستگاری بیفته برای آخر هفته که میشه پنجشنبه منم به امیر همین تایمو گفتم

+خوب خوبه حالا پس فعلاً وقت دارم برای خرید یه دست کت و شلوار شیک و تازه

_.وا تو که این همه کت و شلوار داری دیگه کت و شلوار جدید به چه دردت می‌خوره؟؟؟

+نه دیگه این مراسم با تمام مراسم های دیگه یه توفیری داره من اینجا باید بدرخشم...

_ببخشیدا آقای محترم دارم میان خواستگاری من نمیان که تو رو پسند کنن
آقا امیر:stuck_out_tongue_closed_eyes::fire:
پارت جدید عسیسم🤓:seedling:
☒
~~~
ღ ♡ ♡ ღ
~~~

▯

~~~

𓆩🤍 🤍𓆪

▯

~~~

𓆩🤍 🤍𓆪

▯

~~~

𓆩🤍 🤍𓆪

درود:relieved::cherry_blossom:
خب زیاد طولش ندیم بریم واسه پارت:sunglasses:🕸
ع وا راستی پیشاپیش یلداتون مبارک:relaxed::hearts:🫂
#پارت734
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ ساکت شو ببینم بابا نفله خانوم
همینکه گفتم ، من باید از همه بهتر باشم

_ باشه جون مادرت فقط برو بزار بخوابیم. دیگه هرکاری دلت میخواد انجام بده اصن

+ اره دیر وقته بعدا فردا باهم صحبت میکنیم
شبخوش فسقلی
~~~

شبخیری بهش گفتم که از اتاق رفت بیرون و برقو خاموش نکرده درک بست

الهی جز جیگر بگیری پسر، ینی دستت به این لامپ نمیرسید خاموشش کنی؟؟

فحش کشون به سمت لامپ رفتم و بعد از اینکه خاموشش کردم به تخت برگشتم

از ذوق خوابم نمیبرد و بالاخره بعد از یک ساعت چشمام گرم شد و خوابیدم

صبح مثل پرنسس های دیزنی با صدای گنجشک ها از خواب بیدار شدم و چشمامو مالش دادم

به سمت دسشویی رفتم و حسابی از خجالت شکمم دراومدم

بعد از اینکه دستو صورتمو شستم به سمت آشپزخونه رفتم و با دیدن مامان و بابا لبخندی زدم و صب بخیر گفتم

هردوشون به گرمی جوابمو دادن و بالاخره کنار بابا نشستم

+ چقد سحرخیز شدی بابا

_ اوممم چیزه امروز کلاس دارم باید زود برم دانشگاه

+ میخوای برسونمت؟؟

_ نه بابایی ممنون ، خودم با ماشین میرم

+ باشه عزیزم

مامان چایی برام ریخت و مشغول هم زدن بودم که بی هوا گفت:

+ اقا بدظهر کی میای دنبالم؟؟

وا چه غلطاااا
کجا میخواستن برن بدون من؟! همین سوالو بلند از مامان پرسیدم:

_ کجا به سلامتی؟؟
پارت جدید کیوتم🐱:blossom::sparkles:
☒
\~\~\~
~°∘ ♡ ♡ ∘°~

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

پارت جدید بخونید:heart_eyes::scream:

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

😱💜G00D N

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲

⌧

~~~

ঌ💜    💜৲
~~~

⌧

~~~

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

~~~

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

~~~

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

~~~

ঔৣ💜 💜ঔৣ

Hiii🤓
باید تو رو پیدا کنم ..شاید هنوز دیر نیست🙂 🔥
تو ساده دل کندی ، ولی تقدیر بی تاثیر نیست🤷 ♀:hearts:
با اینکه بی تابِ منی ، بازم من و خط میزنی ..♡ 🕊
باید تو رو پیدا کنم ..تو با خودت هم دشمنی☹ 💜 ✨
خب بریم پارت بخونیم قشنگام:laughing::tangerine:
#پارت735
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ یه سری خرید دارم مادر میخوام با پدرت برم بازار

چشمکی بهش زدم و به نشونه ی تفهیم سرمو تکون دادم

میدونستم منظورش از خرید ، برای شب خواستگاریه ، حقیقتا یه عروسی اندرونم برپا بود که بیا و ببین

خیلی خوشحال بودم که دارم بالاخره با امیر ازدواج میکنم و سروسامون میگیرم

بعد از اینکه صبونه رو مفصل زدم تو رگ ؛ از بابا خداحافظی کردم و به اتاقم رفتم

راستش امروز کلاس نداشتم و از ذوق خرید با امیر داشتم اماده میشدم تا برم بیرون

ساعت حدود ۸ بود ولی هنوز امیر زنگ نزده بود
فک کنم بدبخت اونم خوابیده بود هنوز

ایراد نداره من حاظر میشم تا امیر جونم بیاد دنبالم و منو با خودش ببره

جلوی میز آرایشم نشستم و مشغول ارایش کردن شدم
نیم ساعت تمام داشتم با صورتم ور میرفتم و هرکاری میکردم
خط چشمم قرینه نمیشد

برای بار دهم با دستمال مرطوب خط چشممو پاک کردم و دوباره از اول کشیدمش

اه لعنت به این شانس چرا اینجوری میشد؟؟ خدایا لطفا کمکم کنننن

دیگه داشتم دیوونه میشدم و کم کم بر این باور میرسیدم که ارایش کنم که چی؟؟

امیر که منو پسندیده پس دیگه بیخیال بابا
خط چشممو پرت کردم اونور و ارایش صورتمو پاکیدم
امیر خفنمون:bomb:♡:sunglasses:
nEw PaRt...🐱💜
▯
~~~
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
~~~
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
~~~
ঔৣ💜 💜ঔৣ
~~~

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

.:heart:

.:heart:

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

⌧

~~~

༺♡ ♡༻

:Hi Lv🥺:strawberry

اونایی که "خیلی عالی" و زدن جایزه دارن🥺😂🍓

خب خب بریم پارت؟!🫠🌸

#پارت736
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

به خودم توی آیینه نگاهی انداختم ، بسم الله چرا شبیه عروسک انابل شده بودم اخه؟؟

خدایا منو بکشششششش ، دوباره ریملو برداشتم و با دقت فراوان شروع کردم به خط چشم کشیدم

خداروشکر این بار درست قرینه در اومد و با دیدن خط چشم زیبایی که کشیده بودم داشتم ذوق میکردم

وسط ذوق کردنم یهویی تلفنم زنگ خورد و خب کدوم ادم بیکاری میتونست باشه جز امیر؟؟

با خوشحالی گوشیو گرفتم دستم و با دیدن اسم پری پوفی کشیدم

مثل اینکه بیکار توی این دنیا زیاد بود ، تماسو برقرار کردم و گذاشتم روی ایفون

+ سلام‌بر بانوی اب ها

_ علیک سلام سرخر ، اول صبی چی میخوای از جونم پری؟؟

+ خاک تو سرت که لیاقت محبت کردنم نداری پدسگ
چته باز اول صبح داری پاچه منو جرمیدی؟؟

_ بگو کاردارم پری

+ اهان ببخشید دوشیزه ، یادم نبود درحال استخراج طلا هستین

_ چرت و پرت نگو زنیکه میگم‌کارتو بگو

+ میخواستم بت بگم که بدظهر جایی نری ، قراره بریم بیرون ۴ تایی

_ کجا به سلامتی؟؟

+ دیگه اونش به خودم مربوطه ، ارمین با امیر هماهنگه

_ خب خبر مرگت نمیتونستی ظهر بم بگی؟؟ شاید خواب بودم من

+ فعلا که بیداری وراج خانوم
کاری نداری فعلا؟؟

_ شرت کم بای

گوشیو قط کردم و گذاشتم روی میز ، رژ لبی برداشتم و روی لبام کشیدم
من عاشق چشماتم!! ماتم... ماتم...💗 🌊
n3w💘
⊠
~~~
ঌ⁖💗 💗⁖໒
⊠
~~~
ঌ⁖💗 💗⁖໒
⊠
~~~
ঌ⁖💗 💗⁖໒
⊠
~~~
ঌ⁖💗 💗⁖໒
⊠
~~~
ঌ⁖💗 💗⁖໒
⊠
~~~

~~~
꧁💗 💗꧂
⊠
~~~
꧁💗 💗꧂
⊠
~~~
꧁💗 💗꧂
⊠
~~~
꧁💗 💗꧂
⊠
~~~
꧁💗 💗꧂
Hii🤓
یه مَن ، یه تو ، یه فاصله ..:sparkles:
یه عشق ، یه بغض ، یه خاطره 🙂:heart:🩹
خفم میکنه ، یه شب به جای دست تو ..:hearts:🤝
خیابونای شهر من و بغل میکنه:)🫂
خب بریم برای پارت کیوتام:relieved::sunflower:
#پارت737
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:
~~~

نگاهی به خودم توی آیینه انداختم و ماچی فرستادم برای خودم

شده بودم عین هو پنجه ی آفتاب!! بترکه چشم حسود و بخیل انشالله

یادم باشه اومدنی برای خودم یه اسفندی دود کنم  تا چشم نخورم

لباسمو پوشیدم و حاظر و آماده روی تخت نشستم
تا نیم ساعت منتظر زنگ امیر بودم و از طرفیم دلم نمیومد تا بیدارش کنم

که بالاخره خودش زنگید و گوشیو برداشتم

+ سلام خوشگله

صداش خواب آلود بود و منم داشتم از این طرف تلفن حرص میخوردم

یعنی من یک ساعته تمام مثل این زنای سانتال مانتال اماده شده بودم انوقت این اقا هنوز خواب بود؟؟

_ سلام صب بخیر

خمیازه ای کشید و گفت:

+ بیدار بودی؟؟

خواستم بگم که بعله و یک ساعته منتظر شمام تا تشریف بیاری اما حرفمو قورت دادم

_ اره صبح پاشدم ورزش کردم

خدایا منو ببخش بابت این دروغایی که میگماا
خودت میدونی اینا همش از روی مصلحته

وگرنه راستگو تر از من دیدی خدایی؟؟ نه والا

+ به به افرین افرین ، زنگ زدم بهت بگم که قراره بدظهر با بچها بریم بیرون

_ اها باشه
آقا خوشگله رو...:fire::laughing: 🖇
nEw PaRt... 🦊 💚
⌧

-----------------

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

---

* * *

⌧

----------------

ঌ🤍 🤍໒

:Hiiii:relieved
هستین پارت بخونیم؟:relaxed: 😳
پیش به سوی پارت:kissing_heart: 🦅
#پارت738
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

_ اها باشه

+ خوشحال نشدی؟!

_ نچ چون خودم خبر داشتم ، میگم کی‌میای دنبالم؟؟

+ واس چه کاری؟؟

_ واس کار چمچارگی...
حرفایی میزنیا امیر. مگه دیشب نگفتی میریم خرید امروز صب؟؟

+ اها خریدو میگی ، یهویی بزارش برای پس فردا عزیزم ، کاردارم صبح

یعنی چه کاری مهم تر از خرید خواستگاریمون بود که میخواست

انجام بده؟؟ واقعا که برات متاسفم

_ اوکی فعلا کاری نداری؟؟

+ نه عزیزم مراقب خودت باش ، بدظهر میبینمت...

_ باشه فعلا

گوشیو قط کردم و از حرص افتادم به جون پوست لبم....

عه عه عه مردک چلغوز حتی متوجه این نشد که من ناراحت شدم از حرکتش....

اگه جواب مثبت دادم میبینی حالا امیر خان...
به سمت آیینه رفتم و آرایشمو پاک کردم

تمام ذوقی که داشتم یک دفعه کور شده بود و دیگه دل و دماغ چیزی و نداشتم

بی هدف اتاقمو متر میکردم و مشغول خودخوری بودم ، کاش برای خودم میرفتماا اصن چه نیازی به امیر بود؟؟

در تصمیم بسیار آنی دوباره شالو کلاه کردم و کیفمو روی دوشم

گذاشتم

بعد از اینکه با مامان خدافظی کردم ، داخل ماشین نشستم و گازشو گرفتم به سمت پاساژ شیک و پیکی‌که اون سر دنیا بود و یک ساعتی تا خونمون فاصله داشت

اما جهنم و ضرر ، به جاش لباسای خیلی خوشگلی داشت
:nEw Part..🥺:cherry_blossom
▯
-----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
-----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
-----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
-----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ
▯
-----------------
ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

:strawberry::cherries:.
:strawberry::cherries:.
سلام کیوتام:relieved::cherry_blossom:
کاش بشه وقتی که داری وَر میری با گوشیت ، دستت بره رو اسمم:)) ♡ 🫧
کاش بشه آخرِ قصه برسم جایی که بگم دیدی تونستم?!:new_moon_with_face: 🤍
کاش بشه راهت بخوره رد شی از دور و بَرا ، یه سَری بهم

بزنی😟:kiss:
با اینکه خورد شدم ، دوست ندارم بشکنی تو ..
میدونی?! گرده زمین:earth_asia:💚:innocent:
#پارت739
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

ماشینو جای مناسبی پارک کردم و ازش پیاده شدم ، لی لی کنون به سمت پاساژ رفتم و وارد بوتیکی که همیشه ازش خرید میکردم شدم

با دیدن فروشنده که عوض شده بود سلامی گفتم‌و به سمت رگال ها رفتم

+ چیز خاصی مد نظرتونه عزیزم؟؟

_ نخیر دارم نگاه میکنم

+ باشه گلم

ایشی گفتم و مشغول دید زدن کاراشون شدم ، بعد از نیم ساعت بالا و پایین کردن لباسا ، یه کت و شلوار شیری رنگ انتخاب کردم

دختره که از اول تا اخر داشت منو نگاه میکرد ، با دیدن لباسی که برداشتم به سمتم اومد و گفت:

+ اینو پسند کردین گلم؟

_ بعله میخوام پرو کنم

+ شرمنده عزیزم این کارپرو نداره ، رنگ پارچه سفیده و اگه لک بشه نمیشه درست کرد دیگه

اخمی‌کردم و گفتم:

_ کی گفته انوقت نمیشه پرو کرد؟؟ از کجا بدونم اندازم هست یا نه؟؟

+ والا منم اینجا فقط فروشنده ام

بی تفاوت نسبت بهش به سمت اتاق پرو رفتم که دستمو گرفت و گفت:

+ خانوم مثل اینکه متوجه نشدین من چی میگم؟؟

_ نخیر نشدم ، ولم کن ببینم بابا

من باید اینو پرو کنم

+ ای بابا گفتم که نمیشه خانوم محترم

_ اینجا نمیشه نداریم
ببین‌کاری نکن اخراجت کنما

+ مگه شما کی هستین؟؟

از اونجایی که با صاحب مغازه اشنا بودم ، نیشخندی زدم و...
خوشتیپ باشه؟؟:sunglasses: 🫰 💜
پارت جدید جیگرم:sunglasses: 🧶 🦍
:hearts:
⊠

-----------------

༺∘ 💜   💜 ∘༻
⊠

-----------------

༺∘ 💜   💜 ∘༻
⊠

-----------------

༺∘ 💜   💜 ∘༻
⊠

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

-----------------

୨ஃ🤍 🤍ஃ୧

Silaaaam😝

واسه یه بارم شده بس کن:(🤍

یهو دلم برات تنگ شد ، اومدم برات بنویسم چشام پرِ اشک

شد🥺:sparkles:
تو هم ادعات میشد دستخوش 🩶🖇
زدی هـعی از پشت(: ❤️‍🔥
#پارت740
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

نیشخندی زدم و گفتم:

_ ببین دخترجون اگه بخوام راستشو بگم من نامزد آقا کامرانم ، میشناسیش که؟؟

دختره که‌رنگش پریده بود با تته پته گفت:

+ بعله بعله میشناسم

_ کامران منو فرستاده بود ببینم رفتارت با مشتریا چجوری ، که حالا دیدم چجوریه

با التماس نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ خانوم تورخدا ببخشید منو ؛ بخدا نمیدونستم شما کی هستین

_ چه ربطی داره‌که من کیم؟؟ یادت باشه همیشه حق با مشتریه

+ چشم حق با شماست ، توروخدا به آقا کامران چیزی نگید لطفا ، من به این کار نیاز دارم

_ باشه نترس چیزی نمیگم بهش

+ وای مرسی خدا خیرتون بده

_ باشه حالا برو به کارت برس تا منم برم اینو پرو کنم

دختره چشمی گفت و منم‌جلدی پریدم تو اتاق پرو و لباسمو پوشیدم

با دیدن خودم تو آیینه ، سوتی کشیدم و گفتم:

_ به به ، عجب لباس شیکی انتخاب کردم ناموسا

خیلی از کت‌و شلوارم‌خوشم‌اومده بود و نزدیک ۱۰ دقیقه ای میشد که تو اتاق پرو بودم

وقتی از خریدم مطمعن شدم ، لباسو دراوردم و رفتم بیرون

با دیدن صاحب مغازه که جلوم ایستاده بود ، لبخند کم رنگی زدم

و نگاهی به دختره انداختم

وای خاک عالم به سرم ، بهتره هرچه زودتر فلنگو ببندم تا لو نرفتم
دریای خوشگلمون😇:purple_heart:🦄
پارت جدید عمرم🫰:heart_eyes_cat:🕸️
⌧
-----------------
୨⁘🩶   🩶⁘୧
⌧
-----------------
୨⁘🩶   🩶⁘୧
⌧
-----------------
୨⁘🩶   🩶⁘୧
⌧
-----------------
୨⁘🩶   🩶⁘୧
⌧
-----------------
୨⁘🩶   🩶⁘୧
⌧
-----------------

ৎ୭ ♡ ♡ ୭ৎ
☒

-----------------

ৎ୭ ♡ ♡ ୭ৎ
☒

-----------------

ৎ୭ ♡ ♡ ୭ৎ
☒

-----------------

ৎ୭ ♡ ♡ ୭ৎ
☒

-----------------

ৎ୭ ♡ ♡ ୭ৎ
درودددد🥹 ✿
خب زیاد کشش ندیم بریم سر پارتمون😚 ♡
آماده؟! 🐰 ✨
#پارت741
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

خیلی سوسکی به سمت صندوق رفتم‌و برای اینکه ضایع نباشه سلام گرمی به آقا کامران گفتم ، بنده خدا خودشم تعجب کرده بود اصن

کارتمو از تو کیفم درآوردم و گذاشتم رو میز

_ زودتر بکش باید برم

+ عه خانوم این چه کاریه؟؟ اگه پول بگیرم‌آقا ناراحت میشه

_ بکش حرف اضافه نزن دیرم شده

دختره که شک‌کرده بود ریگی به کفشمه ، مشکوک نگاهی بهم انداخت و کارتو کشید

کارتمو که برداشتم فوری از مغازه بیرون زدم و نفس آسوده ای کشیدم

خدایا من غلط بکنم دیگه دروغ بگم‌اصن....
این اولین و اخرین بارم بود که چاخان‌کردم

بعد از اینکه یه چرخی تو پاساژ زدم ، یه کفش ناز و کیوت به همراه شال حریر سفیدی خریدم

ساعت نزدیک یک شده بود و منم دیگه خریدارم تموم شده بود

حسابی گشنم شده بود و تصمیم‌گرفتم به پیتزا فروشی برم‌و

ناهارمو همونجا بخورم

اصن شاید از این طرف رفتم بیرون ، اره اینجوری بهتر بود

خلاصه بعد از اینکه یه پیتزایی بر بدن‌زدم، پولشو حساب کردم و به پارکی‌که چسبیده به پاساژ بود رفتم

روی نیم‌کت نشستم‌و دستمو به شکمم زدم ، یه پیتزای بزرگ‌رو خورده بودم و حالا احساس میکردم شبیه یه گراز شده بودم

یکمی‌با گوشیم ور رفتم و داشتم  داخل اینستا چرخ میزدم که سایه ای افتاد روی گوشیم

سرمو بلند کردم و با دیدن زنی که لباس رنگ و رو رفته ای به تن داشت گفتم:

_ جانم کاری داشتین؟؟

خانومه خارشی به دماغش زد و گفت:

+ چیزی میخوای خوشگله؟!
شخصیت جذاب و خفن امیر:leaves:❤:smile_cat:
🍓 n3w

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

* * *

⌧

----------------

⊱ 🤍 🤍 ⊰

----------------

⊱ 🤍 🤍 ⊰
حالتون چطوره خوشگلا 🥺
هستین پارت بخونیم؟! 😝 😱
خب بریم برای پارت🥱:relieved:
#پارت742
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

گنگ نگاهی بهش انداختم و گفتم:

_ چی مثلا؟!

+ نیم ساعتی میشه توی پارک ول معطلی!! گفتم شاید دنبال چیزی میگردی؟

_ ببخشید متوجه منظورتون نمیشم

+دهههه چقد خنگی تو دختر ، نترس چیز میزی میخوای به من‌بگو ، من خفن این محلم

وا بسم الله!! چرا هرچی خل و چله دور ور من جمع میشه؟؟!

_ نه خانوم برو پی‌کارت ما اهل این‌چیزا نیستیم

+ از سرو قیافت که مشخصه بچه پولدار هستی

کنارم نشست و سیگاری برای خودش روشن شد و دودشو فوت‌کرد اون سمت

+ علف میزنی؟؟!!

_ جان؟ علف دیگه چیه؟ مگه من بزم خانوم!!

+ خودتو میزنی به اون‌راه یا واقعا این‌کاره نیستی؟؟

_ من واقعا نمیدونم شما از چی صحبت میکنی
جون مادرت از ما بکش بیرون حوصله ی دردسر نداریم

+ مشتری نیستی بابا ، الکی منو علاف خودت کردی

_ لا الله الی الله

+ چیزی گفتی؟؟

_نه شما بفرمایید ، هوففف

خانومه سیگارش رو پرت کرد و از روی نیمکت بلند شد و رفت

حدود نیم ساعت دیگه‌ای هم سرم رو با گوشیم مشغول کردم و وقتی دیگه اعصابم خیلی خورد شده بود

و کلافه شده بودم تصمیم گرفتم زنگ بزنم به پری تا ببینم کجاست

واییی از بس روی صندلی نشسته بودم نشیمنگاهم درد گرفته بود

کمی راه رفتم و به سمت پارکینگی که ماشینم رو اونجا پارک کرده بودم رفتم

به پری زنگ زدم و منتظر شدم تا جوابمو بده..

+ جانم
امیرِ خفنمون😌💧🌧
پارت جدید عزیزدلم:stuck_out_tongue_closed_eyes:🐱🥂
□
----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

-----------------

ঌ💜 💜໒

⊠

-----------------

ঌ💜 💜໒

🤓HeY GuYs

چه چشایی داری لعنتی ، میگیره آدم و..🥺:purple_heart:

تا نگام میکنی هول میشم ، میره از یادم و🫣 💜

حتی اسم خودم ، انگاری طلسمت شدم🤦‍♀️ 💜 🔮

تو یه الماسی عزیزم ، نمیخوام گمت کنم:))💜 🧿

#پارت743

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ جانم

_ چطوری ورپریده؟؟ کجایی

+ قربونت ، خونه ام دارم ارایش میکنم

_ پوف خونه ای هنوز؟ فکر میکردم دیگه تا الان کارت تموم شده باشه

+ نه بابا ساعت تازه ۳عه که دختر

تو کجایی؟؟

_ هیچی تو پارک نشستم منتظر شما سگا

+ خاک‌تو مخت چرا نیومدی اینجا؟

_ دیگه‌مسیرم دور بود ، سریع تر گردش کن بیا اینجا دیگه لشتو

+ قراره بریم دور دور ، بیا جلوی خونمون

_ وای حال ندارم تا اونجا رانندگی کنم ، ادرس بده میام خودم

+ خب باشه اس میکنم برات فعلا بای

گوشیو قط کردم و خمیاره ای کشیدم ، کاش الان خونه بودم و میتونستم یه چرتی بزنم

واقعا خوابم میومد و خسته شده بودم
خب از صب بیرون بودم و کاملا طبیعی بود که خسته باشم

ایینه امو از داخل کیفم دراوردم و رژی که تو کیفم بود رو روی لبام کشیدم

به سمت ماشینم رفتم و به ادرسی که پری فرستاده بود حرکت کردم

وسطای مسیر بودم‌که دیدم موبایلم زنگ میخوره
به به چه عجببب!! بالاخره اقا امیر یادی از ما کرده بود

گوشیو گذاشتم روی گوشم و جواب دادم:

_ بلی

+ کجایی دریا؟؟

_ دارم میام

+ خب بگو کجایی بیام‌دنبالت

_ نمیخواد خودم با ماشین دارم میام دیگه ، نزدیکم

+ باشه پس مراقب باش
فعلا
دریای زیبا🥹🩶🐱
به به پارت جدید :see_no_evil::orange_book:🧿
⌧

----------------

୨ 🤍 🤍 ୧

----------------

୨ 🤍 🤍 ୧

----------------

୨ 🤍 🤍 ୧

----------------

୨ 🤍 🤍 ୧
سلامممم😎🍇 ؛
مرده بودم جونم شدی!!
دوا و درمونم شدی:fire::stuck_out_tongue_closed_eyes:
گم و گور شده بودممم🫠:strawberry:
اومدی فرمونم شدی؛🥹🦋
بریم‌برای پارت😵🍓 !!
#پارت744
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

تلفنو قطکردم و بلند بلند گفتم:

_ تو نمیگفتی ام من مراقب خودم بودم جناب

پامو محکم تر روی پدال گاز فشار دادم و بعد از نیم ساعت به ادرسی که پری گفته بود رسیدم

هنوز هیچکدومشون نرسیده بودن و خوش به حال من شده بود

ماشینو یه گوشه پارک کردم و صندلیمو خوابوندم
بهتره بود یه چرتی بزنم تا اینا بیان

تکیه دادم به صندلیم و چشمامو بستم ، یکم گردنم اذیت میشد اما از بی خوابی بهتر بود

از بس خسته بودم فوری خوابم برد و دیگه نفهمیدم که چیشد...

نمیدونم چند دقیقه بود که خواب رفته بودم ، با کوبیده شدن شیشه ی ماشین از خواب پریدم‌و به خودم اومدم

با دیدن امیر که داشت تق تق میکوبید به شیشه ، هوفی کشیدم و در ماشینو باز کردم

+ چرا خوابیده بودی پس

_ دیرکردین دیگه گفتم بخوابم تا بیایین

+ اگه خسته ای بریم خونه عزیزم

_ نه بابا خوبم ، خوابم پرید دیگه

+ اها باشه ، بچه هام الان میرسن

_ باشه

امیر تو ماشین نشست و منم خودمو دراز کردم‌روی صندلی

+ ناهار خوردی؟

_ اوم

+ نوش جونت. خرید بودی؟؟

_ اوم

+ هرچی خریدی مبارکت باشه

دستی به چشمام کشیدم‌و مرسی ارومی زیر لب بهش گفتم
پارت جدیدو خوندی ج☆وجه کوچولو؟!😝 🔥

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

G00D N¡GhT🥱🐱
سلام من اومدم:leaves::four_leaf_clover:
تورو‌خدا پا
نشید:stuck_out_tongue_closed_eyes::womans_hat:
اومدم بگم پارت  امروز رو دیدید؟؟:heart_eyes_cat:🐱

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

༺♡ ♡༻

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅💛   💛⑅୧

Helloo😇
یه سرم به ما بزن ، بزار یه دو روزم بد بگذره🫠:seedling:
تو که میدونی وقتی هستی ، حال من بهتره:)😍:two_hearts:
تو که میدونی هنوزم خودمم در به درت:new_moon_with_face::sparkles:

یه دو روزم بزار من باشم اصلا دردسرت🙊:fire:
#پارت745
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دستی به چشمام کشیدم و مرسی آرومی زیر لب بهش گفتم....

بعد از کلی دور دور کردن و خنده و شوخی ، ساعت ۱۲ شب همگی رفتیم خونه و منم مثل جنازه ها افتادم روی تخت و به خواب عمیقی فرو رفتم....

چند روزی گذشته بود و بالاخره روز موعود فرا رسیده بود، روز به هم رسیدن دو کفتر عاشق....

کت و شلواری که تازه خریده بودم و به تن کرده بودم و داشتم جلوی آیینه آرایش میکردم

پری هم مثل کنه از اول صبح اومده بود خونمون و ول کن نبود

به قول خودش میگفت من سرجهازیتم و باید همه جا تحملم کنی...

داشتم با دست و دلبازی رژ لبو میزدم به لبام که با پس گردنی

پری ؛ دستم سر خورد و رژ مالیده شد به لپم

عصبی برگشتم سمتش و غریدم:

_ هوی کره الاغ کدخدا....
چه مرگته؟؟ مرض داری؟؟

+ اسکل این چه رنگیه داری میزنی؟ مگه میخوای بری خطم؟؟

نگاهی به خودم تو آیینه انداختم و گفتم:

_ مگه چشه؟؟

+ چش نیست گوشه ، خیلی تیره اس ، یه رنگ روشن بزن چشم مادرش بگیرتت

دستمال مرطوبی برداشتم و بعد از اینکه آرایشمو پاک کردم ، به حرف پری گوش دادم و رژ لب قرمز رنگی زدم

+ به به ماه شدی ، بترکه چشم حسود و بخیلللل
برم اسفند بیارم دود کنم برات

_ وای نه ولش کن تازه عطر زدم بوش میپره

+ نه نه بزار برم میترسم چشم بخوری امشب

داشتم با پری سر اسفند بحث میکردم که زنگ خونمون به صدا در اومد

محکم کوبیدم روی پام و گفتم:

_ وای خاک برسرم رسیدن!!

+ اروم بابا چته!!
حالا انگار شاهزاده ی سوار بر اسب سفید اومده

نیشگونی از بازوی پری گرفتم و شال حریرمو سر کردم و از اتاق رفتم بیرون
دریا خانومِ چشم قشنگمون🥺🤍 :sparkles:"
پارت جدید کیـوت🤍🌱
▯
---------------

༄🤍 🤍࿐
▯
---------------

༄🤍 🤍࿐

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

▯

---------------

৩∘♡ ♡∘৩

سلامم:sunglasses:

بیا پر کن من و حافظم و با خاطرات ..:book::blue_heart:

از خواب بلند شم ، صبح هر روز با صدات ..😳💜🗣
هرجا که میشیینی بگی که با منی💜 🫂
قربونِ خط گوشه یِ خنده هاات:)):kiss::point_up:▨
#پارت746
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

کنار در ایستادم و با دیدن امیر که دسته گل طبیعی بزرگی توی دستش بود ، لبخند ملیحی به روش زدم که اونم با خنده گفت:

+ سلام بفرمایید

اوه نه بابا؟ چقد لفظ قلم شده بود این آقا امشب..
گلو از دستش گرفتم و رو کردم سمت مادرش که خیره خیره نگام میکرد

با مهربونی گفتم:

_ سلام خوش اومدید بفرمایید

ننش یه نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ سلام ممنون عزیزم

آخیش فک میکردم شمر ذی الجوشن باشه!! ولی مثل اینکه اخلاقش خوبه...

با پدر امیر و خواهرشم سلام و احوال پرسی کردم و همگی روی مبل نشستیم

دایان رو به روی امیر نشسته بود و با چشماش هی براش خط و نشون میکشید

منم هی چشم غره براش میرفتم و با دستم علامت جرواجری و براش به تصویر میکشیدم

یکم که یخشون باز شد ، باباها باهم مشغول صحبت شدن و از مشکلات اقتصادی تا الودگی هوا حرف میزدن

امیرم سرشو انداخته بود پایین و از این فاصله میتونستم بفهمم که چقد خجالت میکشه

الهی قربونت برم من پسر!! چقد مظلوم شدی تو امشب....

پری که داشت مدام زیر گوشم وز وز میکرد ، بالاخره به بهونه دسشویی شرشو کند و امیرم تو همین فاصله سرشو اورد بالا

خواستم زیر لبی چیزی بگم که با نگاه دایان لال شدم!! واه واه انگار داره نقشه قتل میکشه داداشم

چرا اینجوری نگام میکرد؟؟ سرمو انداختم پایین که بابا شروع به سخرانی کرد ، از رسم و رسومات کمی حرف زد و بدون رودربایسی رفت سر مبحث مهریه

+ خب آقای بزرگمهر ، راستش من همین یه دخترو دارم ، خیلیم دوسش دارم ، تا الان چیزی براش کم نزاشتم و نمیزارم ، همونطور که خودتون میدونید مهریه پشتوانه ی هر دختریه.. منم برای دخترم ۱۰۰۰ تا مهریه در نظر گرفتم

انتظار داشتم بابای امیر دمشو بزاره رو کولش و در بره ، اما خیلی ریلکس گفت:

_ همینطوره که میفرمایید قربان ، مشکلی نیست ما میپذیریم

اوه چقد متمدن بود پدرسوخته!! خب خداروشکر تا اینجا به خیر گذشت...

یکم دیگه حرفای چرت و پرت زدن و پریم چایی و شیرینی تعارف زد به همه ، امیر مثل گشنه ها دوتا شیرینی خورد

برعکس منکه انقد استرس داشتم اصلا نمیدونستم باید چیکارکنم...

به شدت گرمم شده بود و دوسداشتم برم توی حیاط تا یه دوری بزنم...

چایپیشون که تموم شد ، بابای امیر گفت:

_ بهتر نیست عروس داماد برن تو اتاق حرفاشونو بزنن؟؟
شخصیت خفن امیر🍪🌻 :fallen_leaf:
پارت جدید کیوتم:)🫠:strawberry:
⌧

-----------------

ཐི♡ ♡ཋྀ

⌧

-----------------

ཐི♡ ♡ཋྀ

⌧

-----------------

ཐི♡ ♡ཋྀ

⌧

-----------------

ཐི♡ ♡ཋྀ

⌧

-----------------

࿐💗 💗࿐

⌧

-----------------

࿐💗 💗࿐

⌧

-----------------

࿐💗 💗࿐

⌧

-----------------

࿐💗 💗࿐

⌧

-----------------

࿐💗 💗࿐

Hiiii:relieved::blossom:
بش بگم بد و خوبت با من...
به هیچ جاهم نرسی دوست دارم:))♡✨
خب بریم پارت؟!🥹☔
#پارت747
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

با حرفی که بابای امیر زد ترسیده نگاهی به امیر کردم که گل از

گلش شکفته بود!!

میدونستم الان چه فکرایی تو سرشه که انقدر از حرف باباش خوشحال شده...

تو همین فکرا بودم که مامانم رو به من گفت:

-پاشو مادر برید حرفاتونو بزنید!!

چشمی گفتم و از جام بلند شدم و همراه امیر وارد اتاق شدیم که یهو...

آخ آخ از دست این امیر شیطون...:scream::joy:

ادامه ی این پارت رو به دلیل داشتن صحنه های فول هیجانی داخل چنل زیر میزارم واستون😈😈❌❌👇👇

DFBBJFFH0KHDBKDPKZZDSSOKJPHHRLTX//

DFBBJFFH0KHDBKDPKZZDSSOKJPHHRLTX//

:exclamation::exclamation: همتون تاکید میکنم همتون عضو شید لینکو باطل میکنم بعدش پارتو میزارممم
ادامه ی این پارت هیچوقت داخل چنل اصلی قرار نمیگیره❌

شب آرزو ها...🥹🤍✨
پارت جدید😱🔥
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂
▯

-----------------

꧁💜 💜꧂

سلام خوشگلام🌸:relieved:
وقتی که بودم تک و تنها ..
من و بخندون ، من و بردار:):yellow_heart::ear_of_rice:
ببر رو ابرا ، رو دریا..
همین الان ، بهم نگو فردا:unamused::sparkles:
ولی میدونم نمیمونی ..
نداره معنی مهربونی😳🙆‍♀️:purple_heart:
تو من و میزنی به وقتش ..
اگه قلقلم و بدونی😑:heart:🩹
#پارت748
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ بفرمایید خانوم سرتا پا گوشم

کمی خودمو براش لوس کردم و با لحن کشداری لب زدم:

_ اوممم خب امیرجونمم

+ یا ابلفضل ، چرا اینجوری حرف میزنی؟؟

از لحن صحبتم واقعا خودمم خندم گرفته بود ،
لپموگاز گرفتم تا خندم و بتونم جمع کنم

_ چیه مگه چجوری میحرفم؟؟

+ هروقت اینجوری حرف زدی بعدش یه داستانی پیش اومد ، بیخیال جون مادرتشش

ناراحت از رو گرفتم و ب حالت قهر برگشتم اون سمت که فوری بغلم کرد و لپمو بوسید

+ چه ناز نازی شدی توله ، باشه بابا ببخشید

_ باشه چون دیگه شوهرمی میبخشمت

امیر قهقه ای زد و گفت:

+ هنوز که شوهرت نشدم ولی در اینده ی نزدیک حتما میشم

از ذوق لپشو کشیدم و دوسداشتم گازش بگیرم ، چند ثانیه ای نگام کرد که دیگه نتونستم خودمو کنترل کنم و محکم لپشوگاز گرفتم

+ اخ اخ دختر کشتی منو ولم کنننن

خودمو ازش جدا کردم و با شیطنت گفتم:

_ اوممم چه مزه ای داد ، خیلی حال میده گاز گرفتن خدایی

امیر دستشو به صورتش کشید و گفت:

+ جاش موند اره؟ وای از دست تو دریا
استایل پری خانوم😋:grapes::droplet:
پارت جدیددددد😳 ♡ :closed_book:
⊠
-----------------

* * *
⊠
-----------------

* * *
⊠
-----------------

* * *
⊠
-----------------

* * *
⊠
-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

⊠

-----------------

* * *

درود گوگولیام:hatching_chick:🫠
میـریزه بهم انگار همه چی ، صورتت که میوفته یادم ..🥹🕊
چیـزی نمونده واسم ، عمـر و جـون و همش و پایِ تو دادم:))
بـس که سادم ..😂:sparkles:
ازت فـرشته ساختم تو سرم ، نبـودی حتـی نصـف آدم😳🙌

#پارت749
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

برای اینکه خرش کنم‌گفتم:

_ نه بابا جون تو نمونده ، مرگ پری راس میگم

+ خب دیگه اینو گفتی مطمعن شدم که جاش مونده

به سمت آیینه رفت و خودشو داخلش دید

+ بخدا اگه ازم بپرسن این چیه میگم دست کمال دخترتونه

شونه ای بالا انداختم و با بیخیالی گفتم:

_ خب بگو ، نوووو اهمیت بیب

+ جا اینکه واستیم دو کلوم حرف حساب بزنیم داریم فقط چرت و پرت میگیم ، پاشو بریم بیرون الان شک میکنن

با لجبازی گفتم:

_ عههه کجا بریم؟؟ بیا بگیر بشین بابا تازه اومدیم حالا

+ نگران نباش فعلا وقت زیاده برای شیطنت توله سگ ، پاشو بریم زشته منتظرمونن

پوفی کشیدم و انگار واقعا چاره ای نداشتم ، باید به حرفش گوش میدادم

_ چه کنم که مجبورم ، بریم اقای داماد..

+ ای قربون تو خانوم با درک و فهمم بشم

سرمو بوس داد و باهم دیگه به سمت پذیرایی رفتیم ، به محض نشستن امیر ، پدرش رو بهم‌گفت:

+ خب چیشد دخترم حرفاتون و زدید؟

لبخندی زدم و گفتم:

_ بعله زدیم ، همچی اوکیه

باباش خنده ای کرد و پری گفت:

+ مشخصه به نتیجه های خوبیم رسیدن

گنگ نگاهش کردم که اشاره به امیر کرد ، با دیدن پیراهن سفیدش که جای رژم روش مونده بود چشمام گرد شد

واییییی ریدم!! چرا اینو ندیده بودم من؟؟ از خجالت داشتم آب میشدم که همه نگاهشون رفت سمت امیر
شخصیتِ امیر جذابمون😵🖤
:Np:kissing_closed_eyes
⌧
-----------------
໒°°🖤   🖤°°৬
⌧
-----------------
໒°°🖤   🖤°°৬
⌧
-----------------
໒°°🖤   🖤°°৬
⌧
-----------------
໒°°🖤   🖤°°৬
⌧
-----------------
໒°°🖤   🖤°°৬

⌧

---

ঌ∴ 💗 💗 ∴ঌ

⌧

---

ঌ∴ 💗 💗 ∴ঌ

⌧

---

ঌ∴ 💗 💗 ∴ঌ

⌧

---

ঌ∴ 💗 💗 ∴ঌ
سلام:blush::raised_hands::fire:
تو دنیای سردم..به تو فکر کردم🥺 💗 :snowflake:
که عطرت بیاد و بپیچه تو باغچه .. 💗 :cherry_blossom:
بیای و بخندی..تا باز خنده هات و:))
مثل شمعدونی ، بزارم رو طاقچه 🫠 🫂 :kiss:
#پارت750
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

امیرم که از همچی بی خبر ، گیج و گنگ نگاهی به همه انداخت و منم دستمو روی پیشونیم گذاشتم و فرو رفتم تو مبل

امیر که دید همه دارن یقه لباسشو نگاه میکنن ، گردنشو کج کرد تا ببینه چه خبره!!

با دیدن جای رژم سرخ و سفید شد و گفت:

+ امان از این خوشویی ، گفتما لباسم سفیده لک نشه ، مثل اینکه حرف تو گوششون نمیره

وای مطمعن بودم هیچکس حرفشو باور نکرده چون همه چپ چپ نگاهمون میکردن ، ای پری خدا بزنه کمرت با این حرف زدنت

مامان که داشت میدید خجالت کشیدنمو پرید وسط مجلس و گفت:

+ بفرمایید یکم میوه میل کنید!! گلوتون خشک شد

با حرف مامان همه از توی شک دراومدن و شروع به صحبت کردن

سلطان غم مادر!! بمیرم برات ننه که همجا هوامو داری...

موزی از ظرف میوه برداشتم و کمی خورد کردم داخل پیش دستی ، چند تا تیکه خوردم که پدر امیر گفت:

+ خب اگه موافقید یه تاریخی رو انتخاب کنیم برای نامزدی

پری مثل قاشق نشسته پرید وسط حرفش و گفت:

+ عمو اگه اجازه بدین برم تقویمو بیارم

+ برو دخترم

چپ چپ پری و نگاه کردم که یعنی تو یکی خفه شو و زر نزن ، اما از اونجایی که گاو بود نمیتونست از عمق نگاهم این حرفارو بخونه

بخاطر همین به کار خودش ادامه داد و رفت دنبال تقویم
اوفف پری خانومووو🤓:cherries::cherry_blossom:
NEW🪸
▯

-----------------

* * *
▯

-----------------

* * *
▯

-----------------

༺♥ ♥༻

☒

~~~~~~~~~~~~~~~

༺♥ ♥༻

♥

☒

~~~~~~~~~~~~~~~

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

☒

----------------

༺♥ ♥༻

▯

---------------

࿐ 🩶 🩶 ࿐
Hiiii...🖤💧
پاشو بیا اینور و نگاه کن..توأم دلت میگیره:(🥺✨
یه نفر هست که برای خنده هاتم میمیره ..❤️‍🩹
شلوغی رو دوست نداره ، همه جا رو تنها میشینه :(😔🌱
خودِ تو که نیستی ، ولی عکسات و هر روز میبینه ..👀🩶🖼
#پارت751
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

این دخترو اصن کی دعوت کرد بیاد تو مجلس خواستگاری من؟؟
همش توی دست و پا بود اه

نمیدونم از کجا اما پری تقویم و پیدا کرد و گفت:

+ با اجازه ی بزرگتر ، من قبلا تقویمو نگاه کردم ، سه شنبه ی هفته بعدی میلاد پیامبره ، به نظرم تاریخ خوبیه برای نامزدی

مامان امیر با خوش رویی گفت:

+ اره دخترم اتفاقا منم توی ذهنم همین تاریخ بود ، اگه بقیه راضی باشن همین ۳شنبه عالیه

اوخییی قربون مادرشوهر گلم برم که انقد به فکر مراسم ماست!!

خواستم چیزی بگم که مامان لب گزید و زودتر گفت:

+ منکه موافقم ، هرچی شما بگید

وااال مادرمن یکم چس کلاس بزار حداقل!! ناسلامتی تو خانواده عروسی ها...
باید یکم ناز و قمزه بیای یا نه؟؟

مثل خوکای تیر خورده دست به سی‌نه شدم و نشستم و دیگه تصمیم گرفتم حرفی نزنم

والا انگار اومده بودن خواستگاری دایان ، همه حرف میزدن جز من...

بعد از اینکه یکم دیگه چرت و پرت و دری وری به هم بافتن ، یه چایی دیگه کوفت کردن و قصد رفتن کردن

همگی از روی مبل بلند شدن و منم به اجبار برپا شدم

بابا و پدر امیر زودتر رفتن تو حیاط تا به قول خودشون حرفای

مردونه بزنن

مامان و مادرشوهر عزیزمم رفتن دم در و مشغول صحبت شدن ، منو پری و امیر و دایان مونده بودیم فقط

از فرصت استفاده کردم و مچ دست پری و گرفتم و محکم‌پیچ دادم

+ اخ اخ گوساله چیکارمیکنی؟؟

_ پدسگ تو اینجا چیکار حسنی که میری تقویم میاری واس من؟؟
پری خانوم دلبرمون🙈🐣:relaxed:
New ParT🐱😌
▯
----------------
༺💜 💜༻
▯
----------------
༺💜 💜༻
Hii 👻
پاشو بیا اینور و نگاه کن..توأم دلت میگیره🥺✨
یه نفر هست که برای خنده هاتم میمیره ..❤️‍🩹

شلوغی رو دوست نداره ، همه جا رو تنها میشینه:unamused:
خودِ تو که نیستی ، ولی عکسات و هر روز میبینه :(👀🖼
#پارت752
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ واااا این جای تشکرته بیشعور؟؟ اصن بشکنه این دست که نمک نداره...

نیشگونی ازش گرفتم و تنبیهشو موکول کردم برای یه وقت دیگه

به طرف امیر رفتم و گفتم:

_ خب دیگه مراقب خودت باش

+ چشم توام همینطور ، رفتم خونه بهت پیام میدم

لبامو غنچه کردم تا بوسی براش بفرستم که با دیدن قیافه دایان ، تک سرفه ای کردم و گفتم:

_ با اجازه اقا امیر ، فعلا

فوری به سمت پری پناه بردم و دستشو گرفتم و باهم به سمت اتاق رفتیم

در اتاقو بستم و پریو هل دادم به سمت تخت که افتاد روش

خودمم هوار شدم سرش و پتورو کشیدم روش

+ چیکارمیکنی؟؟ خلو چل شدییی؟؟

_ دارم ادبت میکنم عزیزم ، کاری که ننت باید میکرد بات

پری به زور سرشو از زیر پتو کشید بیرون و با موهای درهم شده نگام کرد

+ بی فانوس بلند شو شکمم درد گرفت

_ عمرا اگه بلند شم

+ عه پس نمیشی؟؟

_ نچچچچ

تو یه حرکت قافل گیر کننده جاشو با من عوض کرد و افتاد روم...

+ خب چیچی میگفتی واس من جوجه؟؟

ـ وای از روی شکمم پاشو کثافططط

+ الان یه کاری بکنم باهات اون سرش ناپیدا
شخصیت امیر گنگ:relieved::fire:❤
innocent:🐱Np:
▯

-----------------

༺♡ ♡༻
▯

-----------------

༺♡ ♡༻
▯

-----------------

༺♡ ♡༻
▯

-----------------

༺♡ ♡༻
▯

-----------------

༺♡ ♡༻
▯

-----------------

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

* * *

-----------------

ঌ∘° 🩶 🩶 °∘ও

⊠

-----------------

ঌ∘° 🩶 🩶 °∘ও

⊠

-----------------

ঌ∘° 🩶 🩶 °∘ও

سلام کیوتام😗:sunflower:
بارون هر موقع که میباره ..دلم جور دیگه دوسِت داره .. 💏 ❤
حالم به تو بستگی داره..روزای خوب و یادم میاره 🥺🫶
کی غیر از تو باشه نزدیکم?!..صدام کنه با اسم کوچیکم .. 🩶 🗣
کنارت یه آدم دیگم ..فقط تو میفهمی که چی میگم .. 👀 🫀
#پارت753
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

اومدم چیزی بگم که پتورو انداخت روی سرم و شروع کرد به قلقلک دادنم

آقا حالا نخند کی بخند!! انقد این پری بیشعور قلقلکم داده بود که نزدیک بود بگوزم

نزدیک ۵دقیقه ای افتاده بودم و از شدت خنده حتی نمیتونستم

تکونش بدم

_ واییییی پری غلط کردم دیگه بستههه

+ بگو گوه خوردم تا ول کنم

_ گمشووو عمرا اینو بگم

با شدت بیشتری شروع کرد به قلقلک دادنم که دیگه داشتم جرمیخوردم از خنده

_ باشه باشه گوه خوردم جون مادرت بس کن ، دارم پاره میشمم

با حرفمبالاخره پری دست از سرم برداشت و مثل ادمیزاد دست برداشت ازم

_ وای زیر بغلم درد گرفت احمق ، نگفتی قش میکنم یه وقتی؟؟

+ حقته ، تا تو باشی دیگه منو نیشگون نگیری

مشتی به بازوش زدم و نشستم کنارش
موهامو بالای سرم جمع کردم و با کش بستم

+ موندم این امیر چجوری خرشده اومده تورو گرفته ، باورکن اون دعا نویسه کارخودشو کردا

فوری دستمو جلوی دهنش گذاشتم و انگشت اشارمو روی دماغم گذاشتم

_ بوزینه نبینم دیگه از این زرا بزنی جایی
حواست باشه

پری دستمو پس زد و گفت:

+ باشه بابا حواسم هست
اوفففف نگاه شاه دامادُ😎❤ :fire:
n3w🏵
▯

---

꧁💜 💜꧂
▯

---

꧁💜 💜꧂
▯

---

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

سلام قشنگام ✿ 👻

رد که میشی از اینورا ، تند میزنه قلبـم ..😍 🫀
یه جوری میخوامت که نمیخوام هیشکیو بعدا ..🫣 💋
همش لجبازی داری..تو من و بد بازی دادی 😒 😂
نمیدونی با اون چشات ..بد نازی داری 🥹 🩶
#پارت754
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ باشه بابا حواسم هست

_ افرین قشنگم ، حالا روتو کن اونور تا من لباسامو عوض کنم

دستشو گذاشت روی چشمش و گفت:

+ بیا چشمامو درویش کردم عوض کن

_ راستی پری ، چرا ارمین نیومد؟؟ من فکرکردم اونم میاد

+ عزیزم شوهرم هرجایی نمیاد ، چی فکر کردی؟؟

_ اوه چه غلطا!! یعنی خونه ی ما هرجاییه؟؟

+ دیگه دیگه

به سمت کمد لباسام رفتم و لباس راحتی برداشتم و فوری عوضشون کردم

ارایشمو با دستمالی پاک کردم و گفتم:

_ باز کن چشماتو

پری چشماشو که باز کرد با دیدن لباس بدن نمایی که پوشیده بودم مثل مردای هیز گفت:

+ جون عجب جیگری شدی جوجو

_ خوشگله لباسم؟؟ ننه بزرگم از اونور آب اورده ها

+ عه جون من؟؟ تورخدا بده یبار جلوی ارمین بپوشم حال کنه

_ اسکل این لباس سایز تو نمیشه چرت و پرت نگو

با حالت ناراحتی گفت:

+ خب نمیخوای بدی بگو نمیدم ، چرا الکی ایراد میزاری رو هیکل من؟؟

_ ببخشیدا ولی تازگیا خودتو تو ایینه دیدی؟؟ فک کنم ۱۰کیلویی چاق شدی پری

+ نه بابا چخبره ۱۰کیلو ، فوق فوقش ۵کیلو

_ خب اصن همون ۵ ، کمتر بخور دیگه عزیزم

+ همش تقصیر ارمینه ، هی بم میگه بخور بخور

با منظور گفتم:

_ پس هرشب یه چند کیلویی گوشت موشت میخوری ها؟؟
آقا امیر جذابمون:fire: ♡ :relieved:
NEW🦋
▯
-----------------
꧁♡ ♡꧂
▯
-----------------
꧁♡ ♡꧂
▯
-----------------
꧁♡ ♡꧂

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

⌧

-----------------

୨⑅🩶 🩶⑅୧

سلام من به تو یار قدیمی🥹 🤍
حال شما🌀 🔥
احوال شما🦋 🩶
پارت میخاین⁉️🧐
یــک دو سـه😄:leaves:

#پارت755
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ نه بابا چخبره هرشب گوشت؟! گوشت فقط کبابی دوسدارم

لپمو گاز گرفته بودم تا منفجر نشم از خنده! از پری از اولم گاو بود اصن...

پری که دید دارم جرمیخورم گفت:

+ ای موذییی ، تازه فهمیدم منظورت چیچی بود
خیلی بیشعوری دریا این حرفا چیه میزنی؟؟

خنده امو ول دادم و گفتم:

_ وایییی عجب خنگی هستی تو دختر ، بدبخت ارمین ، چه عذابی میکشه بخواد چیزی بهت یاد بده

+ گمشو آرمین خیلیم از من راضیه

_ انشالله همیشه راضی باشه ، کی حسوده! کی بخیله؟

+ باشه ول کن این حرفارو ، میشه یه آژانس بگیری من برم

خونه؟

_ وا خونه برای چی؟! امشب همینجا بخواب فردا صب میبرمت دیگه

+ نه باس برم کاردارم

_ غلط نکنااا ، همینجا میمونی هیجا نمیری ، بگیر بکپ

خلاصه هی از من اصرار و از پری انکار ، اما بالاخره سمج بودنم جواب داد و رضایت داد به موندن

+ حداقل یه دست لباس بده بهم شمر کافر

_ چشم اینم میدم بهت گوگولی

به سمت کمدم رفتم و یه دست لباس بهش دادم تا عوض کنه ، مث عقاب خیره شده بودم بهش تا لباساشو دربیاره....

پری نگاه بدی بهم انداخت و گفت:

+ بفرما تماشا!! مگه سینماس عن خانوم؟ روتو کن انور ببینم

# 🤩:***NEV PART***:cherry_blossom

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

---

༺♡ ♡༻

☒

----------------

ঌ⁘🤍 🤍⁘໒
⊠

----------------

ঌ⁘🤍 🤍⁘໒
⊠

----------------

ঌ⁘🤍 🤍⁘໒
⊠

----------------

ঌ⁘🤍 🤍⁘໒
Hlo 🫠🐣
رد که میشی از اینورا ، تند میزنه قلبـم ..😍😌
یه جوری میخوامت که نمیخوام هیشکیو بعدا ..
😱:kissing_smiling_eyes:
همش لجبازی داری..تو من و بد بازی دادی 😒😂
نمیدونی با اون چشات ..بد نازی داری 🥺🤍
#پارت756
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ عجب گیری هستی تو بخدا ، عوض کن بریم بخوابیم دیگه اه

+ باشه باشه سگ نشو عسیسم

پری سه سوته لباسشو عوض کرد و کنارم درزا کشید ، با اینکه جا بسی تنگ بود اما هیچ کدوممون حاظر نبودیم پایین بخوابیم

آرنج پری تو معدم بود که کمی هولش دادم اونور و غرغرکنان گفتم:

_ وای یکم برو اونور تر لهم کردی گوسفند

+ همینه که هست ، ناراحتی برم خونمون!!

شیطونه میگفت بگو برو هاااا ، ولی چون خودم اصرار کرده بودم که بمونه دیگه نمیشد چیزی بگم

_ نه نه اوکیه ، بخواب قشنگم

چشمامو بستم و به فکر امیر خوابیدم....
صبح با صدای دلنشین پرنده ها چشمامو باز کردم

با فکر دیشب نیشم گشاد شد و اومدم چرخشی توی تخت بزنم که چشمتون روز بد نبینه!!!

با مخ خوردم زمین و از شدت ضربه ، پری حتی بیدار شده بود

پری مث دیوونه های جنون زده ، بالا سرم نشسته بود و میگفت:

+ چیه ؟ چیشد؟؟ زامبیا حمله کردن؟؟

منکه روی کتفم افتاده بودم و به گاج رفته بودم ، به سختی بلند شدم و همونطور که خودمو ماساز میدادم گفتم:

_ نه بابا دیوانه ، زامبی کجا بود اخ؟؟ خوردم زمین

+اهااا . خب شبخیر

اینو گفت و مث خرس دوباره خوابید
هاجو واج داشتم نگاش میکردم که چطور میتونه انقد سریع بخوابیه؟؟
دریا خانوم نانازمون🫠:see_no_evil::heart:🩹
New🐱
☒
----------------

୨ৎ 🩶 🩶 ৎ୧
☒
----------------

୨ৎ 🩶 🩶 ৎ୧

⊠

----------------

༺💜 💜༻

⊠

----------------

༺💜 💜༻

سلام قشنگام :cherry_blossom:🫠
رد که میشی از اینورا ، تنند میزنه قلبم ..😍 🫀
یه جوری میخوامت که نمیخوام هیشکیو بعدا ..🫣 💋
همش لجبازی داری..تو من و بد بازی دادی 😒 😂
نمیدونی با اون چشات ..بد نازی داری 🥹 💜
#پارت757
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

وای گندش بزنن!! شونم خیلی درد میکرد ، همونطوری باهمون وضعیت به سمت دسشویی رفتم و کارمو انجام دادم

داشتم با شلینگ اب ، سوسک مرده ای که کنج دیوار بود رو هدایت میکرد به سمت طاق که یهو یکی در شد

بلند بلند گفتم:

_ ای باباا ، اینجام دیگه ارامش نداریم ما؟ چی میخوای تو پری؟؟!

برو بگیر بخواب

یهویی صدای مردونه کلفتی از اون ور گفت:

+ منم

_ منم کیه؟! خودتو معرفی کن ببینم

+ گوساله منم بیا بیرون دسشویی دارم

با شنیدن صدای دایان ، ابروهامو انداختم بالا و گفتم:

_ برو حیاط ، اسهالم کارم طول میکشه

و همونطور که روی سوسکه اب میپاچیدم ، ریز ریز میخندیدم...

دایان لگد محکمی به در زد که روح از تنم جدا شد و سکته ناقصی و زدم

ای خداا ، خب ریدم به خودم که دایان پدسگ!! از دسشویی زدم بیرون و فوری دستمو با صابون شستم

مستقیم رفتم به آشپزخونه و دست به کمر گفتم:

ـ هوی پسره

دایان که داشت چایی کوفت میکرد ، هورتی به چاییش زد و گفت:

+ ها؟

ـ مرض داری اول صبی اونجوری با لگد میزنی تو در؟ خوبه منم بکوبم تو صورتش؟
شخصیتِ آقا امیر جذابمون😵 🐱:fire:
New parT😱
▯
----------------
৩💜 💜ঌ
▯
----------------
৩💜 💜ঌ
▯
----------------
৩💜 💜ঌ
▯
----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

پارتو خوندید قشنگام؟!🥹 ✿

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

* * *

⊠

----------------

༺🩶 🩶༻

⊠

----------------

༺🩶 🩶༻

⊠

----------------

༺🩶 🩶༻

⊠

----------------

༺🩶 🩶༻

Hii🤓
دیدم تو یه نگاه عشقت و..🙂💕✌️
یه فرشته ای که میام سمت بهشت تو
..:green_heart::nail_care:
فقط با خودم مهربونی ، من و دوست داری ..:))🫶
دیدم تا یکی گرم میگیره باهام ، در میاد حرص تو🙁🩶
#پارت758
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

+ اوضاعم خیلی وخیم بود جون تو ، حالا ولش حرص نخور بیا

صبحونه بخور

برای خودش لقه ی املتی گرفت و زد بر بدن ، چپ چپ نگاهی بهش انداختم و ایشی گفتم

به اتاق رفتم و بعد از کلی ور رفتن با پری ، موفق شدم از خواب ناز بیدارش کنم

+ تورخدا بزار یکم دیگه بخوابمممم

_ انقد میخوای شبیه خرس شدی پشمک ، پاشو بریم صبحونه بخوریم دل ضعفه گرفتم بخدا

+ تو برو من یکم دیگه میام

سرمو انداختم بالا و گفتم:

_ نچچچ ، من برم دیگه تو نمیای میدونم ، گشاد بازیو کنار بزار مثل بچه ی آدم بیا بریم پری

پری سرشو از زیر پتو کشید بیرون و گفت:

+ اصن من غذا نمیخورم چی میگی تو؟؟

_ عه پس که اینطور؟؟

+ عا ، گمشو حالا

خواستم محکم بپرم روی سرش که در به صدا در اومد

پری سرشو از زیر پتو کشید بیرون و با دیدن مامان سیخ نشست سرجاش

+ سلام خاله صب بخیر

مامان لبخندی بهش زد و گفت:

+ سلام عزیزم ، چرا نمیایین صبحونه؟

پری گفت:

+ خاله الان میاییم ، هرچی به این دریا میگم گوش نمیده که

+ باشه عزیزم بیایید زودتر

چشمام از دروغای این فتنه داشت از حدقه میزد بیرون

_ عه عه عجب ادمی هستیا تو بیشعور

+ ببخشید عشقم دیگه مجبور شدم از تو استفاده کنم، برو کنار حالا

از تخت اومد پایین و بعد از اینکه دستو صورتشو شست گفت:

+ خب بریم؟؟

_ بعله بفرمایید
معرفی میکنم: امیر زیبامون 😭:joy:💜
NEW🐱
▯
-----------------
ঌஃ💜 💜ஃ໒
▯
-----------------
ঌஃ💜 💜ஃ໒
▯
-----------------
ঌஃ💜 💜ஃ໒
▯

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

-----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

هلوووووو جیگرا:heart::smiling_imp:
عشقم من هستم فقط براتو🫵:leaves: ♡
دوست دارم همش بشنوم صداتو!!:fire:🥺
من بدم باهمه ولی نه با تو!!🫵:fire::sunglasses:
همه غمات برامن🥺 💛
چشمات برا من:eyes: ✊

بریم برای پارت جدید وخفنمون قشنگ؟ :smiling_imp::fire:
#پارت759
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ بعله بفرمایید

به آشپزخونه رفتیم و بعد از خوردن یه صبحونه ی مشتی ، به پیشنهاد من برای رفتن به خرید اماده میشدیم

داشتم کرم پودرمو فیکس میکردم که پری گفت:

+ میگما الان میخواییم بریم دقیقا چی بخریم؟؟ روز جمعه اخه سگ میره خرید که ما داریم میریم؟؟

برگشتم سمتش و با تیکه گفتم:

_ میخواستی خودشیرین بازی درنیاری و تاریخ نامزدی و بندازی هفته بعدی ، الانم اش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته

+ منو باش که میخواستم بهت خوبی کنم ، باید لال میشدم اصن نمیگفتم

_ اره افرین ، خوبه که به این نتیجه رسیدی خودت

+ خیلی خری تو دریا

_ ممنون توام خیلی گاوی

مشغول ادامه ارایشم شدم که گوشی پری زنگ خورد ، با هیجان گفت:

+ عه قربونش برم ارمینهههه

تماسو وصل کرد و گذاشت روی ایفون تا منم بشنوم

+ سلام اقایی جونم چطوری؟؟

زبونمو بیرون اوردم و با حالت تهوع به پری نشون دادم که دستشو گذاشت روی دماغش

صدای ارمین از اونور خط بلند شد

_ سلام خانومی چطوری؟ دیشب خوش گذشت؟؟

+ اره جای تو خالی

_ چیشد؟ بالاخره این دریای خلو چلو گردن گرفت امیر؟؟

اخمام رفت توهم و اومدم یه چیز کلفتی بارش کنم که پری خودش جمعش کرد

+ ارمین جان صدات روی بلند گوعه پسرم

ارمین با تته پته گفت:

_ عه سلام دریا خوبی؟ تبریک میگم بهت ایشالا به پای هم پیر شید

کنار پری نشستم و گوشیو از دستش گرفتم:

_ سلام ممنون

دوباره گوشیو دادم پری و نشستم سرجام

+ خب دیگه چه خبر؟!

_ سلامتی ، میگم پری یه دقیقه بیا دم در کارت دارم

+ عزیزم من خونه نیستم که ، دیشب اینجا موندم گفتم بهت گه

_ میدونم منم جلوی خونه دریا اینام

+ عه تو اینجا چیکارمیکنی؟؟

_ بیا پایین برات سوپرایز دارم گوگولی
⊠

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ
⊠

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ
⊠

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ
⊠

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ
حالتون چطوره . . 🍓 :cherries:
⊠

----------------

ৎ୭♡ ♡୨ৎ
:Helooooo:raising_hand:▨ ♀ :heart

هستید قشنگا!؟:scream:
–تو رو میخوامت...  + می تو بیبی ..:)🥺:heart:
– دارم تو رو نیازت .. + می تو بیبی ..:grinning:👄
– لبات مثل دارگه   +می تو بیبی :smiling_imp::fire:
– حسم بهت زیاده ... + می تو بیبی
:sunglasses::purple_heart::sparkles:
تورو میخامت♡:smiling_imp:
----------------

୨୧ ♡ ♡ ୨୧

امادههههه برای پارت جدید خفنمووووون؟!:smiling_imp::fire:
#پارت760
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ الان اومدم باییی

گوشیو قط کرد و مثل پرنده ها پرواز کرد به سوی بیرون ، خدایا خداوندا ، این دختره یجوری رفتار میکنه انگاری که اصن رنگ‌شوهرو ندیده!

نچ نچی کردم و مشغول ادامه ی ارایشم شدم ، کارم که تموم شد ، تا اومدن پری لباسمم پوشیدم و رفتم سمت پنجره

هرچی خواستم کوچه رو دید بزنم وببینم دارن چیکارمیکنن اما

نتونستم

بیخیال شدم و از کنار پنجره فاصله گرفت ، حدود یک ربی از رفتن پری میگذشت که دیگه کلافه به بیرون رفتم

دمپایی به پا کردم و با توپ پر به سمت در رفتم تا ببینم چخبره!!

درو که باز کردم ، با دیدن ارمین و امیر و پری که جلسه ی سه نفره تشکیل داده بودن ، با تعجب گفتم:

_ عه امیراینجا چیکار میکنی؟؟

امیر انگار با دیدنم هول شده بود و گفت:

+ سلام عزیزم ، هیچی همینجوری با ارمین اومدم یه دوری بزنم

نگاهی به ساعتم کردم و گفتم:

_ ساعت ۹ صبح؟!

+ اره خب مگه چیه؟؟

_ هیچی والا ، معمولا غروب دور میزنن فقط نه کله صب

+ دیگه ما یبار خواستیم بریم بیرون مجردی ، اگه ناراحتی نرم؟

_ برو من چیکارت دارم؟؟ من با پری میرم خرید

+ باش برین، مام دیگه داریم میریم

ازشون خدافظی کردیم و وقتی درو بستم ، بازوی پری و گرفتم و گفتم:

_ هوی ورپریده!! چی میگفتی باهاشون ها؟؟

+ هیچی بابا سلامو احوال پرسی
صبح زیباتون بخیر😎📔!!
⊠
----------------

ঌ♡ ♡৫
سلام خوشگلام :cherry_blossom:🦋
حالتون چطوره 🤔:sparkles:
پارت داریما :heart_eyes::fire:
#پارت761
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

محکم زدم پس‌گردنش و گفتم:

_ اره جون خودت ، تو گفتی و منم باور کردم!! سه ساعت داشتید سلام و احوال پرسی میکردین؟؟

+ هرجور دوسداری فکر کن خر ، اخ خدا لعنتت کنه گردنم شکست

_ خر که تویی ، ولی بالاخره میفهمم دارین چه غلطی میکنین

بسم اللهی گرفت و گفت:

+ خدا شفات بده دختر ، امروز از روی تخت افتادی فکنم مغزت صدمه دیده اصن

دستمو تو هوا براش تکون دادم و رفتم بالا
بعد از اینکه هردو اماده شدیم ، سوار ماشینم شدیم و رفتم

تازه حرکت کرده بودیم که پری‌گفت:

+ این اهنگو کم کن سرم رفت

_ وا ضبط تورو چیکارداره؟؟!

با اینکه سرش مدام توی گوشی بود اما همش گیر میداد به ماشین

+چرا شیشه هاش دودی نیست؟؟

_ به توچه فضول؟

+ شبیه ماشین مادربزرگاس اصن
کاش من با ارمین میرفتماا

عصبی شدم و کنار جاده ترمز زدم

_ گمشو برو پایین پیش ارمین جونت

+ نه نه غلط کردم بریم

مث مالک زخم کاری گفتم:

_ دیگه از این غلطا نکنیاا ، دیگه از این گوها نخوریاا

+  باشه برو کمتر پاچه بگیرحالا

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

Oh oh partooo😵 🔥

⌧

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

⌧

----------------

ঔৣ💜 💜ঔৣ

گپ چت کانالمون 🙄 🥺:heart:
DCGBBBHG0IKUKHVVDHGAYWBMPEMJXJBE//
همتون عضو شدید؟:neutral_face:🥺
:Helooo:heart::raising_hand▨ ♀
دلِ من عاشق چشماته..خوشگلی والا🥺 ♥
عجب چشم هایی داری والا👀 💋
تو با اون برق چِشات لزروندی دل ما رو ..👀 💋
لعبتی ، هزار ماَشالا 😵‍💫 😈
امادهههه برای پارت جدید خفنموووون؟!:smiling_imp::fire:
#پارت762
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

سرشو دوباره انداخت تو گوشی و منم دنده رو زدم و حرکت کردم

معلوم نبود داره تند تند به کسی پیام میده ، یک سره سرش توی گوشی بود و دیگه کفرمو دراورده بود

_ بترکی الهی ، دیگه شوهر کردی دست از این کارات برنمیداری تو؟ به کی هی پیام میدی

+ خفه شو دارم با ارمین صحبت میکنم کثافط

_ مطمعن باشم دیگه؟؟

+ نه پس فکر کردی کیه؟؟!! شوهر جدیدمه؟؟

_ اصن هرخری به من چه؟

اشاره ای به پاساژ روبه رو کردم و گفتم:

_ بپر پایین که رسیدیم عزیزم

پری همچنان که سرش توی اون لامصب بود ، نگاهی بهم کرد و گفت:

+ عه چقد زود

_ بعله دیگه وقتی یکی همش سرش تو گوشی باشه اصن
نمیفهمه چی به چی شد

زیر لب چیزی گفت که نفهمیدم!! دستشو گرفتم و بعد از اینکه ماشینو جای مناسبی پارک‌کردم رفتیم داخل پاساژ

_ وای پری ببین چقد اینجا بزرگههه

+ باشه چرا مثل ندید پدیدا رفتار میکنی تو؟ زشته

اینو که گفت‌خورد توی ذوقم اما به روی خودم نیاوردم...

نیم ساعت تمام هرچی انتحاب میکردم پری یه ایرادی روش میزاشت

فلان لباس چاقت میکنه!! بساری لاغرت میکنه!!
این رنگ بهت نمیاد!! اون رنگ خوشگل نیست!!

خلاصه هرچی انتخاب میکردم یه ایرادی روش میزاشت دیگه

_ پری اگه نمیخوای کمک کنی لطفا خفه شو عزیزم
و بزار من‌به خریدم برسم

+ وا من چیکارت دارم؟؟ بده دارم راهنماییت میکنم؟؟

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

ظهر پنجشنبتون بخیر🥺 🍓 ؛

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

⌧

-----------------

࿐💚   💚࿐

صبحتون بخیر :sun_with_face:💚..

⌧

-----------------

꧁💜 💜꧂

چطورین قشنگا?!:sunglasses:🙌

⊠

---

꧁💜 💜꧂

⊠

---

꧁💜 💜꧂

⊠

---

꧁💜 💜꧂

حالتون چطوره خوشگلاااام . . 🦋✨

⊠

---

꧁💜 💜꧂

⊠

---

꧁💜 💜꧂

⊠

---

꧁💜 💜꧂

⊠

---

* * *

☒

----------------

* * *

☒

----------------

* * *

سلام :heart_eyes:
امیدوارم حالتون خوب باشه🫶
دوستان مثل اینکه هنوز بعضیا نتونستن پارتارو بخونن..
همینجا میزارم برا اونایی که
نخوندن..:heart::fire::point_down:▨
#پارت763
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

چشمامو ریز کردم و کمی توی چهرش فوکوس کردم تا ببینم چه مرگشه!!

_ یکم مشکوکی ولی ، استرس داری انگار هوم؟؟

+ استرس چیه اخ دریا؟؟ مگه داریم چیکارمیکنیم؟؟ خریده دیگه

_ خا باش ، بریم داخل این لوازم ارایشی

+ بریم

رفتیم داخل و بعد از سلام دادن به پسری که مشغول به کار بود اونجا ، گفتم:

_ ببخشید ریمل اسنس اصل دارید؟؟ مشکی باشه فقط

+ مشکی نداریم صورتی مونده فقط

_  ای بابا ، خب همونو بیارید

+ بعله چشم

پسره خم شد و رفت زیر میز دنبال ریمل که پری زیر گوشم گفت:

+ بپرس قیمتش چنده

_ بزار بیاره حالا

+ خب بپرس شاید گرون بگه

_ وای ساکت

پسره که اومد بالا هردومون خفه شدیم ، ریملو گرفت به سمتم و گفت:

+ بفرمایید

_ تست داره دیگه؟؟

+ نه شرمنده ، پلمپه

_ وا داداش خب چجوری تست کنم بدونم اصله یا فیک؟؟

+ ما اینجا ۱۰ساله مغازه داریم ابجی ، بخاطر یه ریمل نمیاییم دروغ بگیم که

_ بگو به جون مادرم اصله؟

پسره که خندش گرفته بود ، تک خنده ای کرد و گفت:

+ به جون مادرم اصله خانوم

_ خب خیالم راحت شد ، میبرمش ، چه قیمتیه؟؟

+ قابل شمارم نداره ، ۶۵۰تومن

خواستم کارتمو از کیفم دربیارم که پری گفت :

+اوووو چخبره ؟؟ ناموسا اینو سر کوچه امون دارن میدن ۳۰۰

پسره گفت...
#پارت764
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پسره گفت :

+ خب بفرمایید از همون سر کوچتون بخرید

کوبیدم به پهلوی پری و گفتم:

_ دوستم یکم شوخه شما ببخشیدش
حالا تخفیف نداره؟؟

+ باور بفرمایید ما از روی این فقط داریم ۵۰ تومن میخوریم

_ ای بابا ، باشه ایراد نداره

+ ولی برای اینکه مشتری شید یکم تخفیف میدم بهتون

_ وای مرسی دست شما درد نکنه

کارتمو به سمتش گرفتم و بعد از اینکه کشید گفت:

+جسارتا رمز؟

با لودگی گفتم:

_ صدف

در کمال تعجب پسره رمزو زد و منم هاج و واج داشتم نگاش میکردم

_ عجب

پسره کارتوگرفت سمتم و گفت:

+ بفرمایید اینم کارتتون

ایشی گفتم و کارتمو گرفتم و با پری رفتیم بیرون

_ پسره چقد زرنگ بودا ، از کجا فهمید رمزمو؟؟

+ دیگه الان همه کارشون شده اینستاگردی عزیزم، خب مشخصه میدونه

_ اره رکب‌خوردم

+ ولش حالا ، بریم یه چیزی بخوریم؟؟

_ وا الان؟ هنوز خیلی تا ناهار مونده ک
#پارت765
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

پری نگاهی به ساعتش انداخت و گفت:

+ نه بابا کجا خیلی مونده؟! نیم ساعت دیگه میشه ۱۲ دیگه

_ باشه ولی من زیاد گشنم نیستا ، چیز خاصی نمیخورم

+ حالا بریم ، یه چیزی دورهم میخوریم

_ دورهم؟!

قیافش یهو زرد شد و رنگ باخت

+ چیزه منظورم اینکه دوتایی میخوریم

امروز مشکوک بود عجیببب!! نمیدونم چه غلطی کرده بود که انقد استرس داشت اصن ، ولی خب به من میگن دریا نه برگ چغندر

بالاخره سر از کارش درمیارم...
پری دستمو گرفت و منو به سمت جایی برد که نمیدونستم کجاس

_ پری کجا میریم عزیزم؟!

+ اینورا یه رستوران میشناسم غذاهاش خیلی خفنه ، بریم اونجا

+ باش بریم

جونم براتون بگه که رفتیم داخل رستوران و با دیدن فضای کیوت و گوگولیش حسابی سرذوق اومدم

_ چقد باحاله اینجا پریییی

+ اره گفتم بهت که ، حالا باید بری سرویس بهداشتیشو ببینی!!
اصن اوف نگم برات
از این دستگاها داره دستت و خشک میکنی باش

_ وای تورخدا؟؟ چه باکلاسسس

+ اره حالا برو امتحان کن یکی

یعنی تا الان توی عمرم از رفتن به دسشویی انقد خوشحال نشده بودم خدایی

به سمت دسشویی رفتم و یه دل سیررر ریدم!! بعد از اینکه دستمو شستم و خشک کردم به سمت میزمون رفتم

پری که داشت با تلفن صحبت میکرد با دیدنم فوری قطش کرد و لبخند مسخره ای تحویلم داد
#پارت766
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ کی بود پری؟!

+ مامانم بود سلام رسوند بهت

_ اها سلامت باشه
خب تو چی میخوری؟؟

+ تو که گفتی گشنت نیست میمون خانوم

_ راستش رفتم مستراب شکمم خالی شد ، اینجا کدوم غذاش از همه خوشمزه تره؟؟!

+ اینجا تمام غذا هاش خوشمزه اس ، ولی ماهی هاش یه چیز دیگس

_ وای گفتی ماهی هوس کردم!! اره خیلی وقتم هست نخوردم ، خب سفارش بده خودت

+ باشه عجله نکن حالا ، صبرکن خودشون میان برای سفارش

بعد از چند دقیقه پسری اومد و مام سفارشات لازم رو دادیم

+ این‌ماهی و بخوری عاشقش میشی ینی ، کباب میکنن انقد خوشمزس که نگو

_ انقد تعریف میکنی بخدا دل ضعفه گرفتم بیشعور

پری خنده ای کرد و گفت :

+ عه غذامونم رسید

پسری که ازمون سفارش گرفته بود ، غذاهارو روی میز چید و گفت:

+ چیز دیگه ای لازم ندارید؟؟!

_ نه ممنون

با نیش باز زل زده بود بهم که گفتم :

_ هرهرهر هندونه!!

پسره خودشو جمع کرد و از کنار میزمون فاصله گرفت ، با دیدن ماهی خوش رنگ و لعابی که روی میز بود گفتم:

_ من میخوام با دست بخورم
اینم از پارتای جدید برا اونایی که نخوندن:heart::fire:▨:white_check_mark::point_up:
صبحتون بخیر قشنگام✨ ✿

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

⊠

-----------------

࿐💗 💗࿐

Helooooo🙋‍♀️ 💗
هستین؟🙄
تو یادت میره مال منی ؛مال منی؛مال من:sunglasses: 🫂
زدی همه قولاتو زیرش مال منی،مال منی؛مال من!:cry::heart:🩹
پاییزو میباره برف:snowflake::fallen_leaf:
ولی مانداریم حرف!🥹
امادهههه برای پارت جدید خفنمووووون؟!:smiling_imp::fire:
#پارت767

#این‌امیربگیره 🦋 :cyclone:

+ اره ماهی اصن با دست مزه میده جون تو
ولی من دستمو نشستم ، تو شروع کن تا من بیام

_ باشه برو

پری که رفت ، اول لیمویی برداشتم و چلوندمش روی ماهی ،

بعد شکمش رو باز کردم تا استخونش رو بردارم که با دیدن انگشتری که وسطش بود تعجب کردم

این انگشتر اینجا چیکارمیکرد؟؟ لابد این آشپز خنگ داشت ماهیو درست میکرد و انگشتر ازدستش افتاد اینجا

ولی چقدم خوشگله ها انگشتره!! دست دراز کردم و انگشترو از شکم ماهی کشیدم بیرون و با دستمال پاکش کردم

منتظر بودم که پری بیاد و بهش اینو نشون بدم که یهو چند تا پسر ریختن دورم

یکی تو دستش گیتار بود و یکی دیگه ام تو دستش یه گل رز زیبا

یکی دیگه ام مثل اسکلا داشت نگام میکرد

+ خانوم رادفر!!

_ بعله خودمم بفرمایید

+ ما از طرف آقا امیر اومدیم ، ایشون خواستن بهتون بگن که شما تک ستاره ی قلبشون هستید و این اهنگ رو براتون اماده کردن

یهویی یه پسره شروع کرد به گیتار زدن و اونی که شبیه اسکلا بود گفت:

+ قلب منییی ، همه هم و غم منی شونه ی تو خونمه تنها نقطه ی امن منی
قلب منی

از خوشحالی اشک شوق جمع شده بود توی چشمام که پسره گفت:

+ حلقه ی داخل ماهی رو پیداکردین؟
صبحت بـخیر نـازم ؛😅🍜

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
ظهرت بخیر گل قشنگم ..؛😅🌺💜
▯

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
▯

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
حالتون چطوره خانوما و آقایون محترم . .؟🤪♡
▯

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
پارتا خوندین؟:heart::point_up:▨
صبحت بخیر عزیزم 🥺:lollipop:
▯

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
ظهر برفیت بخیر جانم ؛:kissing_heart::snowflake:💜
▯

----------------

ও⁘💜 💜⁘ও
▯

----------------

୨♡ ♡୧

⊠

----------------

୨♡ ♡୧

⊠

----------------

୨♡ ♡୧

سلام سلام
بریم ادامه این پارت بزاریم برا اونایی که
نخوندن:white_check_mark::heart::fire::point_down:▨
#پارت768
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

حلقه رو گرفتم به سمتش و گفتم:

_ اره اینو میگید؟

+ بعله بعله همین ، اقا امیر اینو به عنوان نشونه ی عشقتون بهتون هدیه دادن

نیشم تا بناگوش باز شد و حلقه رو انداختم دستم که پسره دوباره گیتار زد و یکی شروع به خوندن کرد

نگاهی به دور و اطرافم انداختم که دیدم همه دارن مارو نگاه میکنن

یهویی دست یکی از غیب رسید و نشست روی شونم

فوری برگشتم به سمت عقب و با دیدن امیر که داره با لبخند نگام میکنه گفتم:

_ امیررر

با ذوق بغلش کردم که متوجه شدم پری داره پشت سرم ازمون فیلم میگیره و ارمینم دور تر از پری ایستاده

امیر دستشو حلقه کرد دور کمرم و زیر گوشم گفت:

+ تقدیم به بانوی قشنگم

خودمو ازش جدا کردم و با لبخند گفتم:

_ عاشقتم ینی

برگشت سمت پری و دستشو تکون داد که‌پری فیلمو قط کرد و

اومد به سمتمون

+ خب ممنون از همگی

دست انداخت داخل جیبش و یه مقدار پول داد با اون ۳تا منگل و بعدش گفت:

+ بشینید بچها

همگی‌دور میز جمع شدیم و امیر سفارش ۲تا ماهی دیگه داد

_ پس شما صب میز گرد فیتیله ای تشکیل داده بودید بخاطر همین بود اره؟؟

پری با نیش باز گفت:

+ سوپرایز بود عزیزم
#پارت769
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_ باشه پری خانوم دارم براتتتت

+ واای به من چه اخه؟ از این شوهرت بپرس

امیر پرید وسط بحثمون و گفت :

+ خانوما لطفا باهم دعوا نکنید ، غذا سرد شد

_ وای اره حیف ماهیم سرد شد

+ غصه نخور عزیزم ، تو غذای منو بخور منم غذای تورو میخورم

+ نه بابا رو معدت میمونه ، دونفری باهم همون و میخوریم دیگه

بعد از اینکه غذامون رسید ، منو امیر ناهارمون رو خوردیم و از میز کناره گیری کردیم

برای بار هزارم نگاهی به حلقه ام انداختم و گفتم:

_ وای خوشگله این امیر

پری با عصبانیت گفت:

+ وای ساییدی مارو با این حلقه دریا ، باشه فهمیدیم خوشگله دیگه

_ حسود هرگز نیاسود ، امیر ببین چی میگه بهممم

+ ولش کن عزیزم ، هرچقد که دوسداری خیره شو به حلقت

_ اخه خیلی نازه . دوسش دارم کلی

دستمو بردم مقابل صورتم ک داشتم حلقه رو از دور رصد میکردم که چشمم خورد به یه دختر خانومی که زل زده بود به امیر

دستمو آوردم پایین و با اخم نگاش کردم ، اما انقد محو امیر بود که نفهمید

_ هوی دختره کجارو نگاه میکنی؟!

دختره با شنیدن صدام ترسید و سرشو برد یه سمت دیگه

+ چیشده دریا؟

_ دختره داشت قورتت میداد نفهمیدی واقعا؟؟
پارتا جدید تقدیمتون:heart_eyes::point_up:▨
صبحتون بخیررر .. 😘 ♥
☒
-----------------

࿐ ❤︎ ❤︎ ࿐
ظهرت بخیر لیمو شیرینم ..😜🍋🪭
این قسمت : ولنتاینو بی شوهری

+ یکی انار شده اونیکی درخت کریسمس، یکی کادو میخره برا مامانش اونیکی کادو میخواد برا ولنتاین، منم نشستم تو محوطه دانشگاه دارم گذر عمر میکنم هعی.
داشتم با خودم حرف میزدم و غصه میخوردم که یهو صدایی از پشت سرم اومد ..
+ چرا ناراحتی بیبی خودم ولنتاین برات کادو میخرم
برگشتمو با دیدن استاد جذاب و خشنی که همه ازش هراس داشتن قلبم افتاد کف پام ..
//CFJBJI0QWAFUJHLPBZFPCFXMVFUMDGKP
بهترین رمان استاد دانشجویی که همه دنبالشن :

استاد امروز کنفرانسه؟
+ بله
من باید کنفرانس بدم ؟
+ بله
نمره خوب بهم میدین؟
+ بله
شوهر یکی یدونم می‌شین ؟
+ بله

برگشت به سمتم و نیش بازمو که دید فهمید چی گفتم یهو لبخند شیطونی زد و به سمتم اومد که ..
CFJBJI0QWAFUJHLPBZFPCFXMVFUMDGKP//
:round_pushpin:خبـر ویـــژه
به مناسبت ولنتاین لینک رمان معلم جذاب من رو تا ساعت 00,00 میزارم ..
سریعتر جوین شید تا باطل نشده

☒

-----------------

୨💝 💝୧

☒

-----------------

୨💝 💝୧

☒

-----------------

୨💝 💝୧

☒

-----------------

୨💝 💝୧

سلاااام
پارت داریم هستین؟:heart_eyes:
#پارت770
#اینامیربگیره🦋:cyclone:

+ ولش کن عزیزم چرا الکی حساس میشی؟؟!

_ نه اخ بزار ببینم این عن خانوم چی میگه

خواستم بلند شم و برم دختره رو جر واجر کنم که امیر دستمو گرفت و به زور وادارم کرد تا بشینم روی صندلی

+ دریا نکن شرمیشه

_ هوف باشه فقط بخاطر تو

ارمین نگاهی به ساعتش انداخت و گفت:

+ بچها بریم؟ فک‌میکنم زیادی میزو مشغول نگه داشتیم

_ اره بریم دیگه دارم از این فضا خسته میشم

همگی از جامون بلند شدیم و طبق معمول اقایی دست و دل بازم برای حساب کردن میز رفت جلو

مزه ماهیه انقد خوب بود که هنوز زیر دندونم بود و دوسنداشتم چیزی بخورم تا از بین بره

+ خب بریم برو بکس حساب شد

پیچ و تابی به بدنم دادم و گفتم:

_ اوممم کجا میخواییم بریم؟

+ هرجا شما بگی خوشگلم

_ یکم پیاده روی کنیم غذامون هضم شه امیر

+ اره موافقم ، نظر تو چیه پری؟؟

پری گفت:

+ اره عالیه

ارمین با ناراحتی گفت:

+ ممنونم منم که اینجا پشمم

تک خنده ای کردم و گفتم:

_ خب نظر پری نظر شمام هست دیگه
این حرفا چیه؟؟

امیر دستشو حلقه کرد دور شونه ارمین و گفت :

+ باو زیاد شلوغش نکن مشتی ، سوسول شدیا

_ پسری که قهر میکنه پرنسسه ها حواستون باشه

همگی باهم زدیم زیر خنده که مدیر رستوران چپ چپ نگامون کرد

_ اوه اوه بریم که قمر در عقربه
پارت جدیددددد:heart::fire::point_up:▨
صبحت بخیر وروجک ..🥹☕🥐
⌧

----------------

꧁❤️ ❤️꧂
ظهرت بخیر خانومی ..🙃💆‍♀️❤️
⌧

----------------

꧁❤️ ❤️꧂
⌧

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

☒

-----------------

* * *

:heart::fire::heart::fire:::heart::fire::heart::fire:
پارت قبلی خوندین بریم بعدی؟؟:heart_eyes:
#پارت771
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

خوشحال و شاد و خندان از رستوران زدیم بیرون و رفتیم تا برای پیاده روی اماده بشیم

خم شدم تا بند کتونیمو محکم تر کنم که پری از پشت چسبید بهم و گفت:

+ اوف چه ژستی گرفتی

_ خفه شو هیز زاده ، میگم امیر بخورتت ها

با حرفم هر ۳تاییشون سکوت کردن و منم تازه فهمیدم چه سوتی بدی داده بودم

از خجالت دیگه روم  نمیشد سرمو بگیرم بالا و تو همون حالت مونده بودم ،

کمرم داشت درد میگرفت که امیر اومد و نجاتم داد:

+ دریا بریم؟

_ ها؟ اره بریم

سربلند کردم که با دیدن قیافه پری ، دوسداشتم زمین و گاز بزنم

ارمین و امیر جلوتر از ما حرکت کردن و منو پریم پشت سرشون به راه افتادیم

_ خبر مرگت میمردی نمیومدی پشت سرم؟؟

+ وای دریا خفه شو که بدجور ریدی

_ قیافه امیر چجوری شده بود؟؟

+ داشت به خاک میرفت از خنده ینی ، به زور خودمون و نگه داشته بودیم که عر نزنیم

_ وای من از خجالت داشتم اب میشدم وزه ، شما داشتید میخندیدین؟

+ عب نداره زیادی به خودت فشار نیار دیگه همه میدونیم یه تختت کمه گلم

_ سکوت میکنم که این سکوت بهتره

دیگه صحبتی درموردش نکردیم و سعی کردم ریلکس باشم
صبحت بخیررر؛🍚♡
⊠
-----------------
୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ
ظهرت بخیر توت فرنگی..؛:hibiscus: 🪭
⊠
-----------------
୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ
⊠
-----------------
୨ৎ 🩶 🩶 ୨ৎ

▯

----------------

୨ৎ ♡ ♡ ৎ୧

عصرتون بخیرر گلابیا ..🥹:pear::green_heart:

▯

----------------

୨ৎ ♡ ♡ ৎ୧

#پارت772

#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

یکمی که راه رفتیم پاهام به گز گز افتاد و معترضانه گفتم:

_ وای خسته شدم بسته دیگه برگردیم

+ وا دریا دو قدمم نیست راه اومدیما

_ خفه شو از صب داریم تو پاساژا اینور اونور میریم پری ، خب پام خسته شد دیگه

امیر برگشت به سمتم و گفت:

+ باشه عزیزم بریم

لبخندی بهش زدم و گفتم :

_امیر میشه منو تا اونجا کول کنی؟؟

امیر خجالت زده گفت :

+این حرفا چیه دریا زشته مردم نگامون می‌کنن

لب و لوچمو آویزون کردم و به حالت قهر گفتم:

_ نوچ پس تو دوسم نداری...
چون اگه دوسم داشتی قبول می‌کردی بعدشم مهم نیست دیگه مردم چه فکری می‌کنن ما دیگه با همدیگه نامزدیم یه جورایی

+آخه عزیزم توی خیابون واقعاً این حرکت زشته بریم خونه چشم

پامو محکم کوبیدم روی زمین و گفتم:

_نه نه نه !!!
فقط همین جا

امیر کلافه نگاهی به آرمین انداخت که آرمین با لبخند بهش

گفت:

+ داداش دیگه متاهل شدن اینجور داستان هارم داره
به نظرم یه کول کردن بهتر از یک هفته قهره

امیر که دیگه واقعا چاره‌ای نداره به اجبار قبول کرد

نگاهی به دور و اطرافش انداخت و گفت:

+ باشه بپر بالا

لبخند دندون نمایی زدم گفتم‌و گفتم:

_ خوب خم شو دیگه

امیر کمی خم شد که من پریدم روی کولشو اونم کمرشو صاف کرد

_ وای چه هیجانییی ، بریم بریم
پارت یهویی😱

----------------

* * *

----------------

༺♡ ♡༻
گروه چت :point_down:🫶:heart_eyes:▨

( LinkdoniAseman/ )
( LinkdoniAseman/ )
( LinkdoniAseman/ )

همه بیاین:point_up::kiss:▨
▯

----------------

༺♡ ♡༻
▯

----------------

༺♡ ♡༻
سلاممم😱
وقتی رو تو زومم بقیه رو تار میبینم!🥹 💕
دستامو تو دستات میپیچم...🫶 🌸
با تو من فاز پرواز میگیرم!🕊 🍃
مثل تورو کمیاب میبینم... 🏵 🎉
«.. پـارت داریم عسلـ🍯چه هام ..»😳 🏄
#پارت773
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

مث اسب یکی کوبیدم در نشیمن گاهش و گفتم:

_ برو اسببیی

+ وای دریا نکن زشته!! همه دارن نگاهمون میکنن دختر

_ باشه باشه دیگه نمیگم

سکوت کردم که امیر منو تا نزدیک ماشین برد و گذاشتتم زمین

لپشو کشیدم و گفتم:

_ مرسی گوگولییی خیلی خوش گذشت بهم

+ عثمانمو به باد دادی بد میگی مرسی گوگولی؟!

ناراحت لب زدم:

_ خب خودت گفتی دیگه ، باشه ببخشید

+ وسط خیابون گیرمیدی دیگه چیکار کنم بات؟؟ الان این ارمین تا یک هفته بهم میخنده

_ ارمین غلط کرده با پری ، هرکی بهت حرف زد بگو خودم حسابشو میرسم حالا  ببین کی بهت گفتما

+ شما ابرو شرف مارو نبر نمیخواد ازمون دفاع کنی

_ ای به چشم ، قربون ابرو شرفتم میزم اقایی

با اومدن پری و ارمین که داشتن هره و کره باهم راه مینداختم صحبتمون دیگه نصفه نیمه موند

ارمین با لحن مسخره ای گفت:

+ به به احوال اسب مختار؟؟!

با حرف ارمین حتی منم نتونستم خندمو کنترل کنم و پقی زدم زیر خنده

وای خدا نکشتت پسر!! قیافه امیر از عصبانیت به سرخی میزد ولی من نمیتونستم خندمو مهار کنم

هر سه تاییمون داشتیم میخندیدیم و فقط امیر داشت حرص میخورد

صبحت بخیـر فنـدق ..😆🌰🪵
▯

----------------

꧁🤍 🤍꧂
ظهرت بخیر کوچولو ..☕✨🧸
▯

----------------

꧁🤍 🤍꧂
▯

----------------

꧁🤍 🤍꧂
▯

----------------

꧁🤍 🤍꧂
چطورید نازنیناااام🤍🍫
▯

----------------

꧁🤍 🤍꧂
سلام خوشگلا🥺
حالتون چطوره؟ 🥺
چشاش شده دوام:eyes:
نگاش مث مرفینه برام🥺:heart:
اصن یه جوریه ک..:wink:🫵

فقط باید باشی برام!:grin::smiling_imp:
امادهههه برای پارت جدید خفنموووون؟!😈🔥
#پارت774
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

امیر اخمی کرد و درجواب گفت:

+ خوشمزه بازیاتو بزار برای مادر زنت لازم میشه
بریم خونه دیگه دیر شد

الهی بمیرم براش که بخاطر من اسبم شده بود دیگه

همگی نشستیم داخل ماشین و امیر هرکیو رسوند به مقصدش ، ارمین زن ذلیل که رفت خونه پری اینا و انگار شام اونجا دعوت بود

اخه دامادم انقد چتر؟؟! از ساعت ۲بدظهر برای صرف شام رفته بود اونجا

با پری و ارمین که خدافظی کردیم ، صندلی جلو نشستم و تکیه دادم

کشدار لب زدم:

_ امیرجووونمممم

+ بعله

_ ای بابا تو هنوز قهری؟! بابا شل کن و لذت ببر
حالا یبار بخاطر من اسب شدی دیگه مگه چیشد؟؟

+ بخاطر اون ناراحت نیستم دریا

_ وا پس چی؟؟!

+ ماهان عصابمو خورد کرده باز

_ چرا چی میگه؟!

+ میگه بیا شرکت نقشه هارو تکمیل کن
روز جمعه اییم دست از سرما برنمیداره

_ خب بریم ایراد نداره
حوصله ندارم برم خونه الان

+ نه بابا ولش کن ، حوصله داریا

_ الان من باید برم خونه دیگه؟ توام بری دنبال کار خودت ، خب چه کاریه؟ باهم میریم شرکت دیگه

+ اره راس میگی ، دلمم دیگه برات تنگ نمیشه
صبح بارونیتون بخیر ..🌨🥺✨
▯
----------------

୨🩶 🩶୧
ظهرت بخیـر خوشگله ؛😉🧸🎉
▯
----------------

୨🩶 🩶୧
▯
----------------

୨🩶 🩶୧
▯
----------------

୨🩶 🩶୧
عشقااای من چطورن؟🥺❤️
Hiii
امیریِ فیک کنسله ..🙁🪭
اسکی از روو دریک کنسله ..😜❌

استوری با پیک کنسله ..🤝💄
اس کینی باشه شیک کنسله .. 🧚♀:two_hearts:
••پـارت داریم فسقلیـا ..😃🍯
#پارت775
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

ـ پس بزن بریم به سرعت برق و باد

امیر گازشو گرفت و یکم بعد جلوی در شرکت پیادم کرد

کیفمو انداختم روی دوشم و دستمو دور بازوهاش حلقه کردم

ـ یه نسکافه میچسبیدا

نگاهی بهم انداخت و گفت:

+ عزیز من صبرکن برسی!! نیومده میخواد مارم بخوره حالا

ـ تورو که نمیخورم ولی هوس نسکافه و کیک کردم ، تا میرم بالا بپر برو بگیر
راستی ماهان شرکته؟

+ نه بابا ، فقط مارو تا اینجا خر کش کرده سیم‌کش

_ پس عامو کیلید بده

دست انداخت جیبش و کیلیدو دادم بهم ، کیلیدو تو هوا تکون دادم و گفتم:

_ کیک شکلاتی باشه ، بوس بوس

با دست با امیر بای بای کردمو به سمت شرکت رفتم

کلید رو تو انگشت اشارم می‌چرخوندم و زیر لب آهنگ می‌خوندم

رامین دختره گنگش پره داشت وقتشه لغزش کنه...
انقده دختر گلیه آدم دوسداره بپیچه و حبسش کنه...

چند روزی بوده که این آهنگ توی مغزم قفلی شده بود و هی با خودم تکرار می‌کردم

هر کاری هم می‌کردم نمی‌تونستم از سرم بندازمش بیرون

خلاصه همینطوری با آهنگ تا جلوی در شرکت رفتم و کلیدو انداختم و درو باز کردم

اما متوجه شدم که در قفل نیست...
لابد بازم این ماهان خنگ یادش رفته بود که درو قفل کنه.
:**good morning**//:hatching_chick:♡:cherry_blossom
⊠

----------------

༺💗 💗༻
ظهـرت بخـیر دلبنـدم ///:hamster::two_hearts:
⊠

----------------

༺💗 💗༻
⊠

----------------

༺💗 💗༻
⊠

----------------

༺💗 💗༻
خوبید زیبارویان🥰 💕
⊠

----------------

༺💗 💗༻
Helloooo
کف طهرونم ولی غریبم ..🥺 🪭
بس که دادن هی منو فریبم 🙁 🍃

آب و دون دادیم و همه پریدن 😨 💥
چقد جای تو خالیه پهلو من😜 🖤
بریم پارت بزنیم قندم !؟♡ :sparkles::sweat_smile:
#پارت776
#این‌امیربگیره🦋 :cyclone:

به محض ورود بوی بدی پیچید توی مشامم ، اه این چه بویی بود؟! انگار سگ مرده بود اینجا

دماغمو گرفتم و کیفمو پرت کردم روی میز منشی ، به سمت اتاق امیر رفتم و پنجره رو باز کردم

سرمو از پنجره انداختم بیرون و چند تا نفس عمیق کشیدم ، حالم که بهتر شد پنجره رو بستم و مانتومو در آوردم

اتاق امیر انقد شلوغ پلوغ بود که نمیشد راه رفت توش ، کف اتاق پر از کاغذ و آشغال ماشغال بود

خم شدم و داشتم اشغالارو از روی زمین برمیداشتم و زیر لب شعر میخوندم

موهام و بالای سرم جمع کردم تا روی گردنم نریزه و قلقلکم نده ، وای این امیر چقد چپل شده بود؟

اتاقو که قشنگ تمیز کردم ، رفتم بیرون تا دستامو بشورم که دیدم یک عدد ماهان روی صندلی نشسته و داره نگام میکنه

جیغی کشیدم و دستامو حاعل بدنم‌کردم

_ وای تو اینجا چیکارمیکنی؟!

ماهان که بطری سفید رنگی تو دستش بود و سرکشید و سکسکه ای کرد

+ تو خودت اینجا چیکارمیکنی روز جمعه ای

یه نگاه به بالا تنم انداخت و با لذت گفت:

+ چه لباس خوشگلی پوشیدی

_ خاک تو سرت تو مستی؟!

+ آرههههه

_ تند تند رفتم تو اتاق و مانتومو پوشیدم و دکمه هاشو بستم ، گوشیمو برداشتم که زنگ بزنم امیر که یهویی ماهان پشت سرم

ظاهر شد

+ به کی زنگ میزنی خوشگله

دستمو روی دهنم گذاشتم و با ترس گفتم:

_ گمشو بیرون ماهان تو حالت خوش نیست

+ چرا بام اینجوری حرف میزنی نازی؟

_ نازی کدوم خریه؟؟! من دریام اسکل
**:good morning**⁄:palm_tree
⌧

------------------

࿐🩶 🩶༄
ظهرت بخیر پیشـولـی >>>🥹✨🫗
⌧

------------------

࿐🩶 🩶༄
⌧

------------------

࿐🩶 🩶༄
چطورین قشنگاممم🥹🍓!!

⊠

---

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
⊠

---

ঔৣ♡ ♡ঔৣ
سلام :sunglasses:
هستین بریم پارت بخونیم؟؟
#پارت777
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

بوی تند الکل ماهان داشت خفم میکرد و هر یه کلمه ای که حرف میزد دوسداشتم توی صورتش بالا بیارم

+ میدونی بعد از تو من چی کشیدم؟!

دوباره یه قلپ از بطری خورد و یه قدم اومد جلوتر ، تعادلش دست خودش نبود و داشت میوفتاد

که صندلی و گرفت و خنده ای کرد

+ داشتم میوفتادم نازی

با بیچارگی گفتم :

_ به جون جدم من نازی نیستم ولم کن تورخدا

ماهان دستی به دهنش کشید و نفسشو با فوت داد بیرون که نزدیک بود بالا بیارم

_ اه ببند در اون گوه دونیوووو

+ یادته اون شبو؟؟

یه قدم دیگه اومد جلوتر که گرخیدم ، نکنه این وسط خفتم کنه؟؟ وای خدایا توبه

_ بسم الله از کدوم شب داری حرف میزنی مرد؟
جون ننت بیخیال من شو اشتباه گرفتی

+ نازی اون شب خیلی خواستنی شده بودی
کاش ولم نمیکردی نازی
بخدا من بدون تو میمیرم

ماهان مثل این اسکلا داشت گریه میکرد و منم داشتم فقط نگاش میکردم ، معلوم نبود چیچی مصرف کرده که انقد داره زر

میزنه خدایی

همچنان داشت گریه میکرد که یهویی مثل وحشیا پریدم جلوم و گفت:

+ تو زندگیمو نابود کردی

یا جدات السادات ، فک کنم خوی حیوانییش زده بود بیروناا
⌧

---

⋆ 🩶 🩶 ⋆
ظهر بخـیر گوگولیـم ؛))🥺🎉🩶
⌧

---

⋆ 🩶 🩶 ⋆

⌧

---

⋆ 🩶 🩶 ⋆
چطوری جوجه کوچولو🫠🍓!!
⌧

---

⋆ 🩶 🩶 ⋆

⌧

-----------------

༺🩶 🩶༻
سلامممم😎
پر عشقه پر نوره همه چی🥹✨
قول میدم که رو به راس🙆‍♀️💕
آخه این حالو ببین من دیوونه😜🌺
همین ثانیه واست میمیرم...😉🍓
بریم پارت گلابی جونم !؟🤪:joy::pear:
#پارت778
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دست انداختم روی میز تا بلکه لیوانی، بشقابی چیزی پیداکنم تا بتونم از خودم در برابر این دیو دو سر دفاع کنم

یه چشمم به ماهان بود که داشت منو با نگاهش میخورد و یه چشمم هم به میز بود تا دنبال چیزی بگردم

داشتم از استرس پس میوفتادم که ماهان نعره زنان گفت:

+ میدونی چقد دوست داشتم لنتیی؟؟

_ اه چته بی فانوسسس ، شاشیدم به خودم
بتمرگ سرجات انقد جو نده دیگه

ماهان شیشه ای که تو دستش بود رو پرت کرد پایین که شیشه هزار تیکه شد

دستی روی لبش کشید و گفت:

+ دیگه خیلی دیر شده

_ چی دیرشده؟؟

اومد جلوم که منم رفتم عقب و جیغی کشیدم

_ برو عقب ماهان میزنمتاااا

+ هه همه از غریبه خوردن ولی من از خودی!!

_ شاعر شدی واس من الان؟!

+ من از اول....

داشت حرف میزد که با شنیدن صدای امیر برگشت عقب

+ چخبره اینجا؟ این شیشه ها چیه کف زمین!!

وای خدای صدهزار مرتبه شکرت ، امیرم اومد
بدو بدو رفتم پشت امیر پنهان شدم و چنگی به لباسش زدم

_ امیر این مسته جمعش کن
صبحت بخیر جانانم.. 🫂 🍓
▯

-----------------

ঌ💗 💗໒
ظ🌞ـهرتـون بخـیـر فرزنـدانـم ؛)🤓:ice_cream:
▯

-----------------

ঌ💗 💗໒
▯

-----------------

ঌ💗 💗໒
▯

-----------------

ঌ💗 💗໒
روز جمعتون چطور گذشت قناریا ..!؟😄🪂♡
▯

-----------------

ঌ💗 💗໒

صبحتون بخیررر ..:sparkles:🪵:hamster:

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

حال و احوالت ، چطوره ?!🤓:two_hearts:

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

حالتون چطوره قشنگام . . .؟🦋❤

⊠

----------------

༺♡ ♡༻

هـای قلبِ من ..🥺❤

نویسندمون حالش خوب نیست ، امشب پارت نداریم شکلاتم ...

ولی فردا شب براتون میترکونیم ،مرسی از صبرو درکی که دارید ..

شبتون زیبا . ..:hearts::strawberry:

•• صبـ🌞ـحت بخیـر کیوتـم 🌸 🍦 ••
⌧

---

↜°💜 💜°↝
درود بر ظهـر زمستـونیت نـازم >>🥺 💜 :link:
⌧

---

↜°💜 💜°↝
⌧

---

↜°💜 💜°↝
⌧

---

↜°💜 💜°↝
سـلام به دختـرای نـانـاز خـودم
💜 :stuck_out_tongue_closed_eyes::hatched_chick:..
⌧

---

↜°💜 💜°↝
سـلام بشـه ژوون ..🥺 💜
یه جوری بنده من دلم به تو..😊:sparkles:
که هرچیم الان بگم به تو.. :sweat_smile:♡
یه گوشه از تموم حسمو نمیشه.. :hamster::cherry_blossom:

توی حرف بدم به تو.. :heart_eyes_cat: 🪭
پـارت داریمم عسـل ..:sunglasses::honey_pot: 🩶
#پارت779
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

امیر نسکافه و کیکی که توی سینی پلاستیکی کوچیکی بودو روی میز گذاشت و رفت سمت ماهان

+ ماهان داداش خوبی؟؟

ماهان: اره خوبمممم ، عالیمم

+ خیلی خب بیا یکم بشین حالت بهتر شه

خواست دستشو بگیره که گفت:

ماهان: ولم کن باو حال نداریم

+ باشه بیا یکم بشین حالا

ماهانو روی صندلی نشوند و رو به من گفت:

+ دریا تو بیرون باش

ـ باش

قبل از اینکه برم سینی نسکافه رو برداشتم و از اتاقش رفتم بیرون

با خیال راحت شروع به خوردن کیکم کردم و وقتی تموم شد نسکافمم خوردم

امیر و ماهان حدود یک ربی میشد که تو اتاق بودن و صدایی ازش درنمیومد

ینی دارن چیکارمیکنن اون داخل؟؟! استه استه رفتم سمت اتاق و فال گوش واستادم

صداشون انقد ضعیف بود که نمیتونستم به درستی بشنوم

چشمامو بستم تا شاید حواسم بیشتر جمع شه

صدای ضعیف ماهان به گوشم رسید که گفت:

+ بیا ، بیا ارومم کن...

چشمام یهو باز شد و لب گزیدم
خاک برسرم این حرفا چی بود که میزدن؟؟

دوباره چشمامو بستم و گوشمو چسبوندم به در
ایندفه صدای امیر میومد:

+ چجوری دوسداری؟!
پـارت جدیـد قشـنگ جـان . . 🫶🥂

**Good Night ..🌝✨**
**good morning . .🥺🦋**
⌧

---

ଓ⁘🩶 🩶⁘ଓ
ظهـرت بخـیر دلبـر مـو مـشکیم . . )💆‍♀️🧸💞
⌧

---

ଓ⁘🩶 🩶⁘ଓ
⌧

---

ଓ⁘🩶 🩶⁘ଓ
⌧

---

༺♡ ♡༻
⌧

---

༺♡ ♡༻
چطورید دخترای نازم؛💜 🦋
⌧

---

༺♡ ♡༻
سـلام کـوچـولـوها ؛😜👊
من عـاشق ترم از تو ..
دیوونه ترم از تو ..🥱:seedling:
اگه مجنونِ ، مجنونی ..
من مجنون ترم از تو:relieved::heart::fire:
پـارت داریمم جیگرمم😳:feet:
#پارت780
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

دیگه نتونستم طاقت بیارم و یهویی درو باز کردم تا ببینم دارن چه غلطی میکنن اون داخل!

در که باز شد دیدم ماهان روی صندلی نشسته و دستشو کرده تو حلق ماهان

_ چیکار میکنی امیررر؟

+ مگه نگفتم نیا تو دریا؟!
دارم کمکش میکنم بالا بیاره
برو یه پلاستیک بیار زود باش

جلدی پریدم بیرون و یه پلاستیک مشکی رنگ پیدا کردم و اوردم دادم دستش

+ اینو بگیر جلوی دهنش هروقت بهت گفتم

_ هااا؟ ینی منم باید نگاه کنم؟!

+ اره دیگه منکه تنهایی نمیتونم

_ اخه حالم بد میشه امیر

+ گفتم بهت که نیا داخل عزیز من
حالا که اومدی باید کمک کنی دیگه
بگیر پلاستیکو

پلاستیکو جلوی دهن ماهان گذاشتم و چشمامو بستم

_ چیشد اومد؟!

+ نه هنوز دارم ور میرم باهاش

یکم از چشمامو باز کردم تا ببینم چخبره؟!

بنده خدا ماهان بیحال افتاده بود روی صندلی و امیرم تا مچ دستشو انداخته بود توی دهنش

_ اقا ولکن این نمیخواد بالا بیاره دیگه

+ بابا تا خرخره خورده ، بالا بیاره حالش یکم بهتر میشه

_ خب ببرش توی دسشویی بزار همونجا بالا بیاره دیگه

+ انقد سنگین شده نمیشه تکونش داد که
بعدشم تعادلش دست خودشت نیست میترسم یهو بیوفته

_ ای بابااا ، عجب گیری کردیما

+ دریا پلاستیکو خوب بگیر دیگه
پــارت جدیـد دردونه یِ من ..🌝🌸

:**Good Night** ..:new_moon_with_face::sparkles

صبحت بخیر فندق .. ؛🤓🌰🤍

▯

---------------

༺💚 💚༻

ظهـرت بخیـر هنـاسکم ..:))😅🖤🍓

▯

---------------

༺💚 💚༻

▯

---------------

༺💚 💚༻

▯

---------------

༺💚 💚༻

چطورید ناناصام🫠🌸

▯

---------------

༺💚 💚༻

سلام و عرض ادب ..😎🤝
گذشت همه روزای خوبمون ..🥹❌
خاطره شد آرزوهای دورمون 😅💕

گذشت ولی یاد من هست :leaves:♀▨:massage:
ثانیه ثانیه کامل مو به مو ..😜🍓
پـارت داریـم زیبـا ؛)) 🥂💗
#پارت781
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

از ترس اینکه ماهان گند بزنه توی لباسم ، پلاستیکو دومتر اون طرف تر از دهنش نگه داشته بودم

+ بگیر بگیر داره میاد

ـ وای

پلاستیکو چسبودم به دهنش که ماهان اوقی زد و در عرض چند ثانیه پلاستیک پر از گند و کثافط شد

ـ وای امیر تورخدا بیا اینو  بگیر من حالم داره بد میشه

+ برو بندازش دور دیگه ، نمیبینی این دستمه؟؟

وای حالم داشت بد میشد شدیدا و خودمم احساس بالا اوردن داشتم

به هزار زور و زحمت پلاستیکو گره زدم و انداختمش توی سطل آشغال

به سمت دسشویی رفتم و دستمو قشنگ با مایع شستم ، خیالم که راحت شد رفتم سمت اتاق

همونطور که دست خیسمو با شلوارم پاک میکردم گفتم:

_ چیشد زنده میمونه؟؟!

امیر یه نگاه چپ چپی بهم انداخت و گفت:

+ مگه ایدز داره؟ مست کرده فقط همین

_ خب خداروشکر ، راستی امیر نازی کیه؟؟

+ نازی؟ چه میدونم کیه

_ این ماهانه توهم زده بود هی به من میگفت نازی

+ به تو میگفت نازی؟؟

_ اره ، فکنم منو با یکی دیگه اشتباه گرفته بود

یه چرت و پرتایی میگفت که اصن هیچی ازش سردرنمیاوردم

+ چی مثلا؟

_ نمیدونم میگفت نازی تو زندگیمو خراب کردی
نمیبخشمت و از این حرفا

+ لابد دوست دختر قبلیش بوده
نمیدونم من...
پـارت جدیـد امشبـون دلبـندم ..🥹🍜♡

*Good night*
صبحتـون بخیـررر ..:sparkles:🪵:hamster:
▯
----------------
୨୧🩶 🩶୨୧
▯
----------------
୨୧🩶 🩶୨୧
▯
----------------
୨୧🩶 🩶୨୧

چطوری شیـریـن زبـونـم ؛))🥹🍯🐈

---------------

୨🩶 🩶୧
:heart::fire::heart::fire:::heart::fire::heart::fire:
های خانوما و آقایون محترمه .. 😻 🪭
باهم بریــم کنسـرت . .؟؟😊 🎙 🎚
گیج گیج گیج گیج هی میخورم تلو تلو ..😵‍💫 🍓
فک کنم قراره امشب به تو بسپرم دلو ..🥹 💕
دکتر نرو نرو بیا بیا جلو جلو ..🙄 💉
بیا دستمو بگیر ببین درصد الکلو 🤝 🥂
حـالا بریم سراغ پـارتمـون ..🤓🪂
#پارت782
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

_خب الان چیکار کنیم؟

+ باید ببریمش خونه ، نیاز به استراحت داره

_ وا خب خودش حالش خوب میشه میره خونه دیگه

+ دریا نمیشه اینجا تنهایی ولش کنیم که
باید بره خونه

_ باشه هرجور صلاحته

+ برو بگرد دنبال سوییچ ماشینش و کیلید خونه اش

_ چشم قربان

سمت اتاق ماهان رفتم که دیدم کیلیداش روی میزه ، خواستم برشون دارم که چشمم افتاد به عکسی

عکسو برداشتمو با دیدن دختر زشتی که تو عکس بود ایشی گفتم

ایش این دیگه کی بود؟! عکسو برگردوندم که پشتش نوشته بود :

+ منو محدود کن به خودت و وجود خودت
میخوام تا ابد
به تو محدود بشم...
از طرف: nazi

زرررشک!! دختره با این قیافه میمونش چه اعتماد به نفسیم داشت خدایی

انوقت ماهان چطوری منو با این اسکل اشتباه گرفته بود؟؟ تنها وجه اشتراک ما مونث بودنمون بود

عکسو پرت کردم روی میز و سوییچ برداشتم و رفتم

_ پیدا کردم بریم

+ باشه صبرکن چند لحظه

امیر با هزار زحمت ماهانو از روی صندلی بلند کرد و بغلش گرفت

+ بدو برو درو باز کن

تند تند رفتم درو باز کردم و خودمم کمی کمکش کردم تا ماهانو بزاره توی ماشین

+ میتونی رانندگی کنی؟

_ اره اره
صبحت بخیـر بچـم ..😚 🌼
▯
----------------

࿐ 🩶 🩶 ࿐
ظهرت بخیر نینی کوچولو ؛🥺🧸🍼
⊠

-----------------

࿐ 🩶 🩶 ࿐
⊠

-----------------

࿐ 🩶 🩶 ࿐
حالت چطـوره گلبـرکـم ؛؟🥺:four_leaf_clover:🤍
⊠

-----------------

࿐ 🩶 🩶 ࿐
Hiiiii 🌸✨
برگرد ، پا رو دلِ دیوونه یِ خستم نزار ..🤍:feet:
برگرد ، واسه منه ساد تو بازی در نیار🫠🪭
برگرد مثل تو کی با دلم بد کرد ..:heart:🩹
پارت بزنم براتون؟🫰:ice_cream:
#پارت783
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

+ پس بشین پشت فرمون بریم

نشستم پشت فرمون و امیر ماهانم هرجفت عقب نشستن ، هر

چند ثانیه از داخل اایینه نگاهی بهشون میانداختم که صدای امیر دراومد

+ جلوتو نگاه کن دریا تصادف میکنیما

_ نه بابا خیالت راحت به من‌میگن شوماخر

دنده رو عوض کردم و پامو محکم روی گاز فشار دادم ، از ماشینا سبقت میگرفتم و از هر سوراخی که میشد ، یه راهی پیدا میکردم

نمیدونم چرا حس میکردم ماهان قراره بمیره و اگه من به موقع نرسونمش تلف میشه طفلکی

_ از کدوم ور برم؟

+ بپیچ راست دیگه ، مگه  قبلا نیومدی خونش؟

_ چرا ولی خب یادم رفت دیگه

راهنما زدم و پیچیدم که یهویی ماهان چند تا سرفه کرد

_ عه مرده زنده شد!!

+ مرده چیه دریا؟ یه دور از جونی بگو

_ باو داشتم شوخی میکردم عزیزم
مستقیم برم دیگه؟؟

+ اره برو من میگمت

_ باش

بعد از اینکه امیر ادرس و کامل داد ، بالاخره خونه ی ماهانو پیدا کردم

_ اهااا همینجا بود نه؟؟

+ اره همینجاست ، بیا درو باز کن بدو

از ماشین پیاده شدم و درو برای امیر باز کردم

امیر به زحمت ماهانو از توی ماشین اورد بیرون و گفت:

+ کیلید بنداز بریم تو دیگه
صبحت بخیر ناز دونه.. ❁ ஃ :gift_heart:

⌧

---------------

ঌஃ♡ ♡ஃ໒

ظـهرت بخیـر گـل مـن . .🥺♡🥂

⌧

---------------

ঌஃ♡ ♡ஃ໒

⌧

---------------

ঌஃ♡ ♡ஃ໒

حالـت چطوره قنـدکـم ؛؟🤓:strawberry::leaves:

#پیام_ناشناس:postbox:

سلام دو روز پیش یه رمان معرفی کردین خیلی خفن بود.

دختره با ظاهر پسرونه می‌ره تو عمارت ماهان طهرانی، میلیاردر ایرانی که به کسی حتی نیم نگاهی هم نمیندازه ..

ولی ,وقتی می‌فهمه مانی یه دختره بهش پیشنهاد کاری ای میده که کل زندگیشو زیرورو می‌کنه .. :heart_eyes::fire:

میشـه لینـک رمـانشو دوبـاره بزاریـد ..:persevere::rose:

CHBCAJIF0CTBVBZVTRQYZCHWGPHEOLMT//

:white_check_mark:پاسخ:

سلام عزیزم این رمان خیلی خصوصیه لینکشو میدم ولی خواهشا مواظب باشید لینکش پخش نشه

:point_up_2:▨:point_up_2:▨:100:..
+ مانی شطرنج بلدی !؟
پوزخندی زدم و قپی اومدم
+ معلومه که بلدم به من میگن شاه شطرنج ..
نگاهی سرتا پا بهم انداخت ..
+شرط ببندیم ؟
بخاطر اون لبخند شیطانی روی صورتش ترس برم داشتو به غلط کردن افتادم ..
+ س..سر چی ؟؟
نیشش بیشتر باز شد و با ذوق گفت
+ اگه من کیش و ماتت کردم باید عقدم شی و برام بچه بیاری اونم دوقلو ..:heartpulse:😨:no_pedestrians:
CHBCAJIF0CTBVBZVTRQYZCHWGPHEOLMT//
اگه میخوای نتیجه این بازی رو بدونی سریع عضو کانال شو تا لینک باطل نشده ..:x:🤭▨:point_down:
CHBCAJIF0CTBVBZVTRQYZCHWGPHEOLMT//
رمـانی کـه تـو روبیـکا غـوغـا کـرد ..:boom:🌪:tada:
(وایییییییییییی🙈🔐 )
▯

----------------

༺࿐ 💜 💜 ࿐༻
Hello
حنا خوشگل و طناز ..👩

حنا تیکه الماس ..💎
حنا ای گل گندم .. ✿
حنا دختر مردم..👘
:eyes:▨:v: ?!*Berim part*:
#پارت784
#این‌امیربگیره🦋:cyclone:

مث خنگولا وایستاده بودم و داشتم نگاش میکردم

_ اها باشه باشه الان

کیلیدو از توی کیفم در اوردم و درو باز کردم

_ بیا برو داخل

بدبخت امیر یه جوری با زحمت این ماهانو میکشید که انگار داره از وسط جر میخوره

_ بمیرم سنگینه؟

+ جای حرف زدن برو در اسانسورو بزن

_ ایش بداخلاق

دکمه ی اسانسورو زدم و هر سه تاییمون رفتیم توش

+ وای خسته شدم

_ یکم دیگه تحمل کن الان میرسیم

به خونه ی ماهان که رسیدیم فوری کیلیدو انداختم و رفتم داخل

_ بیارش تو

امیر با کفش ماهانو اورد داخل و گذاشتش روی مبل

دستشو به کمرش زد و گفت:

+ وای پاره شدم

_ خسته نباشی واقعا

+ مرسی

_ خب الان چیکارش کنیم اینو؟؟ کاش حداقل میبردیش توی اتاقش

+ دیگه جون ندارم ، خودش پامیشه میره تو اتاقش دیگه

_ عه باش ، پس بریم؟؟

امیر نگاهی به قیافه ماهان کرد و گفت:

+ نمیدونم نگرانشم ، بمونیم تا مستیش بپره؟؟

_ وای از دست تو ، باشه
پـارت جدید نازنازیا ✿ ✨

Good night .. ♡ 🥂
صبحت بخیر زیبـا . 🧚 :sparkles:
----------------
꧁♡ ♡꧂
حالتـون چطـوره شیـریـن عسـلا ..:wink: ▨ :v: 🪐
– خانوم پریزادِ ادیب ، دفعه آخرت باشه که میری با پسرای مدرسه فوتبال بازی میکنیاااا..
+ دانش آموزامن آقای مدیر..
با خشم گفت

– نامحرمن..
+ کلا 7 سالشونههه..
داد زد
– نامحرمن چون من میگم ، تو هم حق نداری از این به بعد بهشون رو بدی و بغلشون کنی ، یا حتی باهاشون فوتبال بازی کنی ، فهمیدییی؟!
مات نگاهش کردم ..
یعنی این آیین شهریاری بود..پولدار ترین مرد این شهر و مدیر این مدرسههه که حالا اینجوری روی من غیرتی شده بود؟!😂🔥🚫
CGABDDEG0JFOQCXPPBKSXZGARIIXVBWD//
–میشه به من نگید ببعی آقای مدیرررر؟!
من معلم این مدرسه أم..
همه دانش آموزا یاد میگیرن ، از این به بعد ببعی صدام میکنن..
ابرویی بالا انداخت
–موهای فرفری خوشگلت و داخل مقنعه جا کن تا ببعی صدات نکنمم..من حتی روی این ببعی خوشگلم غیرتیمااا..
با حرص نگاهش کردم که از پشت میز بلند شد
و...:joy::fire::no_pedestrians:
CGABDDEG0JFOQCXPPBKSXZGARIIXVBWD//
– به تو میگن ببعیییی؟! ..با عصبانیت گفتم–جد و آبادت ببعیههه مردک.. بهم زل زد و گفت– راستم میگن ، چون موهات فرفریه و خودت ریزه میزه ، دقیقا شبیه ببعی أی ولی از این ببعی

خوشگلاا ..:heart_eyes::fire::x:
//CGABDDEG0JFOQCXPPBKSXZGARIIXVBWD

---------------

ೋ♡ ♡ೋ

💔
💔
💔
💔

صداشو نازک کرد
_ داری با کی حرف میزنی!؟
عصبی نگاش کردم
بس کن خاله عشقم پشت خطه!
+ عزیزم اون صدای کی بود!؟
_ هیچکس عزیزم خالمه..
دوباره نازک کرد
_ با کی حرف میزنی نفسم!؟
+ عشقمممم !!!! چی زر زر میکنه این زنیکه!!
_ عشقم بخدا خالمههههه..
پاشدم که فرار کنم دستمو گرفت و ایندفعه با یه صدای نازک و ناز داد زد
_ لعنتی جز من حق نداری با کسی صحبت کنی آتَــششش..

گوشیو گذاشتم زمین و دستم و بردم بالا که..
:sob::sob::no_entry_sign:
DDBBCBHH0HAHYVGDWKALERNHVEKOBSZU//
_خاله نکن دوسش دارم!
_پسره ی چشم سفید بی اجازه ی من میخای زن بگیری!؟
_من 30 سالمه مجردم بعد تو میخای زن بگیری عمرا بزارم!
_خاله پیر شدم.. فرتوت شدم.. پیچام شل شده ول کن!
_نه!
_خاله جونِ خاله!
_نه!
_کیه حالا این بیشرف؟
_زنگ بزنم صداشو بشنوی!؟
_بزن!
گوشیو برداشتم شمارشو گرفتم و خواستم زنگ بزنم یهو خاله
گوشیو از دستم گرفت و ...:scream::no_smoking:
DDBBCBHH0HAHYVGDWKALERNHVEKOBSZU//
همه از مادرشوهر میترسن ما از خاله 😂 🔥 👀
_الو! _الو سلا.. آتش هست!؟
داد زد: _ دختره ی چشم سفید تو خجالت نمیکشی از خودت؟
دیگه زنگ نزن به آتش..
_ چرا چیشده؟ من و آتش نامزدیم شما کی هستید!؟
_ نامزدش منم دیگه زنگ نزن که گیساتو به موهام پیوند میزنم
عجوزه ی بلوند! 🤣:woman:▨ 👦

DDBBCBHH0HAHYVGDWKALERNHVEKOBSZU//

⌧

---------------

༺💜 💜༻

به بچه های دورم نگاه میکنم و با قیافه زار میگم
- شاهااان نمیخوای تموم کنی این بازی کثیفتو؟!
میخنده و پسر 8 ماهمونو بغل میکنه
- نه تا وقتی دختر بابا به دنیا نیومده...🤣😭😰
❌:no_mobile_phones:
DCCCAIGD0GEAHYDLLULMYSDQKYJAHRDK//
#بابا_بسهههههههه
- این چه سر و ضعیه برای خودت درست کردی آهو؟؟؟
با لبخند گفتم
+ حراست گفته!!
اخه دیدن دارم دلتو میبرم استاد جونم گفتن باید حجابمو رعایت کنم
پوفی کشید
- دلبری چیه خنگ؟ زنمی!!
با ناز بغلش کردم
+ اونا که نمیدونن زنتم عشقم
عصبی گفت:
- برام یه بچه بیار اون موقع همه میفهمن زنمی...🫂🥹
🤣:fire::no_mobile_phones:

DCCCAIGD0GEAHYDLLULMYSDQKYJAHRDK//
ماساژور کوچولوی من 🚷 💧
#عطرا دختری 17 ساله یتیمی که به اجبار عقد راننده سرویس تعصبی و روانیش میشه/: پسره انقدر وحشی و غیرتیه که  همه نگران دخترن...😂:fire:
DEJFFEIF0UQWEMLMOLNNKETVVJNPUXFN//
رمان به شدت هیجانی . . 🚷 💧
#عشقش‌بهش‌میگه‌خواستگاردارم‌ببین‌چیکارمیکنه🥺:see_no_evil::heart::fire:

با تخسی گفتم :
+ولم کن میخوام برم خونمون قراره برام خواستگار بیاد!
با شنیدن حرفم عصبی شد و با صورتی که در اثر عصبانیت کبود شده بود گفت :
_چه زری زدی؟د خواستگار غلط میکنه برای زن عقدی من بیاد جفت پاهاشو قلم میکنم ! اگه بله رو بگی به ولای علی می کشمت
نیشخندی زدم و گفتم :
ولی شایدم جوابم مثبت باشه..
یهو با کاری که کرد و ....🤭:x: 💧 :fire:

CCAHECAF0SJKBWIXUKRFHPAAPOCOJMJX//
#دخترقرتی‌که‌عقدپلیس‌مذهبی‌میشه🥺:hotsprings:

- روسریتو درست بزار رو سرت این چه وضعیه!
با شیطنت به سمتش رفتم:
- عه وا حاجی جون تو ماشینیم دیگه شمام که محرممید انگار یادتون رفته!
و چشمکی زدم که به سمتم برگشت:درسته ازدواج ما اجباریه ولی دخترجون اون روسریتو بکش جلو تا دندون کسی که نگاه به موهات ی کنه رو نشکوندم، خنده ای کردم گفتم: به شرطی میزارم رو سرم که بزاری خونه با استین کوتاه بگردم!!
اجبارا لب زد: قبوله بکش جلو اون بیصاحابو!!
و یهو با نگاه کردن مردی به من...🤫:joy::fire:

😱💧خشن گفت:_یاسی موهات معلومه بپوشون
+بتوچه پلیسی گشت ارشاد که نیستی
غرید :_وقتی امشب به عقدم دراومدی و وارث اوردی میفهمی چیت میشم 🥹:heart::fire: